

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228330

UNIVERSAL
LIBRARY

۱۷۶۵۲

۸۹۱۵۱۵

۲-۲ حسن تقی زاده
مقالات ۱۳۳۲

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No. ۲-۲۸۹۱۵۱۹ Accession No. ۱۷۶۵۲

Author حسن تقی زاده

Title مقاله ۱۳۲۲

This book should be returned on or before the date last marked below.

(۴۵)

مکتبہ اسلامیہ
سنگھاپی مارکٹ حیدرآباد دکن

مقالات

حسن تقی زاده

قسمت اول

حق چاپ مخصوص و محفوظ است

در چاپخانه های علمی و آزرده گن و شرکت محدود چاپ شد

سال ۱۳۲۲



فهرست مندرجات کتاب

- ۱- مقدمات آینده روشن صفحه ۱ تا ۱۰ نقل از مجله آینده
- ۲- تعلیم ابتدائی یا تعلیم عالی * ۱۰ تا ۲۲ * * * *
- ۳- فطق در مجلس اول * ۲۳ تا ۲۹ * * روزنامه مجلس
- ۴- ترقی زبان فارسی در یک قرن * ۲۹ تا ۳۱ * * مجله کاوه
- ۵- فارسی خات والدہ * ۳۱ تا ۳۲ * * *
- ۶- بالشویم در ایران قدیم * ۳۲ تا ۵۲ * * *
- رشد اجتماعی و وسائل حصول در مملکت ۵۳ تا ۶۸ * تعلیم و تربیت
- ۷- تاریخ احوال کنونی ایران * ۶۸ تا ۱۱۹ * * رساله که در سال
بامحاکمات تاریخی * * ۲۳ قمری در مصر منتشر شده

Checked 1965

۱۲۶۵۳
۸۹۱۶۵۱۹
ع-ع
فایده‌های فراوان

قسمت ششم بعد از نقل و طبع معلوم شد بقلم آقای جمال زاده است

ملاحظه

چندیست عده ای از آقایان شفاهاً و کتیباً از اینجانب (که ربطی سی و هشت ساله با آقای سید حسن تقی زاده که در این تاریخ سفیر ایران در لندن هستند دارد) تقاضا نموده اند مقالات معظم له را چاپ نموده بشکل کتابی انتشار دهد. خود اینجانب هم مدتی بود باین خیال بودم و حیف میدانستم این آثار گرانبها در گوشهٔ نسیان بماند و کثرت مشاغل این امر مفید را بتأخیر میانداخت و از طرفی نشر این مقالات که بطور تخمین قریب هفتاد هزار بیت است با وضع گرانی کاغذ و چاپ در این موقع یکجا ممکن و صلاح نبود و بعلاوه قیمت هم بقدری سنگین میشد که اسباب زحمت طالبان بود لذا درین صدد برآمدم که با اذن فحوای نویسنده گرامی آن بتدریج همه را در چند مجموعه بطبع رسانم تا اشخاصی که دوره های مجلس و مجله کوه و آیندهٔ ایران و تعلیم و تربیت و غیره را ندارند و همه اینها بحدت بدست می آید از مطالعه آنها استفاده علمی و تاریخی و ادبی را بسهولت بتوانند نمود بنابر این فعلاً يك قسمت اول انرا در ۱۱۹ صفحه بنظر آقایان در خواست کننده و آنهاییکه میخواهند از نظرات عالی این مرد نامی استفاده نموده و در مواقع مناسب از مضامین و افکار مهم ایشان طرفی بترقی و نجات ایران ببرند در دسترس مطالعهم گردد چندین جلد کتاب بيمثلی داشته باشند.

در نقل این مقالات که همه و هر يك بجای خود قابل اهمیت شایان بلکه منشاء فضل ایرانی اقلاً در يك قرن میتواند باشد از تقدم و تأخر تاریخی و مهم و اهم چشم پوشیده و آنچه سردست بوده طبع و نشر داده شده است.

این مقالات حاصل تجارب يك مغربزرك و نتیجهٔ تبعات يك شخص اجتماعی ایرانی و بر اثر بروز يك حوادث بی نظیر است که در چهل سال اخیر بانزدیک به نیم قرن معاصر برای مملکت قدیم ما ایران رخ داده است:

جادارد گفته شود تاریخ، ادب، اجتماع سیاست و بالانرسنل حال و استقبال بالخصوص نو خواستگان مکتب کنونی که امید آینده ابرانند میان جمیع تألیفاتی که نیم قرن اخیر در ایران شده است بیشتر از همه این مقالات را سرمشق و دستور روش آینده خود قرار دهند.

حسین پرویز

مقدمات آینده روشن (۱)

چهار رکن مؤسس و مدیر محترم مجله «آینده» بواسطه حسن
و ظنی که باین ضعیف دارند از من تقاضا فرمودند که در
چهار اساس شماره اول این مجله سطری چند بنگارم . اینجانب
نظر با اعتماد و اعتقادی که بپاکیزگی مسلک و خلوص نیت ایشان
و روش مستقیم مجله دارم مطلوب ایشانرا اجابت و بتحریر سطور ذیل
مبادرت کردم :

یقین است که در این حوزه پرهیاهوی سیاست امروزی مقصود
ایشان آن نبوده که من در ادبیات و تاریخ یا اصلاحات اجتماعی و نظیر
آنها چیزی بنویسم و اگر هم مقصود ایشان این بوده باشد شکی ندارم
که مطلوب اکثریت خوانندگان طهرانی غیر از این است یعنی اغلب
مردم روزنامه خوان این پایتخت ما بلند یک مقاله سیاسی بخوانند و عقاید
سیاسی نویسنده را بسنجند حتی اگر خواسته باشید نوشتجات شما بر غبت
تمام خواننده شود باید عنوان مقاله و موضوع آن را جریانات پارلمانی ،
مبارزه احزاب سیاسی ، سیاست کابینه ایران و انگلستان ، ما و روسیه
و نظیر آنها قرار بدهید . لهذا اینجانب نیز با وجود عدم میل بدخول
در اینگونه مباحث فرعی و جدال انگیز باز موضوعی را که اختیار نمودم
سیاسی است ولی راجع با اصول اساسی سیاست و احتیاجات عمده مملکت
نه جزئیات مسائل جاریه .

چون موضوع مجله چندانکه از اسم آن استنباط میشود توجه
 بآینده مملکت ایران و سعی در جلب افکار ملتست بشرايط ضروريه يك
 آینده روشن اینجانب نیز عنوان مقاله را همین موضوع قرار داده و
 سطری چنه در باب مقدمات اساسی يك آینده ایمن و روشن برای ملت
 ایران و آنچه امروزه بنظر خیلی مهم و اساسی میآید تا اندازه ای که
 بفهم قاصر خود درك میکنم ذیلا باختصار در صفحات مجله «آینده»
 ثبت میکنم :

بنظر اینجانب برای استقلال و ترقی و تمدن ایران چهار رکن
 عمده و شرط ناگزیر لازمست و پس از فراهم ساختن این ارکان اصلیه
 باید در چهار اساس مهم کار کرد. پیش از شرح و تفسیر این مطلب
 میخواهم يك مسئله مهم را توضیح کنم و هیچ شبهه ای در آن نگذارم
 و آن این است که ما بیش از هر چیز دیگر تمدن و ترقی و آبادی
 ایران و تربیت مردم این ملک را طالبیم و ایرانیان تجدد دوست و ترقی
 طلب و اصلاحات خواه عظمت و قدرت آن را برای آن نمیخواهند
 که عشایر ایران نامرکز همد و یاپتر سبورك بچاپند و از بیم صولات شیران
 عجم مردم در قسطنطنیه خواب راحت نکنند یا آنکه دایره نفوذ
 کلمه عناصر قهرائی ما وسعت گرفته تاژنو، و لاهه، هم برسند و آنجاها را
 بحالت اردبیل بیاورند و یا (۱) را در اکناف فرنك نیز رواج بدهیم
 یا آنکه تفلیس را نیول يك (۲) نموده و مداخل حکومت لاهور را بیکی
 «از مستحقین بیکار» و نوکرهای در خانه رجوع نمائیم. نه ما ایران

(۱) در این جا دو کلمه سانسور شده . (۲) در این جا دو کلمه سانسور شده .

متمدن و آباد و با تربیت می‌خواهیم که در هیئت جامعه ملل عالم آبروئی داشته در ترقی و آبادی عالم و افزایش علم و معرفت بشر با آن ملل هم‌دستی نماید و رنه حب وطن تنها بمعنی لغوی قدیمی آن که اهل «زنگبار» و «حبشه» و «کنگو» نیز دارند با آنکه فی حد ذاته صفت مدح و دلیل نجات اخلاقی است کافی برای مقصود وطن خواهان نیست. باید باندازه وطن دوستی و حتی بیش از آن اندازه ترقی و تمدن دوستی داشته باشیم و نه تنها بتصاحب و تملک ابدی قبرستان خراب خود داخلش باشیم بلکه برای گلستان ساختن آن ویرانه نیز بکوشیم.



ارکان اربعه

چهار رکن عمده این استقلال و تمدن و ترقی به عقیده اینجانب عبارتست از وحدت ملی، امنیت، اصلاح ادارات دولتی و بخصوص مالیه و اصلاح اصول حکومت ملی و نمایندگی ملی.

در باب وحدت ملی ایران و اهمیت آن شرح و تفصیل لازم نیست و تقریباً بدیهی است که وجود ایران بشکل يك دولت مهم و يك مملکت معتد به کاملاً بسته با اتحاد عموم ملت ایرانست فقط باید این حس هم وطنی و یگانگی را بهر وسیله تقویت و تایید کرد.

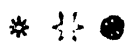
امنیت عمومی و قدرت قاهر مرکزی دولت در اکناف مملکت از دور و نزدیک و از ریشه برانداختن ملوک الطوائف بزرگترین و مهم ترین قدمیست که این مملکت بسوی استقلال و تشکیل حقیقی دولت بر میدارد و این فقره شرط اساسی و وحدت ملی نیز هست.

اصلاح ادارات دولتی مبنای هر اقدام و هر ترقی است و این

اصلاحات باید از مـالیـه شروع شود . فعلاً اصلاح حقیقی بدون کمک مستشاران خارجی غیر ممکنست و هر چه با تعصبات بی اساس و با وطن پرستی مفرط قهقرائی در این کار اخلال و ایجاد موانع و مشکلات شود و یا اقدام بجلب مستشاران برای بعضی ادارات دیگر بتأخیر بیفتد نهضت ابتدائی این مملکت بسوی ترقی بتأخیر افتاده است .

خوشبختانه مالیه مادر کار اصلاح است و اگر آقایانیکه پس از پنجسال خصومت بابلژیـکـهـای گمرک و بست نشستن در شاه عبدالعظیم و قم برای بر همزدن اصلاحات آنها پس از ۲۲ سال مداومت آنها در آن اداره از اعمال آنها و حسن اداره گمرک تمجید میکنند کم حوصلگی نفرموده از مستشاران مالیه (۱) مادر دوسه سال نتیجه کامل اصلاح مالیه را نخواهند و مجال کار بآنها داده تقویت لازم بکنند پس از شش هفت سال دیگر اداره مالیه مانیز منظم میشود و زمینه محکمی برای ترقیات دیگر پیدا میشود ولی مسلمست که برای سرعت اخذ نتیجه ترقی برای فلاح و تجارت و فوائد عامه نیز باید مدیران متخصصی از خارجه جلب کرد .

برای تقویت اصلاحات و تأیید امنیت عمومی و سرعت جریان اقدامات لازمه مجلس شورای ملی خوب و دانائی لازم است (۲) .



-
- (۱) - مقصود دکتر میلسو و همقطاران ایشان است .
 (۲) - نظر باینکه مجله آینده میخواهد فعلاً در مبحث انتخابات وارد نگردد و باین واسطه در آغاز نامه هم این مسئله خیلی مهم مسکوت گذاشته شده ، عجله این قسمت مقاله آقای تقی زاده درج نمیشود و از نویسنده معظم امید عفو داریم .
 برای اینکه در مقاله هیچگونه تغییری رخ ندهد بجای قسمت حذف شده نقطه گذارده میشود (د . ا .)

چهار اساس

آنچه در فوق ذکر شد یعنی وحدت ملی ، امنیت عمومی ، اصلاح ادارات توسط متخصصین خارجه و اصلاح ترتیب نمایندگی ملی بعقیده اینجانب چهار رکن مهم و شرط عمده تمدن و ترقی و اصلاحست . پس از کم و بیش فراهم ساختن این شرایط عمده ، میتوان بترقیات و اصلاحات مهمه دست زد .

مقاصد عمده ملی را میتوان چهار فقره دانست که سعی در حصول آنها واجبترین کار خیرخواهان این خالکاست .

اولاً ترقیات اقتصادی و مخصوصاً ساختن راهها و اصلاح زراعت و آبیاری بترتیبات ممالک متمدنه فوتی ترین کارهاست هرچه از فوائد و موجبات راهسازی گفته شود توضیح واضح خواهد بود لکن اشاره بفوائد اصلاح زراعت و آبیاری باوجود وضوح آن بینایده بنظر نمیآید . مملکت ایران اگرچه فعلاً در اغلب لوازم زندگی خاصه در مصنوعات بخارجه محتاجست و باید تا اندازه ای در داخله صنایع ماشینی را ترویج کرده و آنچه ممکن است از مصنوعات لازمه تهیه کند لکن باید معلوم شود که این مملکت فعلاً و بلکه تا صد سال دیگر مملکت فلاحتی خواهد بود و از محصولات خام خود کسب ثروت تواند کرد ، پنبه ، شکر ، ابریشم ، پشم ، چای ، نیل ، کتیرا ، درخت جنگلی و بخصوص گندم اگر عمل آوردن آنها توسعه یابد منبع ثروت بزرگی برای ایران خواهند شد لکن فقط محتاج بایجاد آب و بستن سدها و اصلاح امور آبیاری و ترویج طریق زراعت علمی و دفع آفات بوسیله متخصصین است .

ترقی ما در این زمینه و اهتمام ما در توسعه آن بر خلاف ترقیات صنعتی نه تنها موجب رقابت و اخلاص دول خارجه نمیشود بلکه ممکن است مورد تشویق آنها نیز واقع شود.

بدبختانه در خیلی جاهای ایران حتی آبهای موجود هدر رفته و حرام میشود و استفاده زراعتی از آنها بعمل نمیآید برای انجام همه این مقاصد استخدام چند نفر مستشار فلاحی واجب فوری است.

ثانیاً اهتمام جدی بامر صحت عمومی و نشو و نماى بدنى و جلوگیری از آفات مضره مانند، بالاریا و کوفت و سل و امراض اطفال و تریاک و الکحل و سمی بلیغ در کار و ورزش های بدنى.

اهمیت اینکار نیز محتاج بتوضیح زیاد نیست لکن تاکید این فقره لازم است که این کار را هم قطعاً باید بدست متخصصین خارجه سپرد ورنه پول خزانه تلف میشود و فایده مطلوب حاصل نمیشود.

ثالثاً تعلیم عمومی ابتدائی. این فقره بنظر اینجانب مهمترین تمام مقاصد ملی و کلیه امور اساسی مذکور در این مقاله است، ولی بدبختانه بجا کمال تأسف و تلهف قلبی باید گفت که توجهی که کم و بیش بامور مهمه دیگر در افکار عامه موجود هست باین فقره که رکن اعظم و اساس اهم ترقی و استقلال و تمدن و قدرت مملکت و بلکه حیات ملی ماست موجود نیست و این کار مورد رغبت عمومی و التفات مردم نشده و هنوز کما فی السابق آنرا از مستحبات و محسنات میپندارند.

ممکن است بعضی از خوانندگان بعضی مذاکرات شفاهی

و تظاهرات صوری را مأخذ قرار داده بگویند مطلب اینطور نیست و افکار عامه با اهمیت این مسئله متوجه است . هیچ دلیلی قاطع تر از اوضاع فعلی معارف برای رد این نیک بینی بیجا لازم نیست ارائه شود . برای همه چیز یول هست مگر معارف .

بودجه معارف شرم انگیز است و قسمت بزرگ آن برای مدارس عالیّه و متوسطه طهران صرف میشود و یا برای ادارات وزارتین یعنی « میز و صندلی » . برای معارف تمام ایران باستثنای طهران صد و هفتاد هزار تومان یعنی کمتر از يك صدم بودجه مملکتی صرف میشود آنهم نه تنها برای مدارس بلکه صنایع مستظرفه و ادارات معارف ولایات و مفتشین و غیره نیز در آن جمله داخل است . هیچ چیزی عجیب تر از فرق ظاهر و باطن توجه مردم ایران بمعارف نیست . در ظاهر بقدری از معارف و لزوم آن حرف زده میشود که تصور میرود تمام مردم مملکت بدرجه حقیقی اهمیت این مسئله در ترقی و استقلال و ثروت و تمدن و قدرت مملکت پی بردند ولی « باطنش قهر خدا عزوجل » است و ابداً چیزی که در پی آن نیستیم معارف یعنی تعلیم عمومی است و بس .

نصف تشکیلات و مخارج حالیه که میشود هم بلاشک برای پیدا کردن کار باشخاص و « نان خوردن » مردم است و فایده ای برای مقصود حقیقی از این کار ندارد .

برای نویسنده این سطور باعث نهایت تعجب و حیرت است که حتی جمع قلیل دانایان این مملکت هم کما ینبغی بحقیقت اهمیت این فقره متوجه نیستند و نمیتوانم تصور بکنم که چگونه از این نکته اساسی غفلت دارند که پایه استقلال آینده ایران جز بانشار تعلیم ابتدائی در

میان ملت و باسواد شدن عامه مردم استوار نتواند شد. قشون قوی، مالیه منظم، ترقی اقتصادی و راه آهن امروز ممکن است بواسطه اندکی آسودگی خارجی ایرانی پیدا شود و فردا بمجرد يك جنبش پنجه آزار یا انگشت تحريك يك قوت خارجی درهم شکسته و چنان پاشیده شود که همه خواب بنظر آید و باز بر گردیم بگرفتن مساعددهای بیست و پنجهزار لیرهای متوالی در مقابل از دست دادن حقوق عمده و بالتماس اجازه افزودن يك فوج بعده ژاندارم خودمان و دوره زجر و شکنجه هولناك و قبض روح تدریجی سالهای ۱۲۹۲ (هجری شمسی) تجدید شود چنانکه تا حال مکرر ترتیبات امید بخشی پیش آمده و بعد بهم خورده از زمان ورود هیئت نظامی ژنرال گاردان فرانسوی بایران در سنه ۱۸۰۷ مسیحی تا اخراج هولناك شوستر امریکائی از ایران بیش از ده مرتبه تشکیلات منظمی در این یا آن اداره مملکتی شروع شده و بعد بواسطه حوادث داخلی یا خارجی پاشیده شد لکن چیزیکه بر انداختن و نابود کردن آن بهیچ قوه داخلی و خارجی ممکن نیست ملت با سواد و عالم است.

مملکت آلمان قبل از جنگ قریب شصت هزار کیلومتر راه آهن، قریب صد و سی هزار کیلومتر راه شوسه، یازده ملیون قشون حاضر و ردیف، ملیارد ها پول، قریب پنجهزار کشتی تجارتنی، ده هزار لوکو موتیف و هشتصد هزار واگن در کشتی های جنگی درجه دوم در دنیا داشت و مستعمرات زیادی را در آسیا و افریقا و اقیانوسیه مالک بود عهدنامه و رسای قدرت آلمان را درهم شکست و بواسطه چند صد ماده و فصل تمام دشمنان آن مملکت متفقاً بر برای سلب قوای

آندولت هر تدبیر تصور پذیری را اندیشیده و در عهد نامه گنجایندند ، کشتی های جنگی و تجارتی او را از دستش گرفتند . پول و ثروت او را گرفتند ، سیمهای تحت البحری او را با امریکا گرفتند ، پنج هزار لکوموتیف ، صد و پنجاه هزار واگون ، صد هزار ها توپ مسلسل و سنگین و ملیونها خروار ذخیره جنگی ، مقدار بیه حساب ماشینها و کارخانها ، معدنهای ذغال سنگ تمام مستعمرات ، چندین ایالت مهم از خاک او ، هزاران اسب و گاو شیرده و ماشینهای زراعتی و هزاران هزار چیزهای دیگر را گرفتند ، هزاران بنده و قید بردست و پای او نهادند که در آتیه هر کتی نکنند و جنبشی نتواند بنماید ، لکن چنانکه خود آلمانیها مکرر گفتند علم آلمان و اندوخته مغز ملت تنها چیزی در عالم بود که عهد نامه و رسای آنرا نتوانست بگیرد و فقط بهمین جهة است که آلمان باز زنده است و زنده خواهد ماند و باز ملت قابل اعتنائی در میان ملل خواهد شد چرا که در تمام مملکت آلمان که قریب هفتاد میلیون نفوس داشت در سنه ۱۹۰۰ مسیحی فقط ۱۳۱ نفر بیسواد بود و امروز قطعاً هیچ نیست قریب هفتاد هزار مدرسه ابتدائی . قریب دو بیست هزار معلم و بیشتر از دو میلیون شاگرد وجود داشت . بهر نصد نفر نفوس یک مدرسه ابتدائی بود و علاوه بر اینها مقدار زیادی مدارس خصوصی موجود است که در این حساب داخل نشده و بلاشک اگر این سرمایه علمی نبود بعد از عهد نامه و رسای آلمان بپایه مملکت بشکاله باد کن نازل میشد .

ملت ایران اگر معتقد است که حالیه فرصتی تاریخی جزئی و موقتی و گذرنده برای ایران پیش آمده و اگر ایمان آورده اند که

نجات قطعی ایران فقط بواسطه تعلیم عمومی میسر تواند شد باید پیش از هر کار ملی و مملکتی باین مقصود اهم کوشیده و اقلاً يك عشر عایدات دولت را صرف تعلیم ابتدائی ملت نمایند ، مجلس مالیات مخصوصی که عایدات آن مخصوص صرف در تعلیم ابتدائی عمومی باشد وضع نماید و دولت عایدات مخصوص بمعارف را صرف میز و صندلی ننماید بلکه به بسیط ترین طریقی خواندن و نوشتن را بمردم ولایات یاد بدهد و قبل از هر چیز دارالمعلمینها بنا کند و برای تنظیم وزارت علوم و گذاشتن شالوده صحیحی برای کار اداری آن وزارتخانه يك مستشار خارجی استخدام کند

اساس چهارم ترقی نهضت ملت است بسوی تمدن و ترقی و تجدد و آزادی - این باب فصول متعدد دارد و میدان وسیعی است و اول قدم آن جنگ است برضد تعصبات جاهلانه که سد آهنینی در جلو ترقی ملت مانده و زنجیری بدست و پا و بند بندتقل بشری و فطری زده است شکستن طلسم تعصب قهقرائی پیشروان رشید و با اخلاق لایقی لازم دارد و این اشخاص را بتدریج مدارس ما تهیه خواهد کرد . « حسن تقی زاده »

تعلیم ابتدائی یا تعلیم عالی ؟ (۱)

از اقتراحات مجله «آینده» در شماره دو یکی نیز سؤال فوق بود که بعقیده اینجانب حل این سؤال خود موضوع مهمی است و قبول افکار عامه مملکت یکی از دو مطلب را یعنی اهم بودن تعلیم ابتدائی یا تعلیم عالی قدمی بزرگ در پیدا کردن شاه راه نجات و ترقی خواهد بود ، بهمین جهة نویسنده این سطور نیز خواست بقدر مقدور در جواب این سؤال هر آنچه بفهم قاصرش میرسد بطور اختصار بخوانندگان مجله

تقديم كند .

اولاً مقصود از تعليم ابتدائى قطعاً تعليم ابتدائى عمومى يا اقلاً
وسيع الانتشار است و موضوع سئوال مقايسه فواید تعليم ابتدائى عمومى با
تعليم عالى محدود است ، و رنه عنوان سئوالى در باب ترجيح تعليم ابتدائى
و تعليم عالى بريكديگر در يك حوزه معين محدودى عجيب بوده و استفتاء
مطلب بديهى است ، اگر كسى از شما پيرسد كه ما به صد نفر جوانى كه
در تحت تربيت ، ما ست تعليم ابتدائى بدهيم يا تعليم عالى شما اين سئوال
را غريب خواهيد پنداشت و شايد بدون تأمل خواهيد گفت واضح است
كه كمال بهتر از نقصست و غناء بهتر از فقر ، لكن مسئله خيلى فرق
ميكند و قتيكه كسى سئوال كند كه ما يك سرمايه محدودى براى
صرف در تعليم داريم و اين سرمايه كافى تعليم عالى هزار نفر جوانست
يا تعليم ابتدائى پنجاه هزار نفر طفل پس اين سرمايه را بكدام يك از
اين دو امر خير صرف بكنيم بهتر است آنوقت است كه مسئله نظرى مى
شود و جواب استفتاء ، آسان نيست خصوصاً كه در نظر گرفتن وضع
امروزه ايران (بيپولى - بيمعلمى - بيكتابى - اداره بيازى . .) شرط
شده باشد .

حل اين مسئله فى الواقع براى پيشوايان امروزه نرقى ايران اهميت
اساسى دارد و بايد از مجله «آينده» ممنون شد كه اين اقتراح را طرح
نموده است .

بجائى اينكه بفرضيات برويم خوبست عين مسئله مبتلابه را
ذكر كنيم در ميزان جمع و خرج مملكت ايران مبلغى كه قريب
يك كرور تومانست براى معارف منظور شده است اين مبلغ براى نشر

علم در مملکت و ترقی دادن پایه معرفت ملت ایرانست (و یا باید برای این مقصود باشد) حالا مطلب اینست که آیا بهتر است قسمت بزرگ و بلکه نه عشر این پول را صرف تعلیم ابتدائی در اکناف مملکت بکنیم و یا قسمت عمده را مخصوص تأسیس و نگهداری مدارس عالی و مدارس متوسطه بنمائیم.

جواب این مسئله بعقیده اینجانب بدون تردید آنست که تعلیم ابتدائی و وسعت دائره آن در مملکت بقدری مهم و مفید است که حتی با اهمیت تعلیم عالی قابل قیاس هم نیست، زیرا دلائلی که بنظر میرسد ثبت میشود:

۱ - این مسئله اگر درست دقیق شویم در واقع ارتباط دارد به يك مسئله دیگر اساسی و آن این است که آیا تربیت و ترقی و تمدن ملت جاهلی بواسطه طبقه مدیره عالم و لایق و امکان سر کار آمدن آن طبقه و بقاء و استحکام موقع آن طبقه در حکومت و پیشرفت کار از آنها و بر نخوردن نشان به موانع و مشکلات طاقت فرسا و دل شکن در هر قدم اصلاً بسته بوجود ملت با معرفت نیست که افکار عامه در آن اندکی آثار رشد داشته و در حال افکار عامه مردم اسلامبول و یکیچریها در عهد سلطان محمود و ایجاد نظام جدید و یا افکار عامه امروزی اردبیل و قم نباشد، البته در همین باب هم عقاید خیلی مختلف است و اشخاصی هستند که تاریخ پتر کبیر روسی، حکومت حالیه روسیه و ایتالی، کرمول انگلیسی، میکادوی متوفی ژاپنی، محمد علی پاشای مصری را بطور سطحی خوانده و برای خود نتیجه گرفته اند که اشخاص بزرگ در هر مملکتی عطیه خداوند است و نجات

هر قومی وقتی حصول میپذیرد که خداوند یکی از افراد آن قوم را بر انگیزد و باو قدرت بدهد که ملت خود را تربیت نموده بپایه ترقی برساند خواه آن ملت استعداد و مایه ترقی و شرائط تمدن را داشته باشند و خواه از این شرائط محروم باشند، لکن باوجود عدم افکار اهمیت اشخاص تاریخی در زندگی ملل درباب بصیرت در تاریخ که تعمق کافی در اسرار آن کرده اند شکی ندارند که نه تنها ظهور اشخاص بزرگ دانا و لایق و عاقل و درستکار و باهمت بلکه مخصوصاً پیشرفت کار آنها و با اقلا دوام نتایج اعمال آنها منحصراً بسته با استعداد و علم و تربیت و رشد اجتماعی و سیاسی و عقلی ملت نیست که آنها را میپروراند و محال عقلی است که اصلاحات رجال خیر خواه در مملکت محروم از تربیت و تعلیم دوام پیدا کند و حتی ظهور طبقه مدیره لایق و خیر خواه و باهمت در میان چنان ملت بیرشد از ممتنعات ریاضی است.

مساعی محمد علی پاشای مصری در نظام جدید و تأسیس مدارس عالی و اسمعیل پاشا در قشنگی کوچه های مصر و تأسیس تأثر و باغ عمومی بکجا منتهی شد؟ پس از هفتاد سال مساعی ترقیخواهی باین رویه (یعنی تربیت طبقه مدیره و بنای مدارس عالی) بقول یکی از مورخین مصری بیشتر از سی هزار قشون نظامی مصر که بتمام مقدسات آسمانی قسم خورده بودند که تادم هر گ در دفاع استقلال مصر ایستادگی نموده و از عرابی پاشا جدا نشوند در مقابل عده ای از قشون انگلیس که کمتر از نصف عدد آنها بود و هفتهزار آنها هندی بود در (الثل الکبیر) پاشیده شدند و مصر را بدست ملت خارجی سپردند چرا؟

زیرا که سلطان عثمانی که خلیفه مسلمین بود فرمان باغگیری

عربی را باصرار و تهدید انگلیسها در اسلامبول صادر کرده و در جرائد نشر کرده بود و مأمورین انگلیس مقدار خیلی زیادی از روزنامه (الجوائب) عربی منطبعة اسلامبول که فرمان پادشاه سلطان را بر عربی داشت گرفتند و در اردوی مقابل خود در (التل الکبیر) منتشر کردند و برای قشون قسم خورده مصر که برای دفاع حقوق سلطان در مصر جنگ میکردند در یک دقیقه عمل واجب حرام شد !

زحمات پطر کبیر بیا همه عقل و دور اندیشی او روسیه را از مخاطرات عظیمه ایمن نکرد و در واقع هیمنت دربارتزاری و تشکیلات آندولت يك هيكل خوش ظاهر و پوسیده ای بود که چون تکیه بر ملت باسواد نداشت در مقابل طوفان امواج تاریک هشتاد ملیون (موزیک) بیسواد و بیرشد سیاسی درهم شکست ، سلطان محمود و سلطان مجید عثمانی بیا همه میل ترقی که داشتند چه خطر را از مملکت خود توانستند دفع کنند و اصلاحات آنها در میان ملت جاهل خود چه پیش رفتی کرد ؟ لیکن امثال میکا دوی سابق و سید احمد خان هندی سر حقیقی ترقی را دریافتند و بتعلیم عمومی صرف مساعی کردند و نتیجه اعمال اولی مشهود است و ثمره جهد دومی در آینده نزدیک روشنتر خواهد شد .

ملت جاهل و پیشوایان جسمانی و روحانی جاهل اوسد عظیم و ظلمت ظلمت پولاد شکنی در مقابل هر نوع همت عالی اصلاح طلبیت و عاقبت دندانهای چرخ آهنین شخم کن و تخم پاش ترقی در آئزمین ، ریگزار پر خار سخت از سنگ تعصب و کلوخ خرافات یکی بعد از دیگری خواهد شکست .

۲ - وقتیکه بعضی ممالک را که تعلیم عالی به درجه قصوی و دارالفنون های خیلی عالی و کامل و کتابخانها و موزه ها و مجامع علمی (آکادمی) و همه نوع تأسیسات علمی و مدنی عالی از هر قبیل داشته اند ولی عامه ملت در آنها بیسواد بوده بابعضی دیگر از ممالک که در آنها ملت باسواد و دارای تعلیم ابتدائی بوده ولی تعلیم عالی نسبتاً وسعت زیاد ندارد مقایسه کنیم فرق حقیقی تأثیر تعلیم ابتدائی در حیات ملل روشن میشود.

مملکت روسیه تا بیست سال قبل از این ، نه دارالفنون داشت که در آنها قریب بیست هزار نفر تحصیلات عالی خود را تکمیل میکردند ، تمام وسائل و وسائط علمی که در ممالک اروپای غربی است در آن جا نیز کاملاً یا با کمی فرق موجود بوده ، مجامع علمی ، موزه ها ، و کتابخانهای خیلی معتبر و عالی ، انجمنهای صنعتی ، طبی ، زراعتی صحتی ، مهندسی و غیره از هر قبیل دائر بود .

علاوه بر دارالفنونها شش مدرسه عالی طبی که یکی مخصوص زنها بود ، شش آکادمی عالی علوم روحانی ، شش مدرسه عالی نظام ، پنج تأسیس راجع بعلم السنه و لغات ، سه تأسیس راجع بالسنه شرقیه ، سه مدرسه عالی علم حقوق ، چهار مدرسه بیطیاری ، چهار مدرسه عالی فلاحه ، دو مدرسه عالی معدن شناسی ، چهار مدرسه عالی مهندسی و دو دارالفنون مخصوص نسوان داشت .

در این مملکت علماء خیلی بزرگ درجه اول مانند علمای بزرگ سایر ممالک اروپا در هر فن زیاد بودند ، اطباء ، مهندسين ، سیاسيون فراوان آنها نه در کمیت و نه در کیفیت از ممالک بزرگ دیگر فرنگ خیلی

عقب نبودند. اما بتعلیم ابتدائی عمومی توجهی کافی نبود.

نه تنها در تحصیل در دارالفنونها و حتی در مدارس متوسطه از امتیازات طبقه متمول و عالی مملکت بود و نه تنها تعلیم ابتدائی کاملاً اهمال شده و طبقه عامه از سواد و تحصیل ابتدائی محروم بود بلکه وزارت معارف آن مملکت هر نوع اقدامات خصوصی یا ملی را برای نشر سواد در میان طبقه بیسواد ملت منع میکرد، در چهل سال قبل پس از آن که ۱۲۲ سال بود که در مملکت همسایه بلافاصله و روسیه یعنی آلمان تعلیم اجباری عمومی جاری بود در روسیه برای هر ۲۶۶۵ نفر يك مدرسه و از هر ۴۸ نفر سکنه يك شاگرد مکتبی بود.

بموجب احصائی سال ۱۸۹۸ مسیحی عده اشخاص بیسواد در میان اهالی بلوکات و دهاقین از قریب نود درصد تا پانجاه درصد از عده نفوس و در میان اهالی شهرها در ۶۴ درصد تا ۳۷ درصد بود نتیجه این بیسوادی عمومی و دوری افق نظر و پایه معرفت طبقه مدیره آن مملکت از عامه ملتیکه در تحت اداره آن طبقه بودند و عدم استحکام این بنای بظاهر عظیم در بیست سال اخیر بطوری واضح شد که حاجت بشرح نیست.

از طرف دیگر مملکت کوچک (دانه-ارک) را در نظر بیاورید، این مملکت اگرچه از حیث ثروت نسبت بیزرکی خود خیلی خوشبخت است فقط يك دارالفنون دارد ولی تمام اهل مملکت بدون استثناء با سواد هستند و تعلیم عمومی ابتدائی اجباری و مجانست، مردمان آن خوشبخت و مشغول کار و سیاستش مثمر و موجب ترقی مملکتست.

برای وضوح مقایسه مملکت آلمان را نیز در نظر بیاورید که

در کثرت نفوس و شکست در جنگ شباهتش بروسیه بیشتر است اگر چه آنجا تعلیم عالی هم بقدر کفای ترقی دارد ولی عمده برای انتشار فوق العاده تعلیم ابتدائی است که پس از اینهمه صدمات فوق الطافه بعد از جنگ و انقلابات داخلی و فقر و از دست دادن تمام مملکات و مقدار زیادی از خاک خود و واقع شدنش در زیر فشارهای کمر شکن از هم نپاشید و باز دست و پای خود را جمع کرده قدی علم میکنند .

۳- روح مطلب اینست که تجربه هزاران سال تاریخ دنیا بطور قطع ثابت کرده که ترقی حقیقی يك مملکت مستقلى ممكن نیست مگر بمعاضدت و همدستی و اشتراك افکار خود مردم آن مملکت با اکثریت آنها و تکیه طبقه مدیره بر همفکری و آمادگی ملت در اصلاحات و بدون این ترتیب حکومت طبقه مدیره اصلاح خواه و ترقی طلبی (اگر نادرا بر خلاف میل و سمی ملت همچو حکومتی مثل يك موهبت نادر آسمانی در آن مملکت ظهور کند) مانند حکومت يك مشت بیگانه و غاصب بوده هر قدمیکه بردارد باشکال تراشیهای طاقت فرسا از طرف خود ملت که دشمن آن اصلاحاتست و بنظر خصومت بآن اقدامات نگاه میکند بر میخورد و اضلال و کفر و افساد تلقی میشود . در این صورت پیشوایان ترقی و تمدن هر قوم ناگزیر از هم عقیده ساختن عامه با خود در مقاصد عالیّه خویش بوده و محتاج بنشر عقاید خود و محسنات و مرجحات و فوائد مادی و معنوی آن عقاید بادلائل حقیقی و صحیح در میان گروه انبوه قوم خود میباشد و هیچ چاره جز این نیست و اگر هم باشد راه بینخطر و راست نیست .

خوب حالا این نشر عقاید بچه و سیله میسر است؟ پیش از اختراع خط تصویری در مصر و چین و خط حروفی در جزیره کریت و جزائر بحر الجزایر یا فنیقیه تکلیف نوع بشر معلوم بود و فقط اسباب و آلات او در نشر عقیده منحصر بزبان بود بعد از اختراع خط نیز تا وقتی که فهم این معما یعنی خواندن مطالب مخصوص يك طبقه بسیار كوچك و محدود بوده این هنر در دیرها و مساجد محبوس بود و آلات تبادل افکار عمومی نشده بود باز میدانیم که دعوات و مبلغین مقاصد دینی و سیاسی بایستی شهر بشهر و قریه بقریه بگردند و يك بیک مردم را ملاقات و با هر کدام يگان يگان چندین روز وساعت صحبت کرده و اگر مقصد سری بود بهر تك تك مردم مطالب خود را تکرار و هزاران مرتبه از ابتدا تا انتها بیان بنمایند. ابو مسلم خراسانی و رقفای او، قرامطه، اتباع حسن بن صباح، مبشرین مسیحی، مبلغین حقوق انسان و آزادی در فرانسه روزانه همه باین ترتیب پر زحمت و طاقت شکن کار کردند و درست مثل رفتن و اسکوود گاما بدماغه امید و کدریستف کلمب با امریکا بدون و سائل سهله در مقصود خویش که آسانتر از سیاحت دور کره زمین با شتر نبود میکوشیدند. لکن پس از آنکه دانایان آلمان و انگلیس و فرانسه چاره آسانی برای تبادل افکار در میان افراد يك ملت پیدا کردند و تعلیم عمومی را اجباری نموده مقالات، جرائد و کتب را جانشین نطفها کردند دائرة نشر عقاید و خیالات و مباحثه و مذاکره بین ملیونها مردم يك مملکت يك بر هزار وسعت گرفت و مطالب زود حلاجی و پخته و منتشر گردید، مثلاً اگر يك ناطق خوش بیان و پر شور و مسلح ببرهان و دلیل بایك

نفر مخالف عقیده خود با يك مرد ساده لوح عوام در مطلبی مذاکره کند و پس از دو ساعت نطق و اقامه ادله مقصود خود را باو مدلل کرده و او را شريك عقیده خود سازد تازه ممکنست پس از اینهمه نطق و خستگی یکی دیگر وارد اطاق شود و مطلب را از سر بگیرد و همان ایرادات را که مخاطب اول کرده و جواب شنیده باز پیش بیاورد و باز مباحثه در بگیرد؛ و اگر ناطق پرشور باز دو ساعت دیگر صرف اوقات کند تازه دو نفر را معتقد به عقیده اصلاحی خود کرده و از کجا که بعد يك نالشی وارد نشود و حاجت بتکرار مطلب مرتبه سوم پیدا نگردد و اگر آن شخص سخنور صد نفر راهم در یکجا خطابه کند و آنها را ملتفت نکانی که از آنها غافلند بنماید فردا صد نفر دیگری منکر مطلب جلومیا یند و باید ناطق از آن قریه بقریه دیگر رفته سخن را از سر بگیرد فرضاً هم تمام اینمطالب را در صد قریه تکرار کرد و تأثیری موقتی حاصل کرد مگر مطالب و دلایل بقدر يك مجلس صحبتست و فردا هزاران مطلب دیگر پیش نمیا آید و مخالفین مطلب دلایل خود را بهمان جمع تکرار کرده دوباره آنها را اضلال نمیتوانند بکنند؛ در این صورت ناطق اولی باید باز بر گردد و برای بجوش آوردن دیکهای سرد شده دوباره آتش سینه خود را بر آنها بدمد.

لکن اگر يك کتابی و بلکه چندین جلد کتاب بفرغت خاطر و تعمق کافی و استدلال مبسوط نوشته شود فوراً همان آلت نشر خیالات در مدت کمی در تمام مملکت منتشر میشود و در آن واحد با صد هزاران اشخاص در موقع فراغت آنها مذاکره میکند و آنها را بدون تحريك خصومت

و لجاج که گاهی نتیجه خطاب و جدال شخصی است مطالب خود را الزام مینماید و بدون مخارج قابل ذکری از شهری بشهری سفر میکند و در هر خانه‌ای بدون تعارف و تکلف داخل شود و با هر کسی در موقع میل و حضور قلب وی سخن گوید و بدین طریق در عرض یکماه ملیونها اهل مملکت از تمام عقاید همدیگر و دلائل موافق و مخالف مطلع میشوند و با همدیگر در جرأتد مباحثه میکنند تا حقیقت از میان احتجاجات هزاران اشخاص و تصادم صد هزاران عقول ظاهر و غالب گردد و اینهمه فقط بشرط آشنائی مردم بیک هنر خیلی جزئی و ساده یعنی خواندن سی چهل نقش (و یاد رخط فارسی بعلاوه اشکال ترکیبات آنها) حاصل می شود ، باین طریق همه اهل مملکت از افکار همدیگر مطلع شده و سخنوران و دانایان ملت میدانی برای خطاب بعامة مردم مملکت دارند و از شورای عمومی ملت حقایق ظهور و غلبه پیدا میکنند و ماشین تخم و شیار و تخم افشان بسرعت پیش رفته تخم هر اصلاحیرا در مزرع ملیونها دلها مپاشد و بآبیاری استدلال و مباحثه و احتجاج و تکرار منظم و تذکار متوالی طولی نمیکشد که خرمن معرفت ملت همان حاصلیرا بار میآورد که دانایان میخواستند.

بدون تعلیم عمومی ابتدائی و باسواد کردن عامه ملت تمام اقدامات دلخوش کن يك طبقه تربیت شده محدود ولو تعلیم عالی داشته باشند مانند نمایش بهار و گل و شکوفه و فواره آب است در صحنه تا نزدیک ماه بهمن که بیرون را برف احاطه کرده باشد جمعی محدود تماشای آن نمایش را کرده و خود را فریب بدهند بدون تعلیم ابتدائی عمومی دسته محدود تربیت شدگان محلات شمالی طهران که نه عشر آنها اجزای ادارات

دولت هستند در نظر انبوه ملت و عامه اهل مملکت «یکمشت فرنگی مآب» «چهارتا فکلی» جمعی لاابالی از زی خود خارج شده «هستند و افکار و عقاید يك عده قدم زنان خیابان لاله زار بگوش مردم برو جرد و مازندران و خلخال و رفسنجان نخواهد رفت سهلست تأثیری در مردم محلات چاله میدان و سید نصرالدین و خانی آباد نخواهد کرد.

بلا شك بزرگترین واجبات کیش ترقیخواهی علی الاطلاق سعی در نشر تعلیم ابتدائی عمومیت و تا این نکته در مغز رجال مملکت و ارکان دولت جای نگیرد و بودجه معارف (مخصوصاً تعلیم ساده ابتدائی) از این میزان شرم انگیز بالا نرفته و اقلأ عشر عایدات مملکت صرف این مقصود اهم که اولین اصل از اصول دین ترقی و تمدن و نجات استقلال مملکتست نکرده و پایه معرفت عمومی و متوسط ملت بیالاتر نرود تمام اقدامات دیگر نقش بر آب و تباب در خشان اقیانوس ظلمتست.

بدبختانه اشخاصی که شور اقدام در این امر ندارند و یا بقدر لازم بحقایق عالیة فوائد این کاری نبرده اند اغلب عذرهای مختلفی در رد پیشنهاد های راجع بتعلیم عمومی پیش میآورند که شاید هم بر حسب ظاهر موجه بنظر میآید. آن دلائل جمود و خمود عبارت از اینست: پول نداریم، کتاب نداریم، و بدتر از همه معلم نداریم. چون جواب این سفسطه ها خود مقاله مبسوط دیگری میشود نمیخواهم بیش از این تطویل کلام کنم، لکن بطور اجمال لازمست گفته شود پول کافی برای نشر تعلیم ابتدائی داریم ولی صرف امور دیگری میشود که اهمیت آنها نسبت باین امر بمنزله نقش ایوان نسبت به تشیید بنیاست و با کمال آسانی میتوان خیلی از مخارج دیگر را فدای این مقصود اساسی کرد

اگر معلم و کتاب نداریم لازم نیست که اقدام بنشر تعلیم ابتدائی را از تأسیس مدارس ابتدائی شروع کنیم که در معلم و کتاب آن معطل بمانیم، اگر شما دو ملیون تومان در سال صرف تعلیم ابتدائی بکنید ممکنست يك کروړ تومان و بلکه دو کروړ از آن را تا چند سال صرف تأسیس «دارالمعلمین» نشر کتب سهل و ساده برای تعلیم ابتدائی، فرستادن محصلین بفرنگ برای فرا گرفتن علم تربیت و آوردن معلمین دانا و مستشاران لایق تعلیم و تربیت از اروپا و آمریکا کرد همچنانکه اگر کسی لزوم ایجاد باغ بزرگی در فلان نقطه بایر پیش نهاد کند نمیشود در جواب او گفت بقدر کافی درخت تناور نداریم که فوراً باغی در آنجا ایجاد کنیم و مسلمست که اگر چنین جوابی گفته شود پیش نهاد کننده باین عذر خندیده و خواهد گفت خوبست مبلغی را که سالیانه برای این کار منظور شده صرف آوردن تخم و کاشتن درخت و تربیت نهال و نشا کردن اصله ها بکنید تا سال دیگر باز این حرف را تکرار نکنید همانطور فراهم آوردن وسائل تعلیم ابتدائی نیز جزو خود کار است و قدمیست رو بشاه راه سعادت حقیقی.

این بود عقیده اینجانب در جواب اقتراح مجله «آینده» و باید بگویم که با وجود طول اینمقاله خیلی از تیرهای دلائل در ترکش ماند و حق طلب کماینبغی ادا نشد لکن چون مجال مجله تنگست سخن را بیک بیت ناصر خسرو علوی ختم میکنم که گوید:

«مباش عام که عامه بجهل نهمت خویش

چه بر قضای خدای و چه بر قدر دارد»

(۱) جناب رئیس اذن میخوام که چند کلمه - ترف بزمن - هشت روز است که اینجا حاضر میشوم و گمان میکنم که بن مدت برای بدست آوردن موضوع کافی باشد، و چون موکلین من حقوقی بر ذمه من دارند که باید ادا کنم و غیر مرتب بودن مجلس برای نگفتن من عذر نخواهد بود، زیرا میدانم که اگر این را نگویم خواهند گفت که در خصوص همین عدم انتظام مجلس بایستی حرف بزنم که هر عیبی با گفتن رفع میشود و در گفتن اثری هست که در نگفتن نیست، و اگر در جواب ایشان بگویم که همین نطق باز در انتظام داخله مجلس است باز موکلین من خواهند گفت که تو بایست بگوئی تا تکلیف اسقاط شود لهذا اذن میخوام که دو دقیقه مساعدت حق نطق بمن بدهید، و از همقطاران خودم خواهش میکنم که تا آخر نطق من ساکت باشند و گمان میکنم بترتیب نوبت، نوبت نطق بمن رسیده باشد.

رئیس بفرمائید :

آقا سید حسن - مجلس ما خیلی ناقص است، و بدتر آن که در راه ترقی و تکمیل هم نیست چه اگر دول و ملل عالم ترقی و تنزاع ایشانرا مقیاس قرار داده و تقسیماتی تا درجه اعلی و در کات اسفل ثبت کنیم چون از صفر بالا رویم پله پله از درجات ترقی ملل صعود کنیم میرسیم^(۲) بدول مشروطه اطریش و آلمان و انگلیس و از آن بالاتر بدولت فرانسه و سویس و مجلس آمریکا میرسیم که رفته رفته نقائص کمتر میشود

(۱) نطق در مجلس روز شنبه ششم شهر ذی قعدة ۱۳۲۴ هجری قمری

روزنامه مجلس شماره ۱۶ صفحه ۱ ستون اول.

(۲) جدول صفحه قاضی چون در سرخانی و چون در آن، در ترمیم

و اغلب اصلاح شده.

در آن درجات اعلی بازه یببینم که نسبت بخودشان نواقصی دارند که پارلمنت ایشان مشغول اصطلاح آن ها هستند، ولی چون در عالم هم از آنها نیز بگذریم و دولتی فرض کنیم که آن نواقص هم در آن رفع شده باشد بالجمله بحد ' کمال نوع بشری رسیده باشند چون ایندولت را معکوس کنیم دولت و ملت ما خواهد شد.

همانطور که از قلب مغاره چاه پدید آید چون این نقائص فوق العاده خود را دیدیم، باید از راه ملت پرستی برفع آنها بکوشیم و باصلاح آنها همت گماریم و نباید غیرت آن معایب را بکشیم.

بآن معنی که غیرت را در ایران استعمال میکنند که عیب نا گفته بماند و ما غیرت آنرا بکشیم و برخودمان رجز بخوانیم و خود را گول بزیم پس با اینهمه نواقص ما وقت و قوت ما که باید همه را اصلاح کنیم و چشم امید جمیع ایرانیان داخله و خارجه بدین مجلس دوخته شده اصلاح جمیع معایب و رفع نواقص را از ما میخواهند چون میدانید که پیش از این در صدی نود ملت ما از معایب ایران بکلی غافل بوده و وضع خود را بهترین وضع میدانستند، چون روستائیان و عوام، و در صدی ده عیب را میدانستند ولی امید گاهی برای رفع آن ها در نظر نداشتند و مأیوس و نا امید نشسته بودند بعد از این انقلابات اخیر که این مجلس نتیجه آن ها شد گلهای امید در قلوب مردم ازدور و نزدیک شکفته گردید و امید گاهی پیدا شد این است که انظار تمام ملت و ایرانیها بسوی این مجلس معطوفست، پس برخلاف کلمه منحوسه (حالا زود است) که در لسان ما معمولست وقت ما پر قیمت و گرانها است بحدیکه

با کمال جرأت میتوانم بگویم که وقت مجلس مبعوثان ما گرانبهارترین اوقات دنیاست و هر دقیقه‌اش از قیمت معادل دو سال وقت پارلمنتهای فرانسه و انگلیس است ولی باوجود این پرقیمت بودن وقت من نمیدانم که اگر ششماه از این وقت گرانبهارا صرف تکمیل خود مجلس و شرایط اساسیه آن بکنیم که جامع‌الشرایط باشد و نتیجه بخشد و بعقیده من برای آنکه ما اول مجلس خودمانرا مجلس بکنیم و بعد بکارهای دیگر که مجلس باید تسویه نماید بپردازیم از چهار فقره ناچاریم .

اولاً اجراء نظامنامه داخله مجلس است که چون در ماده ۳۷ در آن ذکر شده که هر يك ازو كلا حق دارند که اگر برترک فصلی از فصول آن مطلع باشند بر رئیس اخطار کنند و من بحکم همان ماده اخطار میکنم : که این نظامنامه از سر تا پایا متروکست . چنانکه وقت انعقاد مجلس معین نیست و ما که از ولایات دور برمیخیزیم و باینجا برای این کار میآئیم حق ما و کلای ولایات در میان تلف میشود زیرا که ممکن است در وقت تشکیل این مجلس شما آقایان عصرها پس از فراغت از کارها مجالسی نفنناً فراهم بیاورید و حالا این راهم مثل آنها حساب میکنید ولی ما نمیتوانیم که از راه دور که بواسطه همین کار آمده در اینجا معطل شویم ، مختصر آنکه باید وقت انعقاد مجلس و حضور و کلاء در ساعتهای سه یا دو یا یک هر کدام باشد معین شود که در آن ساعت و دقیقه تمام و کلاء در اطاق انتظار حاضر شده و درس موعد زناک زده همه یکدفعه در اطاق مجلس داخل شده و هر يك در جای معین خود و صندلی نمره دار خود قرار گیرند پس از آن رئیس افتتاح مذاکراترا اعلان کند و مطلبی را که پیش از وقت در مجالس سابقه معین شده

طرح نماید پس از آن هر و کیلی که در آن مطلب بحثی دارد و نطقی حاضر کرده از جای خود بلند شده و از رئیس اذن بخواهد رئیس به شما ده دقیقه یا يك ربع با هر قدری که صلاح بداند بر حسب اقتضا اذن تکلم میدهد آن شخص از جای خود براه افتاده میرود تاروی آن عرشه مخصوص که برای این کار است یعنی برای نطق ناطقین و خطابه خطبا معین است در آنجا قرار میگیرد و در همان مدت مطلب خود را بدون آنکه از آن موضوع خارج شود میگوید و در اثناء نطق او کسی دیگر حرف نمیزند همه ساکت گوش میدهند بعد از اتمام او بجای خودش برگشته دیگران بر خواسته در همان موضوع صحبت میکنند تا وقتی که نتیجه مذاکرات بجائی منجر شود آن وقت رئیس بعد از گرفتن آراء قطعنامه صادر میکند ولی در تمام مباحثات نباید هیچ ناطقی از آن مطرح خارج شود و در ساعت معین اجزاء مجلس بر حسب اعلان رئیس پراکنده میشوند و تمام این ترقیات با جزئیاتش اهمیت زیاد دارد که بیوجود يك جزء از آنها کار مختل میشود و مجلس اگر چند سال منعقد باشد نتیجه نمیدهد مثل مجالس سابقه ما که در این شصت سال گذشته مهممل واقع شده و نتیجه جز اغتشاش امور ندارد البته میدانید که این وضع اداره و این مجلس و این اسمیکه برای شکل حکومت ما گذاشته ایم در کتب سابقه ما از قدیم نبوده اگر چه شریعت مطهره ما بکلمات عدل و انصاف و مشورت امر فرموده ولی جزئیاتش باینوضع که حالا میخواهیم غیر مبین است ولی میخواهم بگویم که این مشروطیت را در جاهای دیگر دنیا بازحمات چندین ساله اختراع کرده اند، چون هر چیز اختراعی را از ما خدش که برداریم باید با تمام جزئیات و آلات آن

برداریم . و اگر ساعت را بخواهیم برای تعیین وقت قبول کنیم و لکن یکی از چرخهای آنرا نگذاریم کسار نخواهد کرد و نتیجه که تعیین وقتست بعمل نخواهد آورد و در این موارد عدم به از وجود ناقص است که ضرر مالیه ای خواهیم داشت .

دوم احضار و کلاء ولایات است که بعد از مرتب شدن نظامنامه مجلس باید در این امر بکوشیم زیرا که حکام که تجدید مدت يك لحظه از دوره استبداد خود را صرفه خویش میدانند در این کار مسامحه کلی و مخالفت باطنی دارند مثل شخصیکه پیش صرافى وجهی داشته باشد و بکسی دیگر بدهکار بشود و بخواهد هر قدر که ممکن است طفره و دفع الوقت طلبکار را دفع کند که اقلاً یکروز پولش پیش طرف بماند تا تنزیلش بیشتر باشد باید حکماً از اینجا مأمورین پیش فرستاد برای ترتیب انتخاب و راه انداختن آنها و منتخبین باید مخارج راه و حقوقشان معین باشد .

ثالثاً که از همه اینها برای استنتاج از مجلس اهم است حضور وزراء و مقابله هیئت قانون با هیئت اجراست و گرنه سؤالات بروی که توجیه بشود و توضیحات از که خواسته شود ماهزار درد بیدرمان داریم ، امروز میخواستیم بدانیم هموطنان ما را باشد ظلماً شهید کردند برای چه و دولت ما در اینخصوص چه اقدامات کرده ؟ بلی امروز هموطنان مادر آنجا دلخوشند که بمجرد شنیدن تلگراف این وقعه بطهران و کلای ملت هیجان فوق العاده و اقدامات جدی خواهند کرد و در مجلس خود کشی میکنند و بداد ما میرسند ولی حالا میبینیم که وزیر امور خارجه با حضار مجلسیان نمکین نکرد و حاضر نشد ، جواب کتبی بر خلاف

قانون اساسی داد ، همچنین خیلی از وکلا مطلب بسیار مهم اظهار می کنند و داد و فریاد میزنند دادرسی نیست و مطلبشان از میان میرود ، من محققاً میگویم که هیئت قانون و هیئت اجرا پدر و مادر نظام مملکت میباشند ، چنانچه جمعی مرد در يك اطاق هیچوقت فرزندی عمل نخواهند آورد همچنین از اجتماع نسوان چیزی بعمل نمیآید بدون تلقیح هیئت اجراء و هیئت قانون و بدون اجتماع آنها ثمری حاصل نخواهد شد و من از بعضی شنیدم که میگویند در هیچ جای عالم وزراء همیشه بمجلس حاضر نمیشوند بلی صحیح است ، ولی اینرا باید دانست که در آن ممالك کار خیلی کم است و حضور جمع وزراء هرروزه تضییع وقت پرفیض آنهاست چه اور که میبینیم آنها اغلب مجلس را هفته و ماهی تعطیل میکنند بکلی و گاهی در ظهور امر مهم فوق العاده اجتماع فوق العاده مینمایند ولی ما که آنقدر کار داریم که بدون همه چیز اگر مجلس خودمان را کامل و مثل مجلس آنها کرده ، اگر پنجاه سال همهروزه بنشینیم و کار بکنیم باز قطعاً میگویم که مثل یکدولت نیمه منظم خواهیم بود .

چهارم مطالبه قانون اساسی از دولت است که باید متفق شده و بخواهیم بیش از این تأخیر نیفتد . (در اینموقع خطاب بو کلاء و اصناف نموده گفتند . شما صدا بصدای من بدهید و متفق شده مطالبه کنید شما که اس اساس مملکت و صاحب حقیقی این خاک هستید ، شما که جمیع متنفذین و متشخصین ریزه خوار محصول دست شما هستید ، شما که اینها خون شما را خورده بالا دست شما مینشینند و بچشم حقارت بشما مینگرند و از صرف مال شما تحصیل علم کرده افاده علمی و حقوق

دانی بشما) میفروشند رئیس - کاش فقره چهارم را مقدم میداشتید زیرا همه نواقص مذکوره از نبودن فقره چهارم است و البته میدانید که هر مطلبی يك مدت لازم دارد هنوز حقوق و حدود دولت و ملت معین نشده که مجلس در مقام اجراء آن باشد و دولت هم عذر موجهی دارد شما میخواهید که طفل یکشنبه ره صد ساله برود نخواهد شد .

آقا سید حسن - آنچه شما فرمودید صحیح است که چون این مطالب بسته بنظامنامه اساسی است غیر از مطلب اول که اجراء نظامنامه داخلی باشد که آن داخلی باین ندارد و اهمیتش بر خلاف ظن شما بیشتر است زیرا شما میگوئید که ما جمع شده مطالبه قانون اساسی را میکنیم ولی در صورت عدم نظام داخلی چگونه حرف بزنیم تا مطالبه قانون اساسی را بکنیم و اگر پنجاه نفر صدا بصداداده مطلبی بگویند خود این مطلب هم از میان خواهد رفت .

ترقی زبان فارسی در يك قرن (۱)

«نوزدهم شهر محرم روز تولد پادشاه انگلیس
بوده جناب وزیر مختار دولت علیه انگلیس جشنی
ملو کمانه ترتیب داده وزیر مختار دولت علیه
روسیه و امرا و سرگردگان و صاحب منصبان

فارسی عهد
حاجی
میرزا آقاسی

روسیه و جناب وزیر دول خارجه میرزا مسعود و جمعی کثیر از اعز و
اشراف و بزرگان و چاکران در گاه شاهنشاهی را دعوت نموده خانه
بزرگ سفارت شوکت انگلیس را چراغانی نمودند باغچه اینخانه بغایت
باصفا و مشحون بگلها و لاله های الوان و اشجار دلکش است ، هزاران
فانوس و قنادیل بلور و مشاعل و شمعدان نقره و طلا با طراف ایوان و

رواق و طاقها و باغچه‌ها و دیوارها آویخته و افروخته که شب‌رنگ روز آمد، شبیه مبارك شاهنشاه اسلام پناهما در پرده نقش نموده در بالای طاق و طاق و چندین قندیل و شمع باطراف تصویر همایون ترتیب داده و شبیه پادشاه انگلیس را نیز در پرده دیگر مقابل شبیه مبارك نصب نموده و قندیلها آویخته و آتش بازی عظیمی برپا ساخته و انواع سازها و اسباب طرب به علاوه يك بند موسیقی متعلق بفوج بهادران بنواختن سازهای غریبه مشغول بودند که نعمتی غیر مترقبه اتفاق افتاده، عالیحضرت میرزا لطفعلی پیشخدمت خاصه سلطانی بتهنیه وارد و بوزیر مختار اعلام نمود که عالیحضرت ظل اللهی بجهتی فخر و سرافرازی وزیر مختار يك قطعه تصویر خود بشبیه نظر که با چندین قطعه الماس و جواهر گرانبها مرفع و مکمل شده بود آویزه کردن اعتبار مرحمت فرمودند معزی الیه از استماع اینگونه التفات و مرحمت شاهانی باستقیال تصویر مبارك تا بیرون عمارت شتافته حضار مجلس کلاً و طراً با معزی الیه همراهی نمودند و مبارکباد و تهنیه گفتند و این موهبت عظمی مزید بر عشرت و شادی‌ها آمد و تا هشت - ساعت از شب گذشته چنانکه از بیان آن عاجز است مشغول عیش و عشرت بودند. « (۱) »

از دوست رنجیده‌ای را دیدم که همی‌رفت و میگفت پاداش ستمش

(۱) نقل از روزنامه «وقایع اتفاقیه» نمره ۲۴ مورخه ۱۷ رمضان ۱۲۶۷

(۲) روزنامه «وقایع اتفاقیه» در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه دایر شد

بمدیریت حاجی میرزا جبار ناظم‌المهام و مدیر اداره تذکره و کارپرداز ایران در بغداد پسر حاجی علی خوئی و پدر میرزا جوادخان سعدالدوله و بهبشارت برجیس صاحب انگلیسی شماره اول آن در ربیع الاول ۱۳۶۷ نشر شده و تادیسال بهمین اسم متظماً در هر هفته منتشر میشد.

چنین کنم و سزای جفایش چنان دهم ، گفتم ای عزیز بادوستان سر تسلیم درپیش به و تیرستیزه در کیش ، خموشی به که ازیاران خروشی ، بادشمنان تذلل و خشوع به که بادوستان تجلد و بینبازی .

انگلیس : چونکه اکثر اهل مشورتخانه درباب بعضی امورات رأیشان مخالف رأی وزراست مدتیست که رادبردن امورات دولتی برای وزراء مشکل شده است ، چند وقت پیش ازاین میخواستند معزول بشوند اما دسته دیگر که بجای آنها مناسب باشد نتوانستند جمع و جور بکنند گفتگوی معزول شدن آنها بازدر میانست اما معلوم نیست که دراین زودیهها معزول بشوند یا نه .

فارسی خان والده

در عهد « پارلمانی » (۱)

« باید اعتراف کرد و بخود تهران اقرار گردانید که هرچه از آن محیط میغ اندود صادر میشود همه مظهر يك مبهمیت خاطر آشوب و معکس يك ملاحظه کاری نابموقع است . »

« بعبارۀ آخری ، آن چیز پنهان ، آن سرشت تغییرناپذیر (Caractère immuable) آن ژنی غیرقانونی (Génie immortel) که باقتضای زمان ، و مکان ، گاه اولاد ساسانی و گاهی نادرهای خروشانرا ، سرکرده کتیبههای خود قرار داده ، از توده های درهم و برهم استیلاها يك ایران همیشه جنبنده را مرة بعد آخری ، احیا کرده است

در این دفعه امروزی، بنام و نمک خود جنایت ورزد
 «ایران امروز ساعی است که با کسوه نجیب بازبان سلیس ر
 فطرت ارجمند ایرانیت خودش، در خانواده بزرگ بشریت اثبات وجود
 کرده، دعوی مظلومیت و معذوریت خویش را به پیشانی متعديان ایران
 فریاد نماید؟»

به واندال (Vandals) های شرق و غرب نشان بدهد که بواسطه
 اشکنجه کردن ایران چه جنایت عظیم بشریت آزاری (Lésehumanité)
 را ایقاع نموده اند؟»

بالشویسم در ایران قدیم (مزدك)

اکنون مدتی است که دنیا نگران اوضاع تازه ایست که با اسم
 «بالشویکی» از ذی الحجه ۱۳۳۵ باینطرف در روسیه جریان دارد و
 قسمت مهم آن مملکت پهناور را تمانداخانه واقعات نوظهوری نموده که
 تا این اواخر هم فقط درباره کتابها و تألیفات بعنوان مزید اطلاع ذکری
 از آن میرفت و عموماً آنها را نتیجه افکار واهی و خیالات پریشان چند
 تن اشخاص موهوم پرست، بقول فرنگیها «اتویست» و بقول خودمان
 خام و چرسی و بنگی میدانستند که غافل از نظام و تربیت جاری دنیا
 پرت و پلائی میزنند و در گوشه عزلت و انزوا و بیاحالت تهیدستی و
 درویشی و نشئه عوالم خیال سلاطین را از تختها بزیر کشیده، قشونهای
 معظم را منحل و قانونهای شرعی و عرفی متداوله را در آتش سوخته و
 جلو گردش چرخ دنیا را گرفته و سلطنت حقه خیالی خود را که پیش
 از وقت باتمام جزئیات در بونه اندیشه ساخته و پرداخته دارند بمقام
 عمل گذارده و شیوه دنیا را یکباره دگرگون میسازند
 مقصود نگارنده در اینجابهیچوجه ستایش و نکوهش «بالشویسم»

و «سوسالیسم» نیست چه اینگونه وقایع عمده و ظهورات عظیمه که در صورت پیشرفت در تاریخ بشر حکم سرفصلهای مهم را دارد و مانند کشفیات علمی و فلسفی یونانیان قدیم و ظهور نصرانیت و فتوحات عرب و استیلای مغول و کشف امریکا و شورش بزرگ فرانسه دارای اثرات بسیار و عواقب گوناگون میتواند بشود خیلی پیچیده تر از آن است که هر کسی بتواند در آن باب باسانی رأیی زده و سنجیده زبان ستایش و تصدیق یا دشنام و درشتی گشوده و با سرعت حکم اظهار عقیده قطعی بنماید.

مقصود از نگارش این مقاله تحقیق در نکته ایست تاریخی بسی شایان دقت و التفات چه تقریباً نظیر همین وقایع و اصولی را که امروز باسم «بالشویسم» در روسیه میبینیم و در دو مملکت دیگر اروپا هم یعنی مجارستان (از ۲۱ جمادی الآخره ماه ذی القعدة ۱۳۳۷) و - بادبیر از ممالك آلمان (از ۲۱ جمادی الأولى تا ۱۴ رجب ۱۳۳۷) جلوه ای نمود و بر افکنده شد، تقریباً در هزار و چهارصد سال پیش در ایران خودمان در بحبوحه استبداد ساسانیان يك ربع قرنی حکمرانی میبینیم چنانکه میتوان گفت تا آن اندازه که تاریخ بما نشان میدهد اولین جلوه و ظهور طریقه سوسیالیستی در ایران بوده و اولین شخص سوسیالیست مشهور دنیا که عقاید و خیالات خود را از قوه فکر بعمل هم رسانید مزدك ایرانیست که شرح تاریخ او منظور این مقاله است. و قبل از شروع به مطلب باید دانست که در طی این مقاله هر وقت ذکر کتابی می رود مقصود طبع اروپائی آنست والا مخصوصاً قید میشود.

ماخذ تاریخی درباره مزدك

قبل از شروع به مطلب باید دانست که ماخذ تاریخی اصلی در

خصوص مزدك بسیار محدود است و تمام اسنادیکه امروز در دست است ظاهراً از دوسه منبع بیشتر مشتق نشده است :

یکی شرحی است که عبدالله بن المقفع در حدود نیمه قرن دوم هجرت نوشته و بعد ها مورخین دیگر از روی آن استنساخ کرده اند و مفصل ترین صورتیکه از آن در دست است پس از میان رفتن کتاب خود ابن مقفع موسوم به «سیر ملوک العجم» که ترجمه بهلوی «خدای نامه» بوده است در کتاب «نظام الجواهر» ابن بطریق (۱) است (۳۶۳-۳۲۸) ابن قتیبه (۲۱۳-۲۷۰) در «کتاب المعارف» و طبری (۲۲۴-۳۱۰) و مطهر مقدسی (۲) هم معلوم میشود همین مأخذ را در دست داشته اند. مأخذ دوم مأخذ مجهول است که در جای دیگر از کتاب طبری (۳) بکار آمده و ابوخلیفه احمد بن دارد دینوری (متوفی در سنه ۲۸۲) در «الاخبار الطوال» و یعقوبی (۴) (در سنه ۲۷۸ میزیسته) هم ظاهراً همین مأخذ را در دست داشته اند.

شرحی را که فردوسی در خصوص مزدك نوشته در آن قسمت که راجع است ب مذهب و اصول دین مزدك چندین با تفصیلاتی که ابن مقفع نوشته موافق است کدشکی نمی ماند که روایت هر دو مورخ بطور مستقیم یا بواسطه بیک مأخذ مشترك منتهی میشود.

(۱) سمیدین بطریق معروف به «افترشوش» Futychius کتاب او را لوئیس شیخو از آباء یسوعی باسم «کتاب التاریخ المجرع علی التحقيق والتصدیق» در سنه ۱۹۰۵ میلادی در بیروت بطبع رسانده است.

(۲) مطهر بن طاهر المقدسی مؤلف «کتاب البدء والتاریخ» که در سنه ۳۵۵ تألیف شده است و از سنه ۱۹۰۱-۱۹۰۳ میلادی کلمان هوار Clement Huart جلد ۳ از آن را با ترجمه فرانسوی در پاریس بچاپ رسانده است.

(۳) در موقع ذکر ساریست قباد، جلد ۲ از سلسله اول، صفحه ۸۶۶ و ۸۸۷

(۴) احمد بن ای یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح. هوتسما Houtsma

کتاب تاریخ او را در لیدن در سنه ۱۸۸۳ میلادی بطبع رسانده است

از طرف دیگر تفصیلات روایت فردوسی در بعضی فقرات آن کتاب پهلوی «بهمن یشت» اقوال مورخین دیگری را از قبیل مالالای انطاکیه ای (۱) و ثئوفانس (۲) مورخ رومی (بیزانسی) را بیاد میآورد که هر دو نفر تفصیلات راجع به مزدک را در کتاب خود از روی نوشته‌جات يك نفر ایرانی که خود شاهد ناظر واقعات راجع به مزدک بوده نوشته‌اند و ایرانی مذکور که قبول دین مسیح نموده و به مملکت روم آمده بوده است موسوم بوده است به تیموتئوس (۳)

از مورخین عرب تعالی (۴) (متوفی در حدود سنه ۲۹۹) را باید مخصوصاً نام برد که در بعضی مطالب راجع به مزدک (۵) معلوم میشود همان مأخذ فردوسی را درست داشته است. مسعودی (۶) (متوفی در سنه ۳۴۶) و ابن اثیر (۵۵۵-۶۳۰) و ابوالفدا (متوفی در سنه ۷۳۲) علاوه بر مأخذ مذکور ظاهر اماخذ ثالثی هم راجع به مزدک درست داشته‌اند.

(۱) مالالا در کتاب خود که بر زبان یونانیست وقایع تاریخی راجع به ساسانیان را تا سنه ۵۶۵ میلادی یعنی تاسی و پنجمین سال از سلطنت انوشیروان ثبت نموده است.
 (۲) ثئوفانس (Theophanes) در سنه ۱۴۳ تا ۲۰۲ هجری می‌زیسته است تاریخ وقایع وارده در سالهای ۲۸۴ تا ۸۱۳ پس از میلاد مسیح (۱۹۸ هجرت) را نوشته است.
 (۳) تیموتئوس (Timotheus) داخل در خدمات دولتی ایران بوده و مورخینی که ذکر او را نموده‌اند صفت «بستگیر» Bastagiarlos را با اسم او زیاد کرده‌اند که معنی آن درست معلوم نیست و شاید بمعنی «باجگیر» باشد چنانکه اسپیکل آلمانی هم در کتاب خود موسوم به «وصف الحال ایران قدیم» از قول ایزیدر isidor یونانی ذکر کرده که گفته‌ای را می‌نماید در نزدیکی فریه صحفه موسوم به «بستگیران» Batsigrahan - و میگوید که این کلمه از کلمه «باج» و از یکی از مشتقات مصدر «گرفتن» آمد است.

Fr. Spiegel. Iranische Alterthumskunde
 Leipzig 1871, S. 119 und Bemerkung 2

(۴) ابی منصور عبدالملک بن محمد بن اسمعیل مؤلف کتاب «غرر»

ملوک الفرس و سیرهم طبع زو تیمبرک (H. Zotenderng) پاریس ۱۹۰۰ میلاد

(۵) مخصوصاً مباحثه بن مزدک و موبدان

(۶) هم در (کتاب التنبیه والأشراف) و هم در (مروج الذهب)

و علاوه بر مورخین مذکور حمزه اصفهانی (در اواخر قرن چهارم میزیسته) و ابوریحان بیرونی (۳۶۲ - ۴۴۰) و ابوعلی مسکویه (متوفی در سنه ۴۲۱) و ابن الندیم (۱) هم در خصوص مزدك هر کدام کم یا بیش چیزی نوشته اند و مخصوصاً شهرستانی (۴۷۹ - ۵۴۸ یا ۵۴۹) در خصوص اصول مذهب مزدك سخن رانده است.

از مورخین فارسی زبان علاوه بر فردوسی باید نظام الملک (مقتول در سنه ۴۸۵) را نام برد که در باب مزدك و ظهور وی و خانمه و عواقب کار مزدکیان تفصیلات مشروحی نوشته است که بدبختانه عموماً معلوم نیست از روی چه مأخذیست و پس از آن از جمله مؤلفینی که در این باب چیزی نوشته اند ابوالاملا محمد بن عبید است که در همان سنه ۴۸۵ شروع بتألیف کتاب خود موسوم به «بیان الادیان» نموده است و ابن اسفندیار و حمدالله مستوفی و حافظ ابرو و سید ظهیرالدین مرعشی و امیر دولتشاه بن علاءالدوله و میرخوند و میرزا محسن کشمیری فانی و این آخری که در قرن یازدهم میزیسته است در «دبستان المذاهب» در خصوص بقایای پیروان مزدك تفصیلات و اسامی چندی ذکر مینماید که معلوم نیست مأخذ صحیحی دارد یا نه و بهر حیث تازگی دارد. در «کتاب الاغانی» تألیف ابوالفرج اصفهانی (۲۸۴ - ۳۵۶) و در کتاب موسوم به «نبصرة - العوام فی معرفة مقالات الانام» هم ذکری از مزدك رفته است (۲)

(۱) مقصود ابوالفرج محمد بن اسحق الندیم مؤلف (کتاب الفهرست) است

که در سنه ۳۷۷ تألیف شده است.

(۲) این کتاب بچاپ نرسیده و شفر در «منتخبات نظمی و نثری فارسی»

در جلد ۱ صفحه ۱۳۶-۱۳۷ ذکر آنرا نموده و میگوید این کتاب رانست میدهند بر تنی نامی «غیر از شریف مرتضی (که در سنه ۴۷۶) وفات نموده است.

نکارنده خود کتاب رانده است Ch Seheter: Chreslomatih
Perrocopiussan - Poris 1883

این کتاب در سال ۱۲۹۶ یکبار در هند و یکبار هم بمسی عباس اقبال

در طهران سال ۱۳۰۷ شمسی چاپ شده. ناشر.

بالاخره مورخ سریانی یسوع استیلیت (۱) را باید نامید که خود معاصر مزدك بوده و در سنه ۵۱۵ میلادی در حیات بوده است و همچنین مورخ پرو کوپیوس (۲) از اهل قیصریه (در فلسطین) که در سنه ۵۶۶ میلادی در عهد انوشیروان میزیسته است و این هر دو مورخ هم درباره مزدك شرحی نوشته اند.

علاوه بر اینها در ترجمه قدیم اوستا (۳) هم ذکری از مزدك شده است و در کتاب مجعول «دساتیر» هم تفصیلی در خصوص مزدك (در فقره ۷ از نامه ساسانیان پنجم) وجود دارد ولی چون این کتاب اخیر مجعول و بی اعتبار است نگارنده متعرض مندرجات آن نشد.

مطلب دیگر این است که نویسندگان که نام آنها مذکور گردید عموماً بطور قدح و طعن و لعن از مزدك سخن میرانند و جهة آن هم مخصوصاً علاوه بر مخالفت شدید آن با شعائر اسلام اینست که زردشتیان که مزدک را مرتد و اهل بدعت میدانستند معلومست بچه نحو از او سخن میرانده اند و اصول و رفتار و کردار او را در تحت چه رنگهای زشت و نا پسندی جلوه میداده اند و سند مورخین بعدهم عموماً همینگونه گفتار و یا نوشتجات بوده است.

و علاوه بر آن بدعتهای تازه ای را هم که یا حقیقه مزدك آورده بوده و یا بوی نسبت داده اند در نزد عامه مورخین واضحست که اسباب دهشت عظیم میشد و تنها کسیکه از نویسندگان متقدمین با احترام از مزدك سخن رانده فردوسی است که ویرا «بادانش و رای و کام» و «گرا نیامیه» گفته و بگفتار و عقاید بوی رنگ و بوی مطبوع و مقبولی داده که چنان

Josue stylites (۱)

Procopius (۲)

(۳) وندیداد، فرگرد.

میرساند که محرک مزدک در وضع مذهب جدید شفقت بخلق الله و دلسوزی حقیقی بحال فقرا و تهیدستان و تنفر از نفاق و مخالفت و کینه ورزی و غیره بوده است (۱).

اکنون بپردازیم بشرح تاریخ مزدک و نگارنده در بعضی از این مطالب اینمقاله فصل عالمانه ای را در نظر گرفته ام که استاد بولد که مستشرق مشهور آلمانی در خصوص (۲) مزدک در ملحقات کتاب «تاریخ ایرانیان و اعراب در دوره ساسانیان» نوشته است.

تاریخ مختصر مزدک

مزدک (بافتح میم وزای ساکن) اسم شخصی بوده که در اوایل عهد قباد ساسانی (۴۸۸-۵۳۱ میلادی (۳)) پدر خسرو انوشیروان مذهبی آورد که اصول آن با اصول سوسیالیسم از خیلی جهات شباهت تام داشت و بنای آن بر اشتراک مال و عیال بود.

مزدک در مدت اندک پیرو بسیار پیدا نمود و حتی خود قباد هم تابع کیش او گردید ولی چندی بعد قباد از تخت و سلطنت مخلوع گشته و

(۱) مؤلف (دبستان المذاهب) هم از نویسندگان متأخرین با احترام از مزدک و مزدکیان سخن میراند و میگوید «و بسا سخن باشد که دشمن از خصامت بر آنها بندد» طبع بیبئی، سنه ۱۲۹۲، صفحه ۱۰۵.

(۲) Th. moldeter: Geschichte der Perser und Arader sur er sesaniden (aus der aragischen gchronik fabari) Leipzig 187i S. 433 - 467

(۳) از سال ایرانی که در ۲۲ توز ۴۸۸ میلادی شروع میشده تا ۱۲۳ میلادی

برادر وی جاماسب بجای وی نشست (۴۹۶-۴۹۸ میلادی) (۱) قباد دوم به کمک پادشاه هیاطله (۲) و یامردانگی و اقدامات زرمهر از بزرگان مملکت به سلطنت رسید ولی پسر وی خسرو (انوشیروان) همان در دوره وایعهدی خود (در اواخر سال ۵۲۸ یا اوایل ۵۲۹ میلادی) مزدک و مزدکیان را عرصه هلاک و دمار ساخت و آن دین و مذهب را برانداخت ولی باز مدتها کسانی که در خفا معتقد بدان مذهب بودند در پی خیالات خود بوده و با اسمهای مختلف مکرر اسباب آشوب فراهم آوردند و بارها برای خلفای عباسی اسباب زحمت شده و جنگها کردند تا بالاخره در عهد المستعصم بالله (۲۱۸-۲۲۷) شکست خورده و اگر چه باز تا حدود ۳۰۰ گاه بگناه سری میجنبانیدند ولی در واقع دیگر کارشان ساخته و بقول معروف گلکشان کنده شده بود.

این بود بطور مختصر تاریخ مزدک چنانکه رویهم رفته از کتب تاریخی که در دست است استنباط میشود و مقصود ما در ذیل وارد شدن در جزئیات است که بوسیله قرائن و مقایسه و استدلال سعی کنیم شاید بتوانیم بعضی حقایق و مطالب راجع بموضوع خود را روشن نمائیم.

تفصیلات و توضیحات

اولاً در خصوص اسم مزدک که عموماً هموطنان بغلط بیاض میم تلفظ میکنند (۳) باید دانست که قطعاً مزدک بافتح میم صحیح است

(۱) از سال ایرانی که در ۲۰ توموز ۴۹۶ میلادی شروع میشده تا سالی که در ۲۰ توموز ۴۹۸ میلادی شروع میشده است.

(۲) هیاطله یا هیتالیان طایفه ای بودند از جنس مغول که در زمان ساسانیان بلغ و خبوه و آن نواحی را گرفتند و در سنه ۴۲۰ میلادی بنای حمله بایرانرا گذاشتند بعدها کم کم با ملل مجاور خود مخلوط شده و ملت خوارزمرا تشکیل دادند.

(۳) حتی (مجمع الفرس) رسماً در کلمه (مزدک) مینویسد (مزدک بضم میم

سکون زای فارسی ... الخ) ؟

چونکه ضبط این کلمه در کتب پهلوی (۱) طوری شده که فقط امکان قرائت بافتح و کسره میم ممکنست و باضمه محالست و از آنجائی که ظاهراً کلمه مزدك از مشتقات «مзда» است که در زبان اوستائی بمعنی خدا است و آهور مزدا که بعدها اور مزد و هرمز شده هم از ترکیبات همان کلمه است قریب بیقین است که تلفظ صحیح کلمه مزدك همان بافتح میمست .

اسم پدر مزدك را مورخین عرب مختلف نوشته اند ، چنانکه مثلاً ابوریحان بیرونی «همدادان» «بامدادان» و مسکویه «قامارد» و دینوری «مازیار» مینویسند ولی ظاهراً این اختلافات ناشی از استنساخ نسخ مختلف است و الا اسم پدر مزدك چنانکه از ترجمه پهلوی آوستا بر میآید «بامداد» بوده است که دوپهلوی «بامدات» نوشته میشده و بعدها «بامداد» شده است و اگر بعضی از مورخین از قبیل حمزه اصفهانی «بامدادان» بالاف و نون نوشته اند ناشی از اشتباهست و این اشتباه از آنجا میآید که در ترجمه پهلوی «مزدك بامدادان» نوشته شده و الف و نون بامدادان در اینجا الف و نون ابوت (۲) است که در فارسی بوده و نباید بالاف و نون جمع اشتباه شوند و در نوشتجات پهلوی مثال برای این الف و نون زیاد است ، مثلاً خسرو و قبادان یعنی خسرو پسر قباد و اردشیر بابکان یعنی اردشیر پسر بابك و غیره .

در محل تولد مزدك هم اختلاف هست چنانکه دینوری وی را

(۱) ترجمه پهلوی و دیداد (از نسکهای بیست و يك گانه اوستا) فرگرد چهارم

(۲) AnPatromymique . رجوع شود بکتاب «تتبعات ایرانی»

«فرانسوی» تألیف دار مستشرق صفحه ۲۱۶ : James Darmestey
Etudesraniennes . Part In 883 .

از اصطخر مینویسد و ابوریحان بیرونی از نسا (۱) و مؤلف تبصرة العوام از تبریز در طبری که بمناسبت تقدم قولش را ممکن بود سند قرار داد بدبختانه شهریکه مزد کرا بدان نسبت داده چنان در نسخه ها مفشوش است که فهم آن تا بحال ممکن نشده است.

مشارالیه مزد کرا مینویسد «من اهل مذبیه» (یامد ریه مطابق نسخه دیگر).

بالاخره مسئله دیگر که قابل ملاحظه است این است که اصلا از بعضی قرائن بنظر می رسد که خود مزدک ادعای پیغمبری نکرده بلکه او خود پیرو وداعی شخصی بود که در همان زمان وی یا مقارن آن اوقات ظهور نموده و میخواست اصلاحاتی در دین زردشت بعمل آورد ولی بعدها معلوم میشود خود مزدک جلو افتاد و مرید مراد رانحت الشعاع گذارد و پیروان مذهب تازه هم مزدکی نامیده شدند و شبیه این واقعه در تاریخ دیده میشود و حتی در زمانهای اخیر هم بعضی مشالها از جلو افتادن بعضی از پیروان مذهبی از خود مؤسس مذهب دیده شده است. خلاصه دلیل بر اینکه مزدک در اول امر داعی و پیرو شخص دیگر بوده قول طبریست که مینویسد: «چون خسرو (انوشیروان) بسلطنت رسید دین شخص منافقی از اهل فسارال که موسوم بود به «زردشت» پسر «خرکان» بر انداخت و این دین بدعتی بود که این شخص در دین مجوس گذارده بود و مردم هم در این راه پیروی او را نمودند و کار او بالا گرفت

(۱) نسا شهرست در خراسان در دو منزلی سرخس و پنج منزلی مرو و یک منزلی ایبورد و شش یا هفت منزلی نیشابور «معجم البلدان» . بقوی در (کتاب البلدان) «صفحه ۶۷۷» میگوید از طوس ناسا که جزو ولایت نیشابور است دو منزلست در فارس و کرمان و همدان هم شهری باین اسم بوده است و در ولایت کرمان شهر نسا را بلوکات هم بوده است «معجم البلدان» .

و از جمله کسانی که مرد مرا باین دین میخواندند شخصی بود از اهل مذریه (۲) موسوم به «مزدق» پسر «بامداد» (۱).

بعلاوه از «کتاب الفهرست» هم قریب همین مدعا استنباط می شود چنانکه در آن کتاب مذکور است: «خرمیه دو نوع هستند خرمیه های اولی که موسوم هستند بمحمره (۲) و در حوالی عراق عجم (جبال) بین آذربایجان و ارمنستان و بلاد دیلم و همدان و دینور پراکنده هستند و هم بین اصفهان و بلاد اهواز. اینها در اصل زردشتی (مجوس) هستند که در مذهبشان بدعت گذاشته شده و از جمله طوائف معروف به «لقطه» (۳) هستند و پیشوای آنها «مزدک قدیم» است که آنها را دعوت کرد بچشیدن لذائذ و بهوی و هوس رانی و بخوردن و نوشیدن و مواسات و اختلاط و ترک استبداد و حکمرانی بعضی بر بعض دیگر. و بین آنها اهل و عیال بطور مشارکتست و عیال و حرم خود را از یکدیگر دریغ ندارند و با اینهمه مردمان نیکخواه و بر ضد قتل نفوس و اذیت و آزار هستند و در مهمان نوازی شیوه ای دارند که در هیچ مذهب دیگری نیست و قتی که کسی را مهمان میکنند هیچ چیز را از او مضایقه نمیکنند و «مزدک اخیر» هم همین مذهب و کیش را دارد.

وی در زمان قباد پسر فیروز ظهور نمود و انوشیروان او و اصحاب

(۱) تاریخ طبری، سلسله اول صفحه ۸۹۳ «طبع لیدن».

(۲) در خصوص اینوجه تسمیه که بعدها بابنطایفه داده شده است دو احتمال ذکر شده است، یکی آنکه بمناسبت رنگ لباسشان که در ایام بابک خرمی سرخ بوده «البسمه العمرة» و یا بمناسبت آنکه مسلمانها آنها را «خران» - حمیر - می گفته اند «کتاب المواقف تألیف عضدالدین الایجی» شهرستانی هم در ذکر «غالبه» مینویسد که اینها در هر مملکتی اسمی دارند چنانکه در اصفهان آنها را خرمیه و کودیه مینامند و درری مزدکیه و سنبادیه و در آذربایجان ذکولیه و در بعضی جاها محمره و در آن طرف جیحون میبزه.

(۳) در نسخه های دیگر «اللفطه» و «اللقطه» و «اللاقطه» مذکور است.

اورا بکشت و این مسئله معروف و مشهور است و بلخی (۱) در کتاب «عیون المسائل والجوابات» اخبار راجع بخرمیه و رفتار و کردار آنها را در شرب و لذات و عباداتشان نوشته و حاجت بذکر آنچه پیشینیان ما نوشته‌اند در اینجا نیست.

و از این رو هم معلوم میشود که پیش از مزدک پسر بامداد شخص دیگری پیشرو او بوده است و هم بر همین معنی دلالت کند نوشته مورخ سربانی یسوع استیلیت سابق الذکر که معاصر بامزدک و قباد بوده وی در موقع صحبت از خشونت اخلاق قباد و تهدیدات وی در طلب خراج از امپراطور روم آناتاز اول (۲) (از ۴۹۱ تا ۵۱۸ پس از میلاد) که تازه جانشین زنون (۳) (۴۷۴-۴۹۱) شده بود مینویسد:

(آناتازی) که با اخلاق زشت او (قباد) مسبوق بود و علاوه میدانست که او ارتداد پلید مجوسی زردشتها را که امر با شترک زنان مینمود و مطابق آن هر کسی میتواند با هر زنی که خوشش می‌آمد نزدیک بشود از نو قائم نموده بود جواب تحقیر آمیز بوی فرستاد و از آنجائیکه درین فقره کلمه زردشت بصورت جمعی ذکر شده معلوم میشود که مقصود مورخ علاوه بر زردشت معروف زردشت پسر خرّکان پیشرو مزدک هم بوده است.



تاریخ و کیفیت ظهور مزدک

تاریخ ظهور مزدک بتحقیق معلوم نیست همینقدر است که بطور

(۱) مقصود از البلخی باغلب احتمال ابوزید احمد بن سهل البلخی «متوفی در سنه ۳۲۲» است ولی از کتاب مذکور یعنی «عیون المسائل والجوابات» امروزانری نمانده است.

Anastasios DiKoros (۲)

Zenoiaurius (۳)

یقین مذهب وی در همان ابتدای سلطنت قباد خیلی شیوع پیدا نموده بوده است، چونکه چنانکه گذشت آناستاز امپراطور روم در همان ابتدای سلطنت خود (۴۹۱ میلادی) که دوسه سالی فقط پس از جلوس قباد بتخت سلطنت است گرویدن قباد را ببدعتهای تازه شنیده بوده است و از اینرو میتوان گفت که ظهور مذهب مزدک بهر حیث در اواخر قرن پنجم میلادی بوده است.

کیفیت ظهور مزدک را هم مورخین مختلف نوشته اند. یکی شرحی است که فردوسی مینویسد و مورخین قبل از وی که کتب آنها در دست است قباد از کیفیت ظهور اصلاً حرفی نمی زنند، فردوسی در موقع سلطنت قباد مینویسد:

بیامد یکی مرد مزدک بنام	سخنگوی و بادانش و رأی کام
گرا نمایه مردی و دانش فروش	قباد دلاور بدو داده گوش
بنزد شهنشاه دستور گشت	نکهبان آن گنج و گنجور گشت

در همان اوقات در ایران خشکسالی شده و قحطی روی داد، مزدک

پیش پادشاه آمد و گفت اجازت باشد پرسشی کنم جواب دهی و :

بدو گفت کآنکس که مارش گزید	همی از تنش جان بخواهد پربد
یکی دیگری را بود پاد زهر	گزیده نیابد ز تریاک بهر
سزای چنین مرد کوئی که چیست	

قباد جواب میدهد که چنین شخصی که پاد زهر بمار گزیده نمی دهد خونست و او را باید کشت. پس از آن مزدک باز لب به پرسش گشوده :

چنین گفت کای نامور شهریار کسیرا که بندی بمنداستوار

خورش باز گیرند از او تا بمرد بیچارگی جان شیرین سپرد
مکافات آنکس که نان داشت اوی مر این بستمه را خوار بگذاشت اوی
چه باشد بگوید مگر پادشا که این مرد دانا بد و پارسا

قباد جواب داد که چنین شخص هم خونبست و مستحق مرگ .
مزدک که چنین شنید بقحطی زد گیان که دردم بار گاه جمع شده بودند
گفت بروید و آسوده خاطر انبارهای گندم را هر کجا هست چه شاهی و چه غیر
شاهی همه را ببرید همینکه قباد از این مسئله خبردار شد با مزدک بنمای عتاب
و خطاب گذاشت ولی مزدک جواب داد که من از روی پاسخ و رأی خود
پادشاه عمل نمودم و گفتم :

اگر دادگر باشی ای شهر بار در انبار گندم نیاید بکار
شکم گرسنه چند مردم بمرد که انبار آسوده جانش ببرد
سپس مردم دور او جمع شده و کادش بالا گرفت و «بر او انجمن
شد فراوان سپاه» و همی :

«ازین بستمدی چیز و دادی بدان فرو مانده از کار او موبدان
چو بشنید دردین او شد قباد بکیتی ز گفتار او بود شاد»
شاه او را در دست راست خود جای داده و دین او در همه جای پیشرفت
نموده و :

«توانگر همی سرزنم یکی بکاشت سپردی بدرویش چیز بیکه داشت»
گفتار فوق فردوسی یکتاماخذ قدیمی است درباره کیفیت ظهور
مزدک یعنی سایر مورخینی که کتاب آنها در دست است در این باره
چیزی نگفته اند جز نظام الملك که در «سیاست نامه» بدون ارائه سند
شرح مفصلی افسانه می مانند درین خصوص نوشته که مختصر آن از این

قرار است :

مزدك كه موبدان مؤبد (۱) بود «نجوم نيكودانستی و از روش اختران چنان دليل ميكرد» كه كسی ظهور خواهد نمود و سایر دینهارا باطل خواهد كرد و خواست این كس او باشد و چون در دربار پادشاه و پیش بزرگان دارای مقام و حرمت زیادی بود در صدد فریب دادن آنها بر آمد و غلامان خود را گفت كه از جائی پنهانی تا میان آشكده نقبی كنند و در آنجا كسی را مخفی ميكرد و در موقع لزوم شخص مخفی سخن میراند و مزدك چنان میفهماند كه وی آتش را بسخن آورده است و این كار را معجز خود قرار داد و ادعای پیغمبری كرد و گفت مرا فرستاده اند تا دین زردشت تازه گردانم كه خلق معنی زنند و اوستا فراموش کرده اند و فرمانهای یزدان نه چنان میگذارند كه زردشت آورده است» .

قباد بروی بگروید «و از جهة وی كرسی زر مرصع فرمود تا بر تخت بارگاه بنهند بوقت باز و قباد بر تخت بنشست و مزدك را بر آن كرسی بنشانند و بسیاری از قباد بلندتر بودی و مردمان بهری بر غبت و هوا و بهری بموافقت ملك در مذهب مزدك همی آمدند» .

گرویدن قباد بمزدك

سبب حقیقی گرویدن قباد را بمزدك نویسنندگان مختلف نوشته اند آنچه كه امروز عقیده بعضی از متبعین نقاد فرنگی میباشد این است كه مقصود و منظور قباد از قبول مذهب مزدك ضعیف نمودن طبقه روحانیین و اعیان بود كه در آن اوقات قدر نشان خیلی زیاد شده بود . در حوالی سنه ۴۹۰ میلادی از عظمت و قدرت ساسانیان

«۱» بیرونی هم مزدك را «موبدان موبدای قاضی القضاة» مینویسد .

کاسته بود. فیروز پدر قباد در سال ۴۸۴ میلادی در جنگ با هیاطله کشته شده بود (۱) و این قوم خاک ایران را استیلا نموده و ایران را مجبور بقبول صلح نمگینمی کرده بودند.

بلاش برادر فیروز که اندکی پس از کشته شدن وی بتخت نشست نتوانست بازو حانیان که با اعیان و بزرگان هم دست بودند راه برود و چون خزانه هم خالی بود و ممکن نبود که سپاهیان را با خود همراه کند روحانیان و بزرگان وی را از تخت بزیر آورده و کور کرده و پسر فیروز قباد را (۴۸۸ یا ۴۸۹ میلادی) بتخت نشاندند (۲) قباد در اینموقع خیلی جوان بود چنانکه فردوسی گوید:

«جوان بود سالش سه پنج و یکی زشاهی و را بهره بود اندکی (۳)

و باین جهت

«همی راند کار جهان سو فرای قباد اندر ایوان بدی کدخدای

(۱) تولد که اسم پادشاه هیاطله را در موقع این جنگ «آخسوار»

(achsunwâr) مینویسد و میگوید فردوسی و دیگر مورخین ایرانی که «خوشنوار» و «خوشنواز» نوشته اند تصحیفست و اصل کلمه ظاهراً چنین نبوده است «تاریخ ایرانیان و اعراب در دوره ساسانیات» - صفحه ۱۲۳

(۲) ابوحنیفه دینوری مینویسد که بعد از فیروز پسرش بلاش ۴ سال سلطنت

کرد و درگذشت و سوخرا قباد را بتخت نشاند «الاخبار الطوال» صفحه ۶۲

(۳) سلطنت قباد بطور تحقیق ۴۳ سال و ۲ ماه بوده است (رجوع شود به

کتاب تولد که مذکور در فوق صفحه ۴۲۷ - ۴۲۸) و از اینقرار قباد بایستی تقریباً ۶۰ سالگی در گذشته باشد ولی فردوسی پس از آنکه خود میگوید که قباد پشانزده سالگی «سه پنج و یکی» بسلطنت رسید و

«ز شاهیش چون سال بگذشت چل غم روز مرگ اندر آمد بدل»

وصیت نامه نوشت و خسرو نوشیروان را ولیعهد نمود مینویسد:

«بپشتاد شد سالیان قباد نیدر روز بیری هم از مرگ شاد»

و این بنظر صحیح نیاید، دینوری هم میگوید که وقتی که قباد بسلطنت رسید

۱۵ ساله بود (الاخبار الطوال صفحه ۶۶)

سوفرای (یا سوفرا) که مورخین عرب از قبیل طبری و غیره سوخراً ضبط کرده‌اند معلوم میشود از خانواده معروف قارن‌ها بوده که در دوره ساسانیان دارای قدرت و قوت کامل بوده‌اند (۱) این صغری پادشاه و صلح نامساعد و سنگینی که ایران با هیاطله بسته بود باعث اغتشاش و هرج و مرج در مملکت شده بود و طبقه روحانیان و بزرگان بیش از پیش دستشان باز و توانا شده بودند و از آنجائی که توانائی بی‌عنان عموماً موجب بیدادگری و ظلم و ستم میشود ظاهراً جور و بی‌رویه‌گی روحانیان و بزرگان زیاد شده بود و قباد هم که کم‌کم بسن رشد و تمیز رسیده و میدانست که اگر در صدد اقدامی برخلاف سوفرا (۲) وزیر توانا و همه‌کاره خود برآید ممکنست مانند عموی خود بلاش از دیدگان محروم گردد مگر صد ترتیبی بود که از قوت و قدرت روحانیان و بزرگان بکاهد و ظهور مزدک را که آنرا هم نتیجه همان بیدادگری روحانیان و بزرگان و توانگران باید دید نعمت مطلوب دانسته و سلسله جنبان این تخیالات جدید گردید که بطور مستقیم با اغنیا و خانمانهای پایه‌دار و کهن و روحانیان حکم‌تر فیت و دشمنی اوست

(۱) دینوری اسم این شخص را «شوخر» مینویسد و میگوید چون فیروز میخواست بجنگ برود «خلف علی ملکه رجلا من عظماء وزرائه یسمی شوخروتدعی مرتبة قارن» (الاخبار الطوال ص ۶۱) .

(۲) نواد که در خصوص سوفرای مینویسد: در خصوص این اسم و صاحب این اسم در تاریکی هستیم. ضبط عربی این کلمه بصورت سوخرا از حیث صوت تقریباً یقینی است. فردوسی و نویسندگان دیگر ایرانی سوفرا و سوفرای نوشته‌اند. ممکنست این از قرائت غلط حروف پهلوئی ناشی شده باشد که حرف خارا فا خوانده باشند و اصلاً در کتابت این کلمه به عربی هم ممکنست اشتباه روی داده باشد . . . سوخرا (باهر طور دیگر که باید خوانده شود) اصلاً بنظر میآید اسم خانواده باشد نه اسم شخص و اینطور معلوم میشود که از خانواده مهم و توانای قارن‌ها باشد و شاید هم که سوخرا و یاسوفرا و زرمهر فامی که میگویند بر روی است در واقع يك شخص واحد باشند. شیراز مسقط الرأس این خانواده بوده است (نولد که صفحه ۱۲۰-۱۲۱)

اصول مذهب مزدك

حالا بگذریم باصل مطلب و اصول مذهب مزدك اولاً باید دانست که فردوسی و ابن بطریق در این خصوص آنچه نوشته اند موافقت تام دارد و معلوم میشود از روی يك مأخذ نوشته اند و اشعار فردوسی در این باب ازین قرار است :

که دانایان این پنج نفوذ نیز	بیچاندان راستی پنج چیز
پنجم که گردد بر او چیره آرز	کجاشک و خشم است و کین و نیاز
دید آیدت راه کیوان خدیو	تو گر چیره باشی بر این پنج دیو
که دین بهی در جهان داسته است (۲)	از این پنج مار از ن و خواسته (۱) است
چو دین بهی را خواهی زبان	زن و خواسته باید اندر میان
ده باخشم و کین اندر آید بر از	بدین دو بود رشک و آرزو نیاز
بباید نهاد این دو اندر میان	همی دیو پیچند سر بخردان

و نیز گوید :

- (۱) خواسته بمعنی مطاع و اسباب . . . شیخ ابوالحسن شهید گفته هر کرا داش است خواسته نیست هر کرا خواسته است دانش کم (فرهنگ انجمن آرای ناصری)
- (۲) در ترجمه عربی فردوسی که فتح بن علی بن محمد بنداری اصفهانی در بین سنه ۶۲۰ و ۶۲۴ نموده است ترجمه این اشعار اخیر را چنین مینماید: والذی یمنع الناس عن سلوك طریق السداد منحصر فی خمسة اشياء لا غیر وهی الفرة والحقد والنضب والحرص والمقر واذقمت هذه الاخلاق الشیطانیة استنقامك طریق الحق ومنشاءها کلها من شین المالم النساء .

همی گفت هر کونوانگر بود تهیدست با او برابر بود
 نباید که باشد کسی بر فرود توانگر بود تار و درویش بود
 جهان راست باید که باشد بچیز فزونی توانگر حرامست نیز
 زن و خانه و چیز بخشیدنی است تهیدست کس با توانگر یکی است
 من این را کنم راست تادین پاک شود ویژه پیدا بلند از مغاک
 ابن بطریق در خصوص اصول مذهب مزدک شرحی مینویسد که
 ترجمه آن ازین قرار است :

« خدا ارزاق را در روی زمین آفرید که مردم آنها را میان
 خود بطور برابری قسمت کنند و کسی از کس دیگر بیشتر نداشته
 باشد ولی مردم بین خود ظلم میکنند و هر کسی نفس خود را برادرش
 ترجیح میدهد ما میخواهیم درین کار نظارت و واریسی کنیم و مال فقرا را
 از دولتمند ها گرفته و از توانگران تهیدستان بدهیم و از هر کس که مال و
 زن و خدم و امتعه زیادی داشته باشد از وی گرفته و بین او و غیر او مساوات
 بکنیم تا آنکه احدی را امتیاز بر دیگران نماند (۱)

نظام الملك مینویسد :

« مزدک گفت مال بخشیدن نیست میان مردمان که همه بندگان
 خدای تعالی و فرزندان آدمند (۲) و بچه حاجتمند کردند باید مال
 یکدیگر خرج کنند تا هیچکس را بی برگی نباشد و در مانند گی و متساوی

(۱) کتاب التاریخ المجموع علی التحقیق و التصدیق صفحه ۲۰۶

(۲) باین مسئله که « همه بندگان خدای و فرزندان آدمند » ابی الفدا هم

اشاره میکند و میگوید « ظهر مزدک الزندیق و ادعی النبوة و امر الناس
 بالتساوی فی الا موال و ان یشر کوا فی النساء لانهم اخوة لابوام
 آدم و حواء »

الحال باشند ... و با بحث مال راضی شد. آنکه گفت زنان شما چون مال شماست باید که زنان را چون مال یکدیگر شناسید تا هیچکس از لذات و شهوات دنیا بی نصیب نماند و در مراد بر همه خلق گشاده بود (۱)

در خصوص اشتراك زن و نولد كه مینویسد: «در اینكه آیا مزدك اصلاً مزاجت را از میان برداشت مورخین عرب چیزی صریح نمیگویند ولی انتزاع زن‌ها بزور از آن کسی كه زن‌زبادی داشت و رفع اختلافات و امتیازات و از میان برداشتن دارائی شخصی معلومست منتج میشد بمنسوخ شدن مزاجت چونكه مساوات در اشیاء فقط وقتی صورت می‌بندد كه اشیاء بالاشتراك باشد یعنی دیگر دارائی شخصی در بین نباشد و بدیهی است كه اگر کسی بخواهد دارائی شخصی را از میان بردارد باید ارث و میراث و خانواده را كه بنایش بر روی و رانت است از میان بردارد (۲) در این كه مسئله نسخ خانواده از طرف مزدكیها تا چه درجه بحقیقت پیوسته بود از نوشته‌جات مورخین عرب برمیآید كه میگویند دیگر تقریباً نصف بچه‌ها نمیدانستند پدرشان کیست (۳) این بود اصول عمده مذهب مزدك در آنچه راجع بتشکیلات و نظام اجتماع است میگوید خدا مردم را متساوی آفرید و از ذاق و نعمات را هم آفرید كه مردم بطور مساوات از آن متمتع باشند ولی معایب پنجگانه رشك و خشم و كین و نیاز (احتیاج) و آرز (طمع) باعث ظلم و تعدی و عدم مساوات گردیده و چون این «پنج دیو» هم خود ناشی از دارائی و زن است باید برای برقرار کردن مساوات دارائی وزن را

(۱) «سیاست‌نامه» متن فارسی صفحه ۱۶۷.

(۲) چنانكه الان بالشویكهای روس همین راه را نمی‌پیمایند.

(۳) «تاریخ ایرانیان» ۰۰۰ الخ صفحه ۴۵۸.

هم بطور اشتراك قرارداد که همه از آن بهره مند باشند و مخالفت و طمع از میانه برخیزد ولی ممکنست که مزدك این صغری و کبری را بدین روشنی و بدین شکل نچیده باشد ولی بهر حیث شکی نمیتوان داشت که از اصولی که اساسش بکلی مذهبی است (۱) اینگونه خیالات تراوش مینموده است و اثرات خود را هم بخشیده بوده است.

رشد اجتماعی (۲)

و وسائل حصول آن در مملکت ما

سرنوشت ملت ایران مثل هر ملتی در دست قائدين اوست یعنی بطور کلی ترقی و انحطاط هر قومی و افتادن وی در راه راست و وصول بمقصد یا کج رفتن او و اتلاف وقت و سعی و سر مایه یا اصلا سیر قهقرائی او بسته بمیزان عقل و فهم و علم و اخلاق و شهامت و بیغرضی پیشوایان اوست منتهی در مللی که هم عامه افراد ملت تاحدی تربیت یافته و تعلیم دیده و تجربه سیاسی و اجتماعی پیدا کرده هم عده پیشوایان بقدری زیاد است که هر عقیده و مسلکی و هر فکری هزاران پیشرو و صد هزاران پیرو دارد انحراف ملت از شاهراه حقیقت و خطاییمائی اجماع یا اکثریت عظیمه مردان کار و فکر پیشوایان اجتماع آسان نیست و اجماع امت وائمه یعنی پیشروان و پیروان بر ضلالت و خطا اتفاقی است

(۱) شماره ۷ و ۸ سال سوم مجله تعلیم و تربیت سال ۱۳۰۶

(۲) تفاوت بسیار مهم مذهب مزدك و سوسیالیسم همین است که مزدك

باسم مذهب و خدا حرف میزد و سوسیالیستها باسم سعادت نوع بشر صرف نظر از هر گونه نظریات مذهبی و آسمانی

و شاید هم اگر اقلیتی خود پسند بر اکثریت ملت بجبر مسلط نشده و آزادی افکار و گفتار و قلم را فوق العاده محدود نکرده باشند غیر ممکنست ولی در مملکت ما چون اصلاً فائدين بافکار و با عقیده و دانا بمعنی معهود در ملل متمدنه وجود ندارد و با بقدری نادر است که در حکم معدومست و دسته معدودی از ارباب حل و عقد هم که قوه متفکره ملت شده اند و در واقع فقط نتیجه عقاید و آراء آنها بموقع اجرا گذاشته می شود و یا امکان اجراء دارد در کیفیت و کمیت بغایت کمند خبط و اشتباه این جمع در خارج شدن ملت از جاده مستقیم و افتادنش براه کج خیلی مؤثر است لهذا هر وطن دوست صادقی باید آرزو کند که همین جمع معدود که حقاً یا بنا حق عوامل مؤثره در امور اجتماعی مملکت بوده و آراء و افکار آنها خط سیر ملت را راست یا کج تواند کرد از عقل و فهم و تفکر و پختگی آراء و عقاید بهره کافی داشته باشند بد بختانه و سائل پختگی افکار و رشد اجتماعی در این مملکت مفقود است و باین جهت ممکنست مردم ایران اگر آن وسائل را بدست نیاورند پس از پنجاه سال مشروطیت و زندگی سیاسی و اجتماعی در خامی افکار و عقاید و سادگی خیالات و کم عمقی تفکرات در همانجا بمانند که بودند و هیچ نوع ترقی درین زمینه حاصل نکنند مگر آن اندازه که از تجارب شخصی عمر خود شان حاصل شود . مهمترین آن وسائل در تمام ممالك دنیا کتاب است و ترقی فکری و عقلی ممالك اروپا و آمریکا

از داشتن کتب زیاد در هر زمینه بعمل آمده و امروز نیز اداره
کننده تمام جریانات فکری و سیاسی و علمی و مذهبی و اخلاقی
و اجتماعی و اقتصادی و ذوقی در آن ممالک کتبست، همه متفکرین
و دانایان و عقلاى آن ممالک عقاید علمی و اجتماعی خود را بشکل
کتاب نشر میکنند و تفکرات عمیق و عالی آنها که در نتیجه
سالیان دراز فکر و تأمل و تعمق و تحقیق و روزگاری بتجربه و غور و
بحث و کشف حقایق مانند طلای خالص حاصل شده فوراً در دسترس تمام
افراد ملت خود و تمام افراد ملل دیگر گذاشته میشود و چون ترجمه
کتب هر ملتی بزبان هر ملت متمدن دیگری در حکم سیر چائی چین
و هند و یمنه آمریکا و چوب سوئد و کره دانمارک و گندم روسیه و
شوره شیلی و الماس ترانسوال و رشته ایتالی و کوسفند استرالی و قالی
ایران شده و بدون استثناء هر کتاب مهمی بمجرد انتشار در زبان اصلی
خود در زبانهای ملل متمدن دیگر نیز نشر میشود (۱) لهذا امروز
افکار و عقاید دنیای متمدن از تأثیر کتب صورت می بندد و امور اجرایی
تمام عالم نیز که ما با وجود خارجی آنها را می بینیم نتیجه همان خیالات
و عقاید است. همه جریانات عظیمه اروپا و آمریکا و عقاید مستولیه آن ممالک
را کتب نویسندگان معروف بوجود آورده و این نهضت های بزرگ
جهانگیر که شرق و غرب را مسخر ساخته مخلوق افکار عده ای از
متفکرین بزرگ بشر است که در یونان و روم و فرانسه و انگلیس و آلمان

(۱) یکی از کتب توستوی نویسنده معروف روسیه وقتی که در پترسبورک

چاپ میشد جزو بجزو ترجمه انگلیسی آن نیز بلندن تلگراف میشد و در
آنجا فوراً بچاپ میرسید.

و سایر ممالك مغرب زمین در قرون عدیده ظهور کرده اند و مخصوصاً در عهد قدیم در یونان و در قرن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم هجری در اروپا انقلاب عظیم فرانسه که مطلع نور آزادی عالم بود مخلوق نویسندگان عهد لوی یازدهم بود که تخم آزادی عقل را پاشیدند، مانند موتسکیو و روسو و ولتر و غیره، اتحاد ژرمنی که بدست بیسمارک انجام گرفت نیز زائیده کتب متفکرین آلمانی نصف اول قرن نوزدهم مسیحی بوده فکر ایرداتیسیم در ایتالی، استقلال در آن مملکت، الفای برده فروشی در انگلیس و امریکا، سلیقه آزادی و استقلال شخصی در انگلیس عقیده الحکم لمن غلب در حکومت نظامی پروس، آئین مونرو و عزالت سیاسی در آمریکا و خیالات تفوق نژاد ترك و آرزوی تودان بزرگ در عثمانی همه از چند کتاب پیدا شده و اینک ولولهای که برای سوسیالیسم در ممالك دنیا و حکومت کمونیسم در روسیه محصول کتب يك يهودی آلمانیست که در يك گوشه ای افکار خود را در تحت نقشه معین و اصول مرتبی نقاب تحریر در آورد

رشد اجتماعی ملل متمدنه عمده از تأثیر انتشار کتب از یک طرف و استعداد زمینه اخذ مندرجات آن کتب در عامه بوسیله تعلیم عمومی و تعمیم سواد از طرف دیگر است که باین طریق هر صاحب استعدادی در طبقه پائین و هر يك از تربیت شدگان مدارس متوسطه و عالییه از حاصل افکار و تتبعات و عقاید و استدالات صاحبان عقول عالییه مطلع شده و در افکار خود پخته میشود و مثل شخصی میماند که هزاران سال زندگی تجربه کرده و کامل شده است و مانند پیشروان ما محتاج این

نخواهد بود که حاصل تفکرات و تجارب قرون عدیده دنیا را گذاشته مثل طفلی که تنها در جزیره ای بزرگ شود هر مطلبی را خود از سر گرفته و بخواند با فکر و تجربه خود آنرا حل کند.

البته در میان ملل متمدنه نشر عقاید و افکار منحصر بکتاب نیست بلکه گذشته از سایر انواع نوشتهجات و وسائل صامت انتقال خیالات از قبیل مجلات مفیده و مقالات جرائد و غیره محاضرات و خطابه ها و محافل بحث و نادر ها و مخصوصاً سینما و اخیراً بیشتر از همه وسائل شفاهی رادیو نیز خدمت مهمی بتبادل و تداول افکار و معلومات بشری کرده و میکند لکن باز در مقام انصاف و حقیقت گوئی باید گفت که اگر تأثیر همه این وسائل مذکوره را روی هم یک واحد فرض کنیم تأثیر کتب در این زمینه نه برابر آنست یعنی نود درصد باید اثر کتاب را سنجید و ده درصد باقی عوامل را من حیث المجموع و این فقره البته در مللی که سواد عموم نیست چنین است . حاصل مطلب آنکه ترقیات اساسی هر ملتی و حصول اصلاحات اصلی و مهم در هر مملکتی کا، لا موقوف بر شد اجتماعی ملت و راستی و عمق افکار پیشروان آنست و این مقصود نیز حاصل نمیشود جز بتعلیم عمومی آزادی در اظهار عقاید و افکار در هر زمینه ، انتشار کتب مهمه بحد کافی و فراوان و ترجمه کتب مفیده از زبانهای دیگر بزبان بومی .

این است سه اصل اساسی برای نشو و نما ی فکری و عقلی ملل و تکامل آن و بدون هر یک ازین سه عامل ملت نه تنها بحد رشد نمیرسد بلکه اگر درجات کمال انسانی را مطابق اصطلاحات شرعیه بیان کنیم

بعد بلوغ هم نرسیده حتی ممیز هم نمیشود ملت ایران بواسطه اشلاآت
 تاویخ اخیر خود ظاهراً در یکی دو فقره از امور اجتماعی مانده تشکیص
 در عتکار و بیغرضی از نادرست و مغرض و تنفر از استبداد ممیز شده است
 آهم فقط سکنه بلاد عمده ولی در سایر امور اجتماعی ممیز نیست و
 حتی خیانت وطنی را هم اگر محرک آن گرفتن پول و ترقی در منصب
 نباشد تمیل نمیدهد و هنوز هم در میان رجال سیاسی باریش و یشم
 پایه تخت خیانت و خدمت بودن بعضی کارهای معروف و تاریخی نیست
 سال اخیر که وقوع نظائر آنها در ممالک دیگر موجب امن و وطن ابدی
 و قیام ملی میشد نظری است و اگر دخالت منافع نامشروع شخصی در
 آنها بشبوت نرسیده باشد فی خد ذاته خیر و شرش برای عامه مشکوکست
 برای اینکه ملت ایران ممیز شود با سواد شدن پنجاه درصد از
 نفوس آن ضروریست و برای اینکه حقیقه بالغ شود علاوه بر انتشار
 تعلیم عمومی افلا وجود ده هزار نفر ابرائی تربیت شده متعادل
 خارجه در مملکت لازمست و برای رسیدن بخد رشد داشتن صد هزار
 کتاب مطبوع که بیشتر از نصف آن از محصولات دو قرن اخیر باشد
 بعلاوه وجود اصول آزادی اقل مایقنح و شرط لابد منه است • در
 روسیه کتاب بقدر کافی وجود داشت ولی سواد عمومی و آزادی افکار
 کافی مفقود بود و بدین جهة مملکت هیچوقت در راه راست نیفتاد
 در عثمانی بدبختانه کتاب خیلی کمست و جز قسمتی از زمان های
 عشقی و جنائی درجه دوم چیزی از منبع فیض اروپا اخذ نشده آزادی
 افکار هم وجود نداشته این است که يك دمه معدودی که يك دو کتاب
 مخصوص از کتب هزاران مفکرین بزرگ دنیا بدستشان آمده و بمذاقشان

موافق شده بیخبر از صد ها عقاید فلسفی و اجتماعی دیگر همان اولین غذا را هضم کرده و نقشه مملکتداری خود را از روی کلیات عقاید گوستاو لوبن فرانسوی و امثال او ترتیب داده بتجربه مجربات و اوائل قرن هجدهم مسیحی مشغولند. اسپانی و ایطالی ظاهراً هم کتاب بقدر کافی دارند و هم کتاب خوان لکن تعصب مذهب کاتولیک آزادی افکار را محدود ساخته و نتیجه اش در نقصان رشد اجتماعی و ظهورات عجیبه کاشف از علت مزاج ملی مشهود است. هر نعمت مفقود محسنانش ظاهر میشود و فاقدین خود را حسرت کش میسازد ولی نعمت موجود که یا از ابتدا بوده یا مدتی معتد به از تاریخ بدست آوردن آن گذشته باشد کم کم مجهول القدر و مورد انگار و کفران میشود و مردم قدر آن را چنانکه لازمست ندانند مگر پس از امتحان الهی یعنی بعد از آنکه چندی آن نعمت از دست آنها برود و زمانی در حسرت آن بسر ببرند و دوباره با زحمات زیاد بدست بیاورند از قدیم هم گفته اند در نعمت در زمان وجود خود مجهول اند که یکی صحت و دیگری امنیت است و در موقع مرض و آشوب و ناامنی قدر آنها شناخته میشود. آزادی زبان و قلم و فکر و اجتماع و بحث و تحقیق و انتقاد نیز یکی از اعظم آن نعمتهای خلقنست، ملل متمدن دنیا ابتدا قرنها برای تحصیل این سعادت که مایه سعادتهای دیگر است کوشیده و جانفشانی کردند و نوری که از افق یونان و روم قدیم و فرانسه قرن دوازدهم هجری تنق کشید کم کم تمام دنیا را گرفت و طلسم تعصب و استبداد را بتدریج شکست و حتی در ۲۱ سال قبل بمملکت ما هم رسید و بدادن قربانیهای زیاد تا ناری از طره آن شاهده حبیب جهان بدست ما افتاد لکن این مرغ بهشتی را باید

پرورانید و ناز کشید و شب و روز مراقب دانه و آبش شد که باندک غفلتی میپرد و تا قدر روز روشن وصل آن دلدار را ندانند رخت بر بندد و شب تاریک هجرش خیمه بر افکنند اینست که بعضی از ملل که در زمان جنگ از روی اقتضای وقت طوعاً اختیار امور خود را بدست استبداد قهار و مطلق فرماندهان نظامی داده و چند سالی بحکومت نظامی و فرمان برداری از اراده مطلقه صاحب منصبان لشکری خو گرفته اند پس از جنگ دوباره نتوانستند اختیار اداره امور خود را بدست بگیرند و آزادی خود را از دست دادند و مشتی دیگر از قوم خودشان بزور آهن و آتش بر آنها مسلط شده و تحکم نمودند و بجای سلطنت عقل و وزارت زبان و قلم حکومت جبر و پیشکاری شمشیر و نوپ برقرار شد.

بدون آزادی افکار و قلم و زبان و اجتماع حصول رشد اجتماعی محالست و عقاید سیاسی و اجتماعی و دینی موجوده در میان طبقات ملت از حدیده تحقیق نمیگذرد و بواسطه بحث و احتجاج و استدلال تنقیح و حلّاجی نمیشود و لهذا آن ملت مدنی دراز در یک حالت و یک پایه معین از مدارج انسانیت و ترقی میماند و آنان که زور در باز و وزر در کیسه دارند مغر خود را نیز قوی و پرمایه تصور کرده عقاید خود را حق علی الاطلاق و بحث ناپذیر دانسته برهانی قاطع تر از شمشیر فرض نخواهند کرد.

و بدین طریق حکومت جبری اقلیت بر اکثریت که از بلیات و مفاسد عظیم اجتماعیست پیدا شده و جسم ملت را نا سالم میکند و مانند ماده فاسد بدن معلول آنرا مستعد انفجار میسازد مخصوصاً در ملاحظه سطحی

ملل عالم نیز این حقیقت روشن بوضوح نام دیده میشود که هر کجا آزادی بیشتر است قوام و نضج رشد ملی بیشتر است. در انگلیس و امریکا و فرانسه ملت قطعاً بارشده تر و کاملتر و پخته تر از آلمان و ایتالی است با آنکه پایه علم در آلمان از ممالك مزبور اگر بلند تر نباشد کمتر نیست و اگر رشد سیاسی و ملی آلمان باندازه علم و قدرت صنعتی و فنی و نظامی و اخلاقی او بود شاید تمام روی زمین را اقلاً با نفوذ مهنوی و اقتصادی خود تسخیر میکرد و هیچوقت مغلوب نمیشد پس میتوان مطلب را بطور کلی اینطور بیان کرد که ممیزی ملت با تعلیم عمومیست و بلوغ او با داشتن مایه ای از مردمان تحصیل کرده عالی و مخصوصاً کتب کافیست و رشد کامل او بسته بصرف این دو عامل اساسی در راه سعادت اجتماعیست بواسطه نشر آزاد عقاید و تبادل افکار و کمی سدها و موانع اجتماعی و سیاسی، لکن چنانکه از دیباچه مقاله ظاهر است مقصود اصلی در اینجا بیشتر بیان اهمیت دو سرمایه اساسی اولیست یعنی تعلیم عمومی و بالخاصه افکار و مطالب کتبی یعنی کتب و چون اهمیت اساسی و حیاتی تعلیم عمومی را اینجا در مقامات مختلف بیان کرده و عقیده بظاهر افراطی و مبالغه آمیز خود را در اهمیت فوق العاده و ضرورت باعلی درجه آن مکرراً اظهار نموده ام لهذا پس از تکرار این مطلب اساسی که بدون تعلیم عمومی تمام عوامل دیگر در رشد اجتماعی مطلوب کم اثر است میخوام اندکی در مسئله اهمیت کتاب توقف نمایم.

چون روی سخن در مقالات جراند و مجلات غالباً بجمله است

لهذا توضیح اهمیت عظیم کتاب در تعیین خط سیر و سر نوشت ملت
 نباید بنظر زائد بیاید باین عذر که دانشمندان با اهمیت تأثیر کتاب
 ملتقند این جانب گمان دارم که عامه ملت ما ازین حقیقت غافلند و
 و چنانکه لازمست باین نکته برنخورده اند سهولت میترسیم جمعی
 معتد به از خواص نیز کما ینفعی بکنه این فقره پی نبرده باشند علاوه
 بر اینکه آثار صحت این ادعا در خارج مشهود است و کتاب خواندین
 حتی در میان تربیت شدگان ایران هم مرسوم و معمول نیست و تمام اوقات
 شبانروز آنان باندکی کار و بسیاری صحبت و معاشرت میگذرد و درست
 برعکس انگلیسان هستند که قسمت قلیلی از اوقات خود را بصحبت
 و حرف و قسمت غالب را بقرائت کتب و بازیهای ورزشی میگذرانند
 املا کمتر آثار التفات بتأثیر کتب در جریان امور اجتماعی و مملکتی
 در خطابه های ناطقین و تحریرات نویسندگان ما دیده میشود و شاید
 غالب خواص نیز غافل ازین باشند که انقلاب مشروطیت در ایران
 نتیجه چند رساله میرزا ملکم خان و چند کتاب طالبوف و چند کتاب
 عربی مصری و چند مقاله جرائد فارسی خارج از ایران بود بعد از
 مشروطیت انتشار کتب مهمه کمتر شده و بر عده جرائد و مجلات که
 تأثیرشان بمیزان فاحش کمتر از کتبست افزود و لهذا روش بیست سال
 گذشته ما بیشتر نتیجه تجارب شخصی مدت عمر خودمان بوده و باین
 جهة در يك وادی عجیبی افتادیم که سیر مارا بیشتر بچگانه توان نامید
 چندی قبل بار اول بود که از یکی از متفکرین ایرانی حرفی شنیدم
 که مورد تحیر و اعجاب من گردید « مشارالیه در ضمن صحبت از کتاب
 « ترقی و انحطاط رومیها » تألیف دانشمند فرانسوی مونتسکیو گفت

« افسوس اگر این کتاب ده سال قبل بزبان فارسی ترجمه و منتشر میشد خیلی از حوادث نامطلوب درین مملکت واقع نمیشد و جریان امور در خط دیگری میافتاد » اینجانب که از شنیدن این حرف عمیق و باریک بنهایت شیفته عقل و کمال و عمق فهم کوینده شده بودم و تعجب از این میکردم که کسی در این مملکت بایندرجه باین حقیقت بزرگ پی برده باشد يك رفیق دیگر را که حاضر مجلس بود دیدم که از غرابت این حرف تعجب زیاد میکرد و این عقیده عجیب را شاذ و مبالغه آمیز می پنداشت اشخاصی که از عقیده عجیب یان تر کیزم یا یان تورانیزم که از بیست سال باین طرف در عثمانی پیدا شده و بطور تند و مفرطی شیوع یافته و در واقع بقول خودشان بشدت « حموی » بر انتشار خود کساً و کیفاً میافزود و با بحقیقت يك مخلوطی از حمی و جنون افراطی بود اطلاع دارند شاید آگاه نباشند از این که این عقیده عجیب و مضحك لزوم احیای شاهنشاهی جنگیز و تبرئه مغول از هر گونه نقائص و مبالغه در عدد و کمالات و مفاخر تاریخی قوم ترك بعد هذیان که مبنی بر انکار تمام روایات تاریخ و قلب حقایق مسلمه بود بیشتر ناشی از يك کتاب قصه مانندی بود که يك یهودی فرانسوی آنرا تالیف کرده و در اوائل انقلاب مشروطیت عثمانی بترکی ترجمه شده است اسم کتاب « مقدمه به تاریخ آسیا » و مؤلف آن لئون کاهون Leon Cahun نامی است این شخص که در تاریخ مغول مطالعاتی کرده چنان مبالغه در عظمت و علو خیالات و مقاصد جنگیز و مغول های او در باب فتوحات و مملکت داری آنان کرده که واقعاً بیشتر بداستانهای رستم و عنتره و هر گول

وزیکفریدشویه است (۱)

عامه بدبخت عثمانی و خواص کم عمق و مفاخر جوی آنها نیز با اعتماد اینکه آقای لئون کاهون از بزرگان علما و فلاسفه و محققین بنام اروپاست در هر موردی بحرف او استشهاد و استدلال و مبالغات او را هضم کردند و بدین طریق عقیده علو نژاد تورانی که «شهادت همه اروپائیه و مخصوصاً قاهوت شهر» جزو مسلمات علمی شده بود و ضمناً با احساسات خود پسندی حضرات موافق میآمد مانند امراض و باالی انتشار گرفت و بقفقازیه و ترکستان نیز سرایت کرد و اضعفست که اگر کتاب مهم و شاهکار دوسون (d'ohsson) فرانسوی در تاریخ مفل که در باب خود در دنیا بی نظیر است و کتاب سر هنری هورث (Hovorth) انگلیسی که هر دو معتبر ترین مآخذ تاریخ مفلست نیز بترکی ترجمه شده بود ملت عثمانی بدام فریب افسانه های کاهون نمیافتاد و لابد آنچه را که دوسون بابت طرفی محققانه لازمه یک مورخ محیط نوشته میخواند آنجا که گوید «وحشیگریهای این قوم خونخوار بعدی غیر متعارفی و خارج از حیطه تصور هست که اگر شهادت اجماعی تمام تواریخ ملل عالم درین باب نبود و همه روایات تاریخی منابع مختلف باهم مطابقت نمیکرد و باور کردن این درجه از وحشیگری غیر ممکن بود» و در واقع نیز بدون شك از بدو خلقت انسان تا امروز هیچ قومی وحشی تر و خونخوار تر و سبع تر از مفل های عصر چنگیز و اخلاف او در

۱- اگرچه مولف مشارالیه این کتاب را بک بعنوان کتاب تاریخی و علمی نوشته در واقع بواسطه مبالغات حماسه آمیز آن در باب مفل بکتاب دیگر همان مولف که بشکل قصه «رمان» و باسم «بیرق آبی» باز در باب سرگذشت های چنگیزیان تألیف کرده است شدید شده است.

تاریخ دنیا دیده نشده و فقط اعمال بعضی خویشاوندان نژادی آنها در قرون بعد بنیایه نظام معمول نزدیک شده است. از آنچه بطور مثال ذکر شده دیده میشود که تأثیری کتب در نهیه تخم یک عقیده عامه راسخ و پرهیزی که منشاء آثار تاریخی میشود تا چه پایه است و البته این تأثیر به مراتب شدیدتر و مخصوصاً وسعت دائره و شدت استیلای آن هم برابر بیشتر میشود وقتی که یک یا چند کتاب از یک مقوله در میان قومی انتشار یابد که کتاب کم داشته باشند و افکارشان باینجهت کاملاً محدود باشد یعنی کتبی که نماینده عقائد دیگر و آراء مخالف است وجود نداشته باشد در اینموارد زمینه فکر آنقوم مانند زمین مواعیت که اولین تخمینکه در آن بیفتد آنجا ریشه دوانیده و شاخ و شعبه پیدا کند و باندک زمانی تمام آن زمین را استیلا کرده و قلمرو انحصاری خود میکند و حتی بتخندهای دیگر که بعد افشانه شود هم مجال ریشه کودک و نمو نمیدهد، در فرنگ هر شخص متوسطی چندین کتاب راجع بعقاید اجتماعیون (Socialists) و چندین کتاب راجع بآراء انفرادیون (Individualists) خوانده، هم کتب ثبوتیون (Positivists) را دیده و هم مؤلفات معتقدین ما وراء الطبیعه را (Métaphysique) مطالعه کرده، هم چیزی از عقاید بدبینان مانند شوپنهاور و نیچه شنیده و هم از خوش بینان مانند روسو و ولتر هم از عقاید فلسفی قائلین بوحدت وجود (Monisme) مانند هگل و اسپینوزا بهره برده و هم از افکار مخالفین آن که تعددیون باشد، هم عقاید تکاملیون (Révolutionisiz) را هم کتب افکار انقلابیون را هم کتب عقلیون (Rationalists) را از نظر گذرانده و هم کتب الهیون را مانند

تولستونی و غیره ، هم نوشتجات گراپوتکین عالم معروف آنارشیست را تصفح نموده هم تصنیفات پیروان موازین حقوقی مسلمة عمومی را و هکذا از هر کدام از عقاید و مسلکها و طریقه های فلسفی و اجتماعی و سیاسی و اخلاقی و علمی و ذوقی و مذهبی و غیره چندین کتاب و رساله و مقاله را مرور کرده است و باینطریق خیالات و افکارش در نتیجه تصادم استدالات و تحریک تفکر و تصرف و اجتهاد شخصی قدری نضیح گرفته و پخته تر و راسختر شده و آنچه را که پس از تفکر و تأمل در عقاید مختلفه موافق سلیقه خود دیده قبول کرده و از روی فهم و غور بآن عقیده گرویده است لهذا تغییر عقاید مردم در آن ممالك کار آسانی نیست و باستدلالات بظاهر فریبنده و قوی زود نلغزند و با محك عقل و میزان منطق جدل و مغالطه و شعر و خطابه را از برهان و قیاس صحیح زود تمیز میدهند لکن در مشرق زمین چون کتاب وجود ندارد و وسعت معلومات کتبی اقوام مشرقی بغایت محدود است و غنی ترین آنها مانند عربی زبانان بقدر صد يك فقیر ترین ممال اروپا درین باب سرمایه ادبی یعنی کتاب ندارند لهذا اولین تخرمی که از گلستان معرفت مغرب زمین باین سامان بیفتد در عرض و طول مملکت بسرعت ریشه میدواند و يك دو کتاب از نویسندگان بزرگ با قوت استدلال که مخصوص آنهاست ملتی را که آن کتب بزبان آنها ترجمه شده مسخر تواند ساخت و عقیده تازه در پهنای مملکت آنها مستولی میشود چنانکه اثر فعلی این فقره در گرجستان و استیلای عظیم سوسیالیسم در آنجا

دیده شده که در ضمن اولین ترجمه های کتب مهمه جریانات فکری بیش از همه کتب سوسیالیسم ترجمه شده بود حالت ممالک اسلامی شرق بدتر از گرجستان است ؛ سید جمال الدین اسد آبادی معروف بافغانی این مضمون را بیانی خوب چنین گفته که در اروپا بقدری سر و صدا و ولول زیاد است که اگر شما با تمام قوت خود فریاد کنید ابداً صدای شما شنیده نمیشود لکن در مشرق زمین بقدری سکوت مستولیست که اگر مگسی صدا کند طنین او از هند تا مراکش سر تا سر می پیچد در واقع هم چنین است. مثلاً اگر شما کتابی از مخالفین خوردن گوشت (Végetariens) یا معتقدین به العجات طبیعی و روحی (Psychon-matrists) مانند مولفورد و دورومل و غیره و یا رساله از رسائل پیروان علوم مسیحی (Saences) (Christian) که منکر مرض هستند و بخیال و تصرف در آن معالجه میکنند بزبان کردی ترجمه و چاپ کنید بعد از ده بیست سال آثار عظیمی از آن عقاید در تمام قوم کرد مشاهده خواهید کرد و گوشت خوردن با معالجه طبیّی امراض در کردستان منسوخ خواهد شد، اگر کتب تولستوی را بزبان پشتو ترجمه و طبع کنید پس از چندی صفت جنگجویی در افغانها باندازه معتدبه ضعیف میشود و اگر اجازه بدهید عرض میکنم حال زبان فارسی هم چندان بهتر از حال زبان پشتو و کرد نیست بجزرات میتوان گفت که کتب مطبوعه فارسی (باستثنای کتب مکتبی) به پنجهزار کتاب نمیرسد در صورتی که کتب مطبوعه ارمنی قطعاً مضاعف این عدد است تا چه رسد بمطبوعات بلغار و سربو اگر بنظر بیاوریم که ما هر

روز در منابر خطابه و ستون جرائد دم از همسری با ملل متمدن بزرگ
 میزنیم باید برای ما اسباب شرم و ننگ باشد اگر بشنویم که عده کتب
 مطبوعه در آلمان هر سال بیشتر از سی هزار کتابست و در ایران (غیر
 از کتب مکتبی) شاید منتهای کتاب . واقعاً عار بزرگی است که در زبان فارسی
 حتی ترجمه کتب معروف ترین نویسندگان دنیا را نداریم . نوشتجات
 شکسپیر ، ولتر ، روسو ، لافنتن ، شیلر ، گته ، هوراس ، ویرژیل
 هوگو ، پوشگین ، برناردن دسن ییر ، لامارتین ، وستویوسکی
 بایرن ، داروین ، تولستوی ، کارل مارکس ، انگلس ، اوگوست
 کونت ، دانوئریو ، گوستاولوبن ، سپنسر ، هگل ، کانت ، شوپنهاور
 نیچه ، اسپینوزا ، متیسکیو ، گیون ، تاکور ، ارسطو ، پلوتارک
 ویو دور ، پلین ، فنلن ، بوفن و حتی گزننفن یونانی بزبان فارسی
 ترجمه و طبع نشده است و یقین است که با اینحال که غذای روحانی اکثریت
 با سوادان ایران که زبان خارجی کماینبغی نمیدانند سرگذشتهای
 شرلوک هولمز و آرسن لوپن و قصه مجعول جاسوس آلمانی است و حتی
 در تاریخ قدیم خود ایران در تمام ایران يك کتابی جز و جیزه آقای
 ذکاءالملک و بعضی متفرقات ضعیف و مشکوک مرحوم اعتمادالسلطنه موجود
 نیست و هنوز سرمایه عمده ما درین باب کتاب سیر جون ما لکوم است
 و کوروش را کیخسرو مینامیم و کامبوجیا را لهراسب و کیومرث را
 با کاف عربی مینویسیم و زردشت را با حضرت ابراهیم مطابقه میکنیم ،
 مانی را نقاشی میدانیم و مزدک را با ضم میم تلفظ میکنیم از بابت کسب
 اطلاع بر افکار متفکرین بزرگ دنیای متمدن چه انتظاری و یا با این

سرمایه عقلی و فکری از پیشوایان اصلاح درین مملکت چه توقعی بزرگ
توان داشت و طرح چه نقشه علمی برای تشکیل ملت ایران در روی
مبنای استوار و رسم خط سیری برای اصلاحات و ترقی و تمدن و تحصیل
سعادت حقیقی و زندگی انسانی از ایشان امید توان کرده پس سخن را
باید باز همانجا ختم کرد که استقلال و ترقی و تمدن و سعادت ملت
ایران و خلاصی او ازین مذلت جسمانی و روحانی و اقتصادی و عقلی و
نفسی و ازین زندگی نباتی جز با رشد اجتماعی او حصول پذیر نیست
و رشد اجتماعی ملتی ممکن نیست جز با وجود عده کافی کتب از محصول
افکار همه متفکرین و ارباب استعداد نوع بشر و آزادی افکار و اظهار
آراء و پیش از همه انتشار تعلیم عمومی ۱۵ آبانماه ۱۳۰۶



تاریخ احوال کنونی ایران در علوم اجتماعی جدید و فلسفه عمرانی

با محاکمات تاریخی (۱) ثابت شده که تمام مادیات کیهانی

و معنویات متعلقه بمادیات تابع قانون نشو و نمو و ترقی است و از
این رو با براین حسیه واضح شده که عوالم خلقت و کرات علویه و
اجرام فضا همچنانکه خود کره زمین و همچنانکه موالید ثلثه آن از عوالم
کانی و رستنی و جانی و همچنانکه هر يك از انواع مختلفه این
اجناس و هر فرد از افراد متعدده آن انواع و هر کدام از خواص و اعراض

(۱) ان رساله بطرز کتابی مستقل در سال ۱۳۲۳ در مصر طبع و نشر

شده بقلم آقای تقی زاده و اکنون اصل نسخه کتاب کمیابست.

و احوال آن افراد بقاعده مزبوره تولد و تشکل یافته و نمو کرده منزلت طفولیت و شباب و شیخوخت و مرگراطی و مراحل و مدارج تکون و نمو و وقوف و انحطاط و انحلال را قطع مینمایند و بحسب تحقیقات و کشفیات فلسفه اخیر معلوم شده که چنانکه عالم حیوانی و هر یک از انواع آن از خزنده و چرنده و پرنده و درنده و مخصوصاً نوع انسانی معروض تغییرات نشوئیه است همانطور جمیع احوال ابتدائیه و ذائیه و ثانویه و اجتماعی آن نیز با کمال وضوح مسخر این سنت طبیعی است، مثلاً زبان و معارف و حکومت و رسوم و عادات و غیره که جمله از احوال اجتماعی و عمرانیه اند بتمامه سالک این خطه مرسومه اند و تحقیق قوانین نشو و ارتقاء این احوال اجتماعی علمیهست مسمی به (فلسفه تاریخ) که در این عهد اخیر بسیار ترقیات اعجازیه و پیشرفت خارق العاده کرده و هر شعبه آن باز علم مستقل مفصلی گشته مثل علم نشوء السنه و علم تسکون و سیر عادات و همچنین علم ظهور و مسیر حکومتات و دول که مقصود از این مقدمه همین آخریست که در اثبات ترقی آن همین بس که کشف استقبال میکند و از ظهور و زوال دول تنبوء مینماید.

سرنوشت امم و تقدیر ازلی ایشانرا در جام جهان نمایش مینخواند؛ اکنون ما میخواهیم بتوسط قواعد اساسیه این علم عالی نظری بر حکومت شرق عموماً یا حکومت ایران خصوصاً بینکنیم.

اولاً ببینیم ایران حالا در چه حالتست و در کدام مرحله از مراحل وجود در مهد طفولیت است یا سن نمو در غفوان جوانی است یا سن وقوف،

در طریق انحطاط یا بام‌پیری، در حالت نزعست یا جسد مرده. اگر بمدیحه و هجو شعرای نظم و پیشه‌گدائی و تملق‌گوئی موروئی یا مدح و قدح شعرای نثر جدید الظهور (که اسم اصطلاحی آنرا صریحاً نمیکه. و نیم) گوش در داده و آنرا مناط اعتبار بدانیم باید گفت که اکنون دولت ایران در اوج کمال و نهایت جلالست.

روی زمین مرتع دواش و هفت گنبد فلك قباب خرگاهش، ماه اسبش را نعل سیمین و آفتاب در دربارش بنده کمین، ملایك پاسباش و کیوان دربان آستانش یا مردمانش بسمارك حزم اندود لکسه عزم، پالمستون تدبیر و کلادستون تقریر بیکونسفلید رأی و سالسبوری سیاست و ناپلیون همت و میکادو فطرت و ایتو کیاست و غاریبالدی فطنت و میرابو خطابت و غامبنا فکرت و اندراسی فراست، اصلاحات بزرگ اجرا شده و ترقیات زیادی روی داده عنقریبست ژاپن با جگذازش و اروپا فرمان بردارش شود اما اگر این کوتاه نظری را بکنار گذاریم و بدیده بصیرت و دقت بنگریم خواهیم دید که اینها چیزهاییست که جز در مخیله ما وجود ندارد و طبیعت شعر موروئی بما القا می‌کند، نمیدانم از شدت محبت این خاکست که وطن پرستان ما از شدت انتظار و کثرت حسن ظن چشمشان میکروسکوپ شده که جزئی را کلی میبینند و قطره را دریا و دانه را بگرا صحرا میپندارند یا از محدودی افکار وضیق مدرکست که با اصطلاح فرنك (شوونیسیم) گویند یعنی خودکامی و طرف‌گیری که چون طفل کسی را از پدر خود بزرگتر ندانند یا معاذالله تهمت فرنکان صحیح است که ما را

همواره باغراق مزاجی یاد کنند و طینت مسارا از لعن مفرط و مدح بی اندازه سرشته میدانند و بر ما اسناد تملق طبیعی و چاپلوسی که از مولدات طول زمان اداره استبداد است میدهند و گویند که در هر عصری و عهدی ادباء ایشان آن عهد را بهترین اعصار و رؤساء آن زمان را از نوادر روزگار دانسته و به لم یأت الزمان بمثله ستوده اند ، هر ظالم را انوشیروان و هر جاهلی را علامه دوران ، هر بخیلی را حاتم و هر جبانی را رستم گفته اند ، هر کس را که مدح کرده اند در اندک مدتی وی را از اولیاء کرده و بیایه الوهیت رسانیده مستجمع جمیع صفات کمالات و مناقبش ساخته ابرو باران و فراوانی و ارزانی و شیرینی قند و شکر را چون (یزدان) بوی نسبت داده اند و بهر کسی بجهة يك خلافی بد گفته و نکوهیده اند در کمتر زمانی آنها ترتیب داده و طعن ها نوشته و غلو کرده اند بحدی که جمیع ردائل عالم را در او جمع نموده اند ، تلخی حنظل و صاعقه و ملخ و سیل و حریق و زلزله و بلایا و مصائب طبیعی حتی مرك را نیز چون (اهریمن) از وی دانسته اند و دانشمندان اروپا را اعتقاد بر اینست که این فقره از تأثیرات موروئی مذهب ثنویه و یزدان و اهریمن پرستیست (یا ابن یکی از نتایج و مولدات آن دیگر است) که در هر عصری یکی را مصدر لعن و طعن و دیگری را منبع فضائل و مناقب میکنند ، این را هیکل انسانیت و آنرا مجسمه لعنت خوانند ، باری این بزرگترین عیبی است که فلاسفه فرنگ ما را بدان یاد میکنند و در حقیقت هم اغراق طبعی از صفات نیست که ملت را از جاده حقیقت

دور میکند. ولی چون بعلام صحیح که نتیجهٔ تجارب حسیه است رجوع کنیم می بینیم که تخم این دولت بزرگ در زمان قدیم در عهد زوال دولت آشور و بکنده شدن ریشهٔ آن درخت تناور قدیم بهمت آریاس (۱) مدی کاشته شده و در زمان دوزوش (۲) از زمین سر بر آورد و در عهد سلطنت مد (۳) نونهای بود که رفته رفته سر بر افلاک میکشید و ریشه بر خاک می تنید تا در عصر کیا کسار (۴) شاخ و برگش بر آسیای صغیر سایه افکند و برگ و ریشه اش از فرات و دجله آب خورد و عروق و جذورش از هالیکار تاس (قزیل ایرماق) سیراب شد وقت آن شد که یکباره نمو خارق العاده نماید و شاخهای برومند بیندازد، این بود که باغبان ماهر سیروس (کیخسرو) نام در دو هزار و یانصد سال پیش ازین آن نونهای را با نهالی دیگر از جنس خود یعنی از فصیلهٔ آریه که پادشاهی پارس باشد پیوند نمود.

از تأثیر این تلقیح و حسن آمیزش و اتحاد تمام این دونهال در دمان کشی درخت تناور بسیار بزرگ و بار آوری شد که شاخها بر تمام آسیای غربی و وسطی و افریقای شمالی انداخت و در سایهٔ آن تمام گیاهان و درختان کوچک بحکم تنازع بقاء محو و نابود شدند، مدت دویست و سی سال این درخت سربلند شاخ و برگ آورد و باشکوفه های معطر خود روی زمین را

(۱) در میتولوژی ایرانی یعنی اساطیر خرافی میتوان بافریدونش تطبیق کرد.

(۲) ممکن است با کیقباد افسانه های قدیم تطبیق شود.

(۳) مورخین ایرانی باسم پیشدادیان ذکر میکنند

(۴) در داستان باستان بنام کیا کسار یاد شده

بر کرد ، گلهای رنگارنگ گشود و میوه‌های شیرین بلر آورد . در اواخر
 ایندوره باغبانان در سر ~~کشی~~ و مواظبت آن غفلت کردند و
 بخواب رفتند محصول ایندرخت راهبه خداوندی و قبول طبیعی
 خود پنداشته و چنان فهمیدند که این موهبت از روز ازل برای خاطر
 کامرانی و خوشگذرانی آنها و صرف جیب خلق شده اهمی لازم ندارد
 و توجهی نمیخواهد ، از تعدی مرغ و مور اندیشه نکردند ، و از کرمهای
 ریشه خوار نترسیدند ، توکل اعمی را علاج جمیع آنها دانستند ، برای
 دزدان شبزن مترس و استخوان کله خر را بس شمرند یعنی همان هیبت
 قدیم و هیکل وهم آنها کافی انگاشتند در مستی و غرور منهك شدند
 و در وادی تیه و گمراهی آواره بآب عدالتش آبیاری نکردند و باصلاح
 خاکش همت نگماشتند ، بزرگی ظاهری شاخهای آن اعتماد کردند و از
 سیلهای بنیان کن جلوگیری و پیش بندی ننمودند ، غافل از آنکه جوفشرا
 کرم استبداد خورده و پوسیده گشته بیکباد تندی شکسته و بسیل بزرگی
 از ریشه کنده گردد . این بود که در انجام بمضمون ان الله لا یغیر ما بقوم
 حتی یغیر و اما بانفسهم و بحکم و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا
 متر فیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرنا تدمیراً ،
 باد صرصر و مخالفی اسکندر نام از شبه جزیره یونان و
 مسکن اغریقیان و اقوام هلن که ایرانیان آنانرا بنام

(اقوام سرکش مغرب (۱)) یاد میکردند بشدت بر گلشن ایران وزید و باغ و بوستانرا پریشان کرد آبادیها را ویران نمود شاخهای برومند و جسیم آن درخت را درهم شکست و بر گهای سبز آنرا پراکنده ساخت آن گلستانرا خارستان و آن بهار را خزان کرد، بعد آتشی در رستنگاه آن افروخته شد و از دمیدن و وزیدن آن باد زبانه کشیده و چنان گلزاری سوخته گشت شاخها مرده و برگها افسرده و گلها پژمرده شد، کاخ و کاشانه و خانه و لانه و کوی و برزن ویران و مرز و بوم بی سر و سامان گردید .
(یا بعبارة آخری این دولت که نطفه اش در زمان آرباس تکون یافت در عهد سلطنت مد در حالت جنین در بطن مادر گذرانیده و در عصر سیروس متولد شد ، در اوان داریوش بمنتهای ترقی و عنفوان جوانی رسید در وقت خشیارشا اول جوانی شیر افکن بود و قریب صدسال در زمان توقف ماند و از عهد اردشیر سیم (اکوس) رو بپیری و انحطاط گذاشت و در عصر دارای سیم (داریوش کدمان) بمرد و قریب هشتادسال این زمان فترت

(۱) بخطبه ای که خشیارشای اول چهارمین شهنشاه ایران در مجلس شوری خوانده و نطقی که در آن انجمن هنگام جنگ یونان کرد رجوع کنید و خلاصه اش اینکه در آن نطق میگوید (مانام روی زمین را بحیطه تصرف و جمیع ملل را بر بقاء اطاعت آوردیم ملل شرق و غرب در زیر حکم ما هستند مگر مثنی اینقوم سرکش آفریقی که در اقصای مغرب مکنی دارند باید لشکری بفرستیم که ایشان را نیز رام و مسخر کرده و آن اقلیم را هم بقبضه تملک بیاوریم که آفتاب در مملکت ما غروب نکند) که حقیقه این سخن در آن عصر حرف بزرگی است

امتداد یافت و باید دانست که این درخت در زمان سبز و تر بودنش شاخه‌ها
 با طرف عالم انداخته بود که بر حسب قانون علم نباتات آن اعصاب این شجر
 عظیم الجثه و جسم حوی (بانیان) در جاهای مختلف سرزمین آورده و داخل
 خاک شده و ریشه بسته و ساقهای ثانوی و درختهای جداگانه بعمل آورده بودند
 و اگرچه این فروع مدتی تابع آن تنه اصلی و با آن زنده بودند ولی بعد
 از ریشه بستن و پس از آنکه آن درخت اصلی ضعیف و سالخورده شد اینها
 مستقل شدند و بالتیجه شکستن و خشکیدن آن اصل بدینها تأثیری نبخشید
 و این فروع صغیره که از آن اصل قدیم منشعب بودند در آنجا و اینجا سبز
 گشته و تا قریب پانصد سال پس از گذشتن آن عاصفه و وزیدن آن باد سموم
 آنخاکرا پر کرده بودند که در اصطلاح سیاسی تاریخی ملوک الطوائف
 گفته میشود و (اشکانیان) نام داشتند و اگرچه گاهی بعضی از آنها بموقعه
 هم کرده و بالنسبه در میان آنها مهم‌تر و بزرگتر شده و محصول زیاد و انمار
 کلی آورده و گلهای قشنگی هم میداد باز بزرگی و اهمیت و شأن و شرافت
 آن اصل قدیم اصلاً نمیرسید تا پس از ششصد سال از خشکیدن این درخت
 تناور اسیل باز بحسب قوتیکه خداوند در ریشه جسم و نیرومند آن گذاشته
 بود و خون حیات در رگ و ریشه اش بحرکت و دوران آمده از همان بدیع
 و تنه اولی سر بر آورده و ساقه بر افراشت و زمین را شکافت و باز در اندک
 زمانی سر بر آسمان کشید و بنهایت بار آوری رسید که اگرچه مسلماً
 درختیکه پس از سالخوردگی و خشکیدن و بریده شدن نهالی را که از
 نو میرویاند چون جوانی اولیش نخواهد شد ولی باز از قوتی که در آن

ریشه نجیب بود بالنسبه بسیار بلند و تناور و بار آور و سبز گردید و تا
 چهار صد سال باغ و راغ و گلستان و بوستان آسیای غربی را گرفت و
 (ساسانیان) نامیده میشد لیکن چه سود که باز هم آن کاسه و آتش و یغنی و لواش
 شد یعنی باز از سیرت سابقین و داستان پیشینیان عبرت و پند نگرفته و از
 آبیاری بآب عدالتش محروم کرده و بآب شور سرشک مظلومین و ستمدیدگان
 و اشک چشم دل آزرده و بیچارگان یاخون حق گویان سیرابش نمودند
 و باز در مواظبت و اهتمام آن کوتاهی کردند و آن نور لامع را خاموش
 ساختند، در حفظ آن آتش مقدس نکوشیدند، باغبانان که اجیر آبیاری و
 مزدور پرستاریش بودند و پاسبان و مستخدم نگاهداری آن و حصول آن را بعیش
 و نوش و هوی و هوس خودشان صرف کرده و در ملذات پنجروزه و هوی پرستی
 این جهان سپنج، نهمک گشتند شاخهای تازه و سبز و تر آنرا برای سوزاندن
 در حوائج خودشان بریدند و فروع نو خواسته اشرا به تیشه بیرحمی واره
 جفا از تنش جدا کردند، دشمنان را حقیر شمردند عرب را شتر سوار و
 سوسمار خوار گفتند و روم را بیخرد انکاشتند، بملل سائره استخفاف
 کردند، باطن زردشت را کافل جمیع سعادات و عائق تمام بلیات دانستند
 و فرشته ها را انصار غیبی خود گرفتند، جبیره خود را پرستش نموده و
 در حضرتش کرنش کردند، تملق را از حد گذرانیدند و ایشان را پسران
 آفتاب خواندند و در پیشگاه عظمت و بارگاه جلالشان جبهه سای زمین
 بندگی گشتند آنان نیز با کمال دل آسودگی بر اورنگ عظمت خود نشسته
 مشغول کامرانی و خوشگذرانی شدند، شب و روز بامغازه شیرین و معاشقه

شکرو سماع بارید و نکيسا و تماشای خنيا گران و رامشگران بسر بردند
شبانروزی بترك خواب گفتند چو مروارید با یاقوت سفند
تا نایره غضب خداوندی بجوش آمد و دست منتقم قهار حقیقی از
آستین عدالت بیرون آمد چنان سیلی بر بناگوش ظالمان نواخت و تپانچه
بر صورتشان زد که انرش هنوز در رخسار وطن پیداست ، صاعقه غضبش
نازل شد و تمام خرمن غرتشان را با خشک و تر بسوخت چون از اقا صیص
اسلاف عبرت اخذ نکردند و از آثار انقراض راضی محلال دول و ملل چون
یهود و کلد و آشور پند برنداشتند این بود که عزیز ذو انتقام داد مظلومین
را از ستمکاران ستاند یعنی سیلی بنیان کن و خانه برانداز از شبه جزیره
عربستان و زمین هاماوران بر خواست و اهیبت تمام فرود آمد و بدین
خاک سرازیر شد آن درخت تناور را از یخ و بن بر کند و از ریشه بر انداخت
و آن کشور را غرق نمود هیچ ریشه متأصلی در جلو آن سیل خارا افکن
مقاومت نیاورد و هیچ شاخه بلندی که از کبر و خود بینی و عظمت و خود
ستائی سر بر افلاک کشیده بود و از بلندی خود را خواهر پروین و برادر تنین
میدانست سراز این آب بیرون نداشت و بالاتر از سطح آن گردن
نیفراشت و بر هیچ سر درختی که خود را عزیز و نازنین و محصول شیرین
میدانست ابقا نکرد یعنی آنانکه از شدت عجب و غرور یا تأثیر سم تملق
تخت خود را از جبل جودی بلندتر و مصونتر میدانستند نیز بحکم لاعاصم
اليوم من امر الله ر بوده این موج شدند و آب از سرشان گذشت و افسر و
دیپه‌شان را ربود نتیجه ظلم هویدا گشت و فحواى البغى مصرعه و خیم

پیداشد مضمون انذار فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب یتقلبون جای گرفت
آن حدیقۀ فیحاء و روضۀ غناء آن باغ آراسته و آن گلشن پیراسته ویران
و پریشان گردید، سروهای آزاد و رعنا خمیده شدند گلهای شکفته آن گلشن
و بلبلان خوش الحان آن چمن پر شکسته و آشیانه سوخته پاشیده و پراکنده
گشته و طوطیان شکر شکن همنشین زاغ و زغن گردیدند و آنانکه تحمل
نیاوردند که نخجیر بازان و اسیر ترکتازان شوند دل از یار و دیار
خانمان برکنده روی بیابان نهادند و ضربت علیهم الذلۀ و المسکنه و باقوا
بغضب من الله و بکیفر اعمال پیشینیان و سزای غفلت و مظالم سلف از آه دلدوز
و جگر سوز درون دردمندان و ستمدیدگان ببازخواست داور دادار دادرس
رسیدند و اگرچه آن وقت پس از غرق مداین و نکبت جملولا از خواب
چشم گشوده و از سیل سوسمار خواران بهوش آمدند و از مایخی که بر
مزرعه و خرمنشان از مایح خواران افتاد و تنشان خاریده کشت و خواستند
اصلاحی کنند یا نیات مقدسه اجرا نمایند و خیالات عالیه بخرج بدهند ولی دست
رد بر سینه شان گذاشته شد که آلا ن و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین
چون خواب نوشین از چشمشان پرید و غرش سیل بگوششان رسید دست
و پاچه و سر اسیمه گشتند زید را راندند و عمر را خواندند دست بدامن و صالحین
و حق گویان و منذرین و پیش بینان زدند چون دیدند نه کار از کار گذشته
و سدّ مارب را موش استبداد سوراخ کرده بنا کردند باستمدادات غیبی
و ادعیۀ خالصانه و ندورات باماکن مقدسه و آتشکده ها (مژدگانی که
کربه زاهد شد) لیکن آن سیل مهیب امان نداد و درخت سالخورده را

از بیخ برانداخت خود آتشکده هارا هم خاموش کرد و شد آنچه شد
چنین است آئین چرخ درشت کهی پشت بر زین کهی زین به پشت ،
تلك سنه الله في خلقه جليلا فجيلا ولن تجد لسنة الله تبديلا مدتی مدید
آن سیل عرمرم در ایران بماند و آن زمین را غرق نمود ندای یاررض ابلهی
نیامد و قضی الامر بظهور نیوست خاک ایران آن آبرا نکشید و عنصر
اجنبی را دفع ننمود هضمش بطیئی شد یعنی قانون تأثیر و سبب و استحالة
ناقص در کامل و متأخر در مترقی پس از امتزاج و استهلاك عنصر مخالف
در هیئت عضویه کلیه و قلب ماهیت جاری نگشت مگر ببطالت زیاد زیرا
بنابقاعده فلسفی بسیار زمان بایستی تا طبیعت بتبیه ملت غالب که در درجات
پست حضارت بودند و بسیر دادن ایشان در درجات متوسطه و رساندن
آنان بپایه مغلوبین مشغول بشود تا از نو سیر چرخ ترقی از آنجائیکه
بود متحداً براه بیفتد بلکه در عرض این زمان بعکس عوامل مؤثره دیگر
از قبیل غلبه و تضییق و استبداد در زبان و عادات و دین و اخلاق محکومین
تأثیر بخشیدند ولی معلومست که درخت سربلند را هم چنانکه سربرافلاک
رسیده پای نیز همانطور در اعماق خاک فرو رفته و همانطور که در اوج هوا
شاخها داده و بهر سوی شعب و فروع انداخته در دل زمین هم رگ و ریشه
های متشعب بهر سمت تنیده و قعر ارض را از افنان معکوسه پر نموده
دستهای این قامت نباتی در جو باطراف دراز گشته و پاهایش در ناف این کوی
خاکی تا کمر نشسته فی الحقیقه شکلی وهمی که بر لب جویبار ها از
درختی دیده می شود در عالم حقیقت نیز موجود است (یعنی در درخت متلاصق

ومتعاكس متقابلة الاقدام) و چون بسبب آفتی که بر نیمه بدن فوقانی آن
برسد از نمو بازماند باز نتوان گفت که بکلی بیجان گشته و از حیات عاری
شده اگر چه؛ ظاهراً مرده و سر بر خاک تیره کشیده ولی چون خراتین اگر
از کمرش دونیم گردد باز پاهایش در حرکت و نیمه تنش در کار است منتهی
آنکه بعلت ناسازگاری خاک و عدم تکامل اجزاء لازمه کیمیاویۀ آن یا بسبب
کثرت نباتات طفیلیه و خار و خاشاک نمیتواند سر از خاک بیرون آورد؛ مدتی از
کراحت از بیگانگان سر بدان مأوای مصون کشیده و از بیم زاغ و زغن
بآشیان خود خزیده و در قلعه خاک ریز خود عزلت گزیده مشغول نمو باطنی
میشود تا پس از زمانی که سیل از قوت افتاد و سرچشمۀ خرابی خراب شد
و خاک به حال آمد و جو خالی گشت گلستان از خار تهی و مجلس از بیگانگان فارغ
گردید بشکفتد و چهره بنماید و پرده خاکی از رخ بردارد این بود که شاهد مقصود
مادر این گفتار یعنی آن درخت طوبای بهشتیکه در زمان بار آوری و فصل اردیبهشتی
میوه های رنگین و گوناگون میداد و آن سدرۀ المنتهای عصر افتخار که
بسبب جهالت باغبانان و غفلت پاسبانان و از دست تطاول دشمنان دستخوش
فنا گردیده بود و از افتادن بدست بی اهتمامی مشتی خذله و بازیچه شدن
در دست گروهی خونۀ خود پرست و تن پرور بزوال آمد که دست بگلهای
رنگارنگ آن یازیدند و برچیدند و شاخهای لطیف و نرم و تر آنرا به تیشه
جفا بریدند و کردند آنچه کردند که در انجام شد آنچه ذکر شد پس از
دویست و پنجاه سال از آنکه از بنیاد بر افتاد و بواسطۀ آن سیل بلا از بین
کنده شد باز شعب ریشه ها و جنور آن در آن طرف و این طرف در سینه خاک

بنای پرورش یافتن ونمو گذاشته و از جوف زمین سرها بیرون آوردند در هر گوشه‌ای از آن باغ ساقی باریك روئید و بلند شد و در هر کنجی نهالی قدر است کرد ولی زود زود طلوع وافول میکردند و سبزوتر شده و خشك میکردیدند و دیگرها سر بر میآوردند و چون گلهای خزانی زود افسرده و پژمرده می شدند؛ نخست نهالی از سیستان سرزد و قد بر افراشت و در اندك مدتی بخشکید و (صفاریان) نام داشت و در همان زمان دیگری از خراسان شمالی پدید آمد و روزگاری درختی بزرگ شد و رخت سبز پوشید آنگاه باز پیرگشته و نابود شد و دوره حیاتش به پایان آمد و بسامان رسید و (سامانیان) نامیده میشد و باز در همان دوره نهالی دیگر از خراسان شرقی و زابلستان بنام (غزنویان) بر رست و بلند شد و این درخت بالنسبه جسیم و دارای شاخهای ممتده گشت و زمانی شاخهایش از دیوار باغ گذشته و فراتر رفته و بر قسمتی از هند سایه افکند بعد کم کم باز روی بانحطاط گذاشت و بفنا پیوست، باری این درختان كوچك درین مدت بدینقرار آن باغ را پر کرده بودند ولی معلومست که بعد از آن صدمه کلی که بآندرخت اصیل برخورد و مدتی لای واجن آن سیل تا اعماق ریشه هاهم کار کرد دیگر این ظهورات ثانوی و جلوه های موقتی که جسته جسته در آن سوی و این سوی بحصول میآمد آنقدر اهمیتی نداشت و چنانکه ذکر شد فی المثل مانند خراتینی بود که نیمش بریده شده و نصف دیگرش در جنبش و دست و پا زدن است و علامات حیات را اظهار میدارد که دوام و ثباتی ندارد و هر يك از آن نهالها که اندکی بلند و تناور شد چون بنیه قوی

نداشت روی ببر گریزی می‌گذاشتند زیرا آن طوفان نه چنان ایران را ویران
 و باغ و راغرا پریشان کرد که دیگر باره چون هنگام نخست خرم و شاداب
 گردد و از آنطرف هم از تأثیرات سیل و طوفان یکی این است
 که روی زمین را زیر و زبر می‌کند و مصداق و جعلنا علیها سافلها می‌سازد
 کوه را پست و گودی را تپه بلندی گرداند، این سنگ خارا را
 از اینجا کنده و بدانجا میبرد و آن تنه درخت را از جای برون آورده
 و در بقعه دیگر می‌اندازد، این بود که همان سیل مهیب شاخهای دیگر
 از دیگر باغها و از دیگر فصیله ها بدین خاک انداخته و رانده بود که
 کم کم درین خاک ریشه بستند و جای شان را خوش یافته بسا طبیعت تراب
 آمیزش کردند و بزرگ شدند و برخی از آنها از خار و خاشاک بسی ثمر و
 گیاه های بری و درختان وحشی و بی بر جنگلی بودند که پس از آن
 که درین خاک منبت و خصب و وادی ذیذرع ریشه بستند لطافت پیدا
 کردند و بقانون تأثیر وسط و خاک و تربیت بری اهلی شد و بدوی
 حضری گشت و تجنس نمود و از درختان این باغ شمرده شدند ولی اینان
 چون منشعب از آن درخت منقرض و مرده نبوده و تازه و جوان بودند
 و بنیه قوی داشتند این بود که بیشتر از شعب بر خاسته از آن ریشه قدیم
 نمو و ترقی کردند و رونقی زیاد کسب نمودند و بپایه بلند رسیدند چنانکه
 یکی از آن درختان که اصلاً تخم ترکستانی بوده و در چهار صد سال
 پس از آن سیل بنای نمو گذاشته بود (سلجوقیان) بسیار تناور و
 بلند گردید که تمام آن باغ را بگرفت بلکه بشوکت و جلال و عز و اقبال و

پهناوری و بلندی آن درخت کهن رسید و مدتی درعین سبزی و طراوت و خرمی و نظارت بوده و از خلور تا باختر سایه افکنده بود بعد بازرو به تنزل و زوال گذاشت و باز نهالی دیگر پدید آمد و شهرت یافت و مدتی بزیست تا باجل معلوم و قضاء محتوم خود رسید و همگذا هر عهده از آن زمان باغ ایران از درختان بزرگ و کوچک مختلف الجنس پر و متراکم بود و کمتر وقتی یکی از آنها به غلبه مطلق فایز گشته و در تمام باغ شاه درخت و سایه افکن میشد، همواره درین مدت این باغ خزانده و این بوستان پریشان گشته میدان ترکتاز ترك و تازی و عرصه تاخت و تاز و زد و خورد بومی و بیگانه بوده و اگر چه چنانکه ذکر شد پس از دو قرن و نیم خاک ایران تا اندازه ای این عنصر اجنبی را حل و دفع کرد و ایرانیان بهوای استقلال و خودسری افتادند و تلخی خزان اسارت و محکومیت اذیت بهار استقلال و حاکمیت را بدیشان فهمانید و بروی ملت غالب و حاکم برخاستند و خارها را از گلستان خویش برکنند ولی از انحاط اخلاقی که در او آخر عصر ساسانیان بر ایشان عارض شده و فقدان حمیت و ضعف عزت نفس که از استمرار و شدت استبداد بدانها طاری گشته بود نتوانستند بکلی خود را معنأ و ماده از دست اجانب خلاص کنند و چون جشن مشهور (مغ کشان) (۱) بالمره حشرات مضره را از مزرعه وطن پاک نمایند این

(۱) جشن سالیانه و عید مشهور و بزرگی بود که ایرانیان بیاد آنروز بکه برمغان برشوریدند و برخاسته همه آنانرا در همه جای مملکت کشتند و ایرانرا از آنان پاک کردند هر ساله جشن میگرفتند زیرا بعد از کمبیز و دومین شاهنشاه ایران مفی بود که تا نام که خود را بدروغ بردیا یا اسمروویسی برادران پادشاه خوانده و بر تخت ایران نشست و مغانرا در ملک ترقی داد و داستان طولانی است خلاصه آنکه عاقبت ویرا شناختند که از سلاله و نژاد شاهی نیست اورا کشته و مغهارا قتل عام نمودند و این عید را در تواریخ فرنگی بنام ما کافونی ذکر میکنند.

بود که اغلب رونقی نداشته و کاری سست داشتند و غالباً مادهٔ مطیع خلافت بغداد و معناً اسیر عادات و لسان و آداب تازیان بودند و زبان گرانبها و نامه های پهلوی را از دست دادند (یا آنان گرفتند) با وجود این با ایرانیان بنا بر آن شهامت موروثی که داشتند تنها ملتی بودند که تا يك اندازه در مقابل آن طوفان خود داری کردند و قومیت و زبان خود را نگاه داشتند و گرنه هر زمینپرا که آن سیل گرفته بود بایر و عقیم گشت یا بکلی تغییر طبیعت نمود باری اگرچه هر يك از بن دول صغیره و عائلات سلطنتی را نیز نشوء مخصوص و دورهٔ ترقی و تنزلی هست همچنانکه هیئت کلیه را ولی چون ما از دوره مطلق و ترقی و انحطاط مشرق و انقلابات کلی بحث میکنیم بتفصیل و شرح اسباب صعود و نزول هر يك از آنها نمی پردازیم، همین قدر گوئیم که ایرانیان باز درین دورهٔ انقلابات و کشمکش در علوم و صنایع سرآمد ملل مشرق گشتند و در هنگام فرصت ترقیات زیاد کردند و درختان این باغ فوا که شیرین و میوه های بسیار خوش مزه دادند ولی در آخر باز سمرگان جیفه خوار بر لاشهٔ آن افتادند و زبردستان دست تعدی بر زیر دستان گشودند و معنی کل راع مسئول عن رعیت را بخاطر نیاموردند که چرانندگان را از چرندگان باز پرسی است، باغبانان هیزم شکن و شبانان گرگ شدند و فراموش کردند که گوسفند از برای چوپان نیست بلکه چوپان برای خدمت اوست، دوانان و فرومایگان یعنی بد کرداران و خونخوران و بدسلالان و پست سرشتان را سرکار آوودند و بگناه و جنایت خودشان شريك کردند یعنی در استعمال ارادهٔ مطلقه و تصرف در مال و جان

و عرض خداوندان حقیقی خاک تعمیم روا داشتند ، و مقربان خود را نیز در استمتاع از محصول ایدی و زحمات برزگران و پیشه وران و نهب و سلب و تاراج و یغمای حاصل رنج سوداگران و بازارگانان باخویش انباز و مرخص فرمودند و مال مردم را با مردم خوردند ، باز رشته ظلم و بیداد را گرفتند و ستم و آزار را و پیشه ساختند در بلهوسی و تن پروری و شهوات پرستی منهمك گردیدند ، بام الخبائث دست زدند هر محمودیرا ایاسی لازم شد و هر درباریرا ابور نواسی ، معنی قول حکیم را نسنجیدند که گفت ، قلمزن نگهدار و شمشیر زن نه مطرب که مردی نیاید ز زلف ، نه مردیست دشمن در اسباب جنگ ، تو مدهوش ساقی و آواز چنگ ، از امور جمهور بمیگساری و باده خواری پرداختند و نقد استقلال را در آن باختند . تاریخ بما مینمایاند که هر وقت مستی اولی الامر باعث خرابیهای بزرگ گشته ، ریاست مکه و سدانت کعبه بیک خیک شرابی فروخته شد و از خزاعه بقریش گذشت و جلال الدین خوارزم شاه با آن دلاوری و چنگاوری و رشادت و مردانگی که عرصه را بر مغول تنگ کرده بود و در انجام چون بمستی افتاد کارش تباه شد بلی انما الدنیا طعام و شراب و ... رای فلسفی سرپرستان شد و از تأثیر تربیت ایشان بمقتضای الناس علی سلوک ملوکهم اخلاق عمومی نیز مختل گردید . ادباء چاپلوس و امراء خود ستای ، شعرای هرزه را رأی و گدای شدند ادبیات منحصر در تفنن و ترصیف و ترصیع و تجنیس و قلب و تصحیف القاب جابره گشت و علوم و معارف مخصوص بمنقول از بدیع و بیان و تشبیهات غلیظ و وحشیانه و اطناب و اغراق و غلو و مبالغه در اوصاف

مستبدین شد و کتب نصفش بتسجیع وقافیه پردازی در مناقب ظالمین رفت
صفات الوهیت را بر ایشان بستند وجل شانه را جلیل الشان ومنعم را
ولی النعم ولا یستل عما یفعل را غیر مسئول کردند و در تلفیق و تنمیق
کنایات واستعارات صرف اوقات نمودند و چیزی نا گفته و دری ناسفته در
عالم الفاظ و معانی نگذاشتند هرچه در عالم خلقت بود نیز از خدم و حشم
و دربان و پاسبان و متعلقات وی بر شمردند ، هر يك از سیارات را در دربارش
منصبی دادند و آسمان و زمین را از فرمانبرداران او خواندند و رعد و برق
را فراشان غضبش گرفتند ، خلاصه بازار حقیقت کاسد و عالم فاسد گردید
و بفساد وی عالم نیز فاسد شد و کرمان جوف خوار خود آندرخت کهن
سال یعنی ابناء خائن آنملت زیاد شدند و با اغراض خائنانه رخنه بر بنیاد
هستی آن انداختند و بهدم و تخریب شالوده وجود آن پرداختند ، در فراهم
آوردن اسباب زوال آن کوشیدند و در تعجیل اجل انقراض آن غیرتی بسزا
نمودند و از چیز بکه از دستشان بر میآمد دریغ نکردند ، دشمن را بخانه
خویش راه دادند و یوسف و طارا ببهائی بخش فروختند و بیگانگانرا بر
یگانگان چیره ساختند ، اگرچه گاهگاهی بندرت برخی مردمان دانا و
آگاه و علمای حقیقت بین و حکمای خیر خواه هم پیدا میشد ولی درین
دستگاههای مرکزی خلل يك جزء صغیر کافی تعویق کار و خرابی آنست
و بقانون منطقی نتیجه تابع اخس اجزاء است باری چون باغبانان
باز بتنبیه سیل و طوفان و تأدیب باد صرصر عبرت و از خونخواری و مردم
آزاری کناره نگرفتند و از تعدی بر ودایع خداوندی و تجاوز بر زیردستان

دست بر نداشتند و حکم عامرا مختص پنداشتند قانون صارم طبیعت را هم
 پیشکش و انعام و تهدید و اظهار حلوات و نخوت قابل مسامحه و عفو انگاشتند
 و بفحوای فاذا ارکبوا فی الفلک و عوالله مخلصین له الدین فلما
 الی البر اذاهم به یشرکون آلوده سر ببالش ناژ گذاشتند دفع شر بشر
 یا افسد بفساد واجب و ضرور گشت این بار هفت سیاره نحس جور و استبداد
 در مثلثة آتشی جمع آمد و آتش قهر قهار زبانه کشید و شراره باش گشت
 و این بدن مریض را فصادی لازم شد که آن خون فاسد را اخراج کند،
 آتشی سوزان و شعله ای افروزان از مغولستان زبانه کشید و بر باغ ایران
 افتاد حریق هولناک بوقوع پیوست و خشک و تر آتش گرفت، سد یا جوج
 و مأجوج بار خست و معنی من کل صرب ینسلون هویدا گشت آن واقعه
 از تأثیر آوازه و زفر درد مندان سیل برخاست و این بار از سیل سرشک
 ستمزدگان آتش پدید آمد در اندک مدتی امام آن باغرا بسوخت و
 توده خاکستر گردانید مردمان را قتل عام رعمارات را سرنگون و قراء و بلاد
 را ویران کرد و مضمون و قودها الناس و الجماره بظهور پیرست چهارده
 ملیون (۲۸ کرور) نفوس گرانبهای بشری را در آن گیر و دار روانه مأوای
 عدم ساخت آن دوحه معطر را ویران کرد و آن بساط را بهم زد آن مصداق
 نار حامیه و سقرها ویه چیزی جز اعجاز نخل خاویه نگذاشت و بیابان
 قفر و قاحل گردانید وقاع صمصف نمود آن مستان باده غرور نیز از خار
 سرخوشی بخواب نوشین ابدی منتقل شدند و آنان که این مزرعه راعقار
 مورونی و ملک طلق و آن رمه را گله شیرده و حلال گوشت خود میدانستند

مفلس شدند بساط عیششان زیر وزبر گشت و چون محفل مستان کوزه
و کاسه و ساغر و پیاله پریشان و قدح و پیمانه و صراحی و ایاغ ریخته و خم
و سبو شکسته گشت بزمهای سورمجالس سوک گردیدند ، سزا دهنده
جمله شرّ و خیر ظالمانرا بر ظالمان بگماشت و سکک مازندرانى بر شغال
پیشه مازندران مسلط نمود ، مکافات افتادگانرا که حقوقشان پایمال تفرعن
اشراف و حکام میشد از ایشان بگرفت و جزای اعمالشانرا دادند تهدید و
وعید الهی صادق آمد و کذا لك نجزي الظالمين مجری شد . این حریق
عظیم و نیران جحیم نه تنها باغ و طن ما را چنین بلقع و بابر کرد و کلهای علوم
و معارف و میوه های تمدن آنرا بتکرک عدوان ریخت بلکه تمام مشرق
زمین را گرفت و ازین تل هیزم بدان هیمة خشک گذشت و تا هرجا که
از شته بیداد خرکز و خشک بود ممتد گردید و تا بجائی که گیاهش بآب
داد گری سیراب نبود سرایت میکرد و جمله خاک آسیارا از خاور تا باختر
و از نسا (شمال) تا بتو (جنوب) بدوره تنزل و ناخر انداخت دودش
شعله منور تمدن آسیارا خاموش گردانید و چشمه های علوم وینا بیع
معارف را بخشکانید ، از یکطرف هم شراره اش از دیوار چین گذشت
و بفراترین خاور (شرق اقصی) رسید و آن کشور را نیز بر گرفت و آن
تمدن دست نخورده قدیم را هم ضایع کرد ولی کانون این آذر و کوره این
اخگر که چنگیز نام بود در وطن ما حمله آورد و نخستین بار سد از سمت
مارخنه دار شد و ایرانیان فهمیدند که انوراء الاکمه ماوراء ها و
صدمه وی از همه بیشتر بمرز و بوم و وطن نازنین و بدبخت ما رسید و گر

نه این سانحه مبداء تاریخ انحطاط شرقست که هنوز از هول و فزع آن در بیهوشی و از خستگی و فرسودگی در خواب گرانست. از همان ماه و روز گلهای تمدن آسیا آفت زده شد و گلبن ها بسوخت، لشکر خونخوار و سپاه جرار این چنگ تیز یعنی اعوان آن بلای سهم آگین و جانشکر که خود را آلت قهر قهار مینامید بر هر دار و دیاری که قدم نهادند بخون آشامی تسکین عطش نمودند، برخورد و کلان و پیر و برنا و مرد وزن رحمت نیاوردند بر بدند و دریدند و شکستند و بستند و سوختند و کینه دیرینه توختند (و این واقعه در اوایل قرن هفتم هجری اتفاق افتاد) مدتی دراز و روزگاری دیرباز آن باغ خراب با اطلال دارسه و رسوم عافیه و آثار خالیه و معالم بالیه عبرت هر بیننده و شنونده بود، اگر از جمله و علی ابصار هم غشاوة نمی بود که انجام جور و فرجام ظالم را مینمود و باعث لعنت مردم بر خائنین و مستبدین بود، آن قصر که بهرام در او جام گرفت آهو بچه کرد و شیر آرام گرفت بهرام که گور میگرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت کاخهای سرو قدان کنام ددان گشت و مکمن دلبران و شیرگیران و عرین شیران نشیمنگاه روباه صفتان گردید، آشیان عقاب ماوای بدوم و غراب شد، هنرمندان بمردند و بی هنران جای ایشان گرفتند. قریب سیصد سال آن کلمستان روح پرور از ظواهر حیات مجرد شد و قبرستان و حشت گشت، نه نسیمی وزید نه آبی رسید، نه خاری رست نه گلی، نه نهالی بلند شد نه سنبلی، نه زاغی بصدا در آمد نه بلبل، نور معارف خاموش شد و دیک

هنر و دانش از جوش اقتصاد، کالای صنایع بی خریدار و بازار ادبیات بیکار
 گردید؛ کواکب درخشان فضائل و عرفان در احتراق و بدر تابان فلسفه و
 حکمت در تحت الشعاع و محاق افتاد؛ کتب مجموعه در کتابخانه ها را
 بدجله شستند و آن نهر را نیز چون نهر هائی که از خون بیگناهان روان
 کرده بودند نیلگون نمودند گویا بمقتضای فلسفه عامیانه است که آتش را
 طالب آب و بالعکس دانند که در سیل اعراب آن قوم نامه خانهای ایرانی
 را آتش زده و گرمابه ها بدان نامه های دانش تافتند و در حریق
 مغول این گروه کتب را برود ها ریختند، آن ازهار گلزار ترقی را که
 نتایج زحمات و حاصل تجارب چندین هزار ساله بشری بود دست جهالت
 مشتی ابنای ناخلف آدم بیاد فنا داد و شیرازه آنها را گسیخت و اوراقش را که
 بر کهای گلهای مدنیت بود پاشیده و پراکنده و پایمال نمود و اگر تاریخ
 حقیقی و مبدء اصلی تنزل شرق و ترقی ممالك غرب را بخواهیم از همان
 دوره است چه که چراغهای تربیت و مشاعل معرفت در شرق منطفی گشتند
 و خاوریان در تاریکی جهالت ماندند؛ دود بداوت آن قوم وحشی آسمان
 مشرق را فرا گرفت و علوم عقلیه و حکمیه از میان رفت و درین اثنا
 ممالك مغرب که از هجمات اجانب مصون بودند بهدایت مشاعل فلسفه
 حسیه و حکمت مؤسس بر تجارب راه ترقی گرفتند و برابره فرنگ به
 طریق تمدن افتادند کم کم کار دانش و هنر در آنمלק بالا گرفت و روز
 بروز پیش رفت؛ اختراعی دیگر آورد و فنی فن آخر را مستلزم
 شد و حال آنکه اقلیم مشرق که مهد تمدن و دانش و منبع عیون معارف

بود عموماً و وطن ما ایران که مرکز معارف آسیا بود خصوصاً بواسطه اشتغال بمصائب خودشان و تاخت و تاز آن ملل وحشیه و هیجانات دوریه آن کوه آتش فشان که متصل آبادیها را ویران و خلك را زیر و زبر می نمود این مدت مدید را در دوره توقف و تأخر ماند و آنرا خبر از جائی نشد و سکنه آن از ممالك مجاوره بی اطلاع شدند و از اوضاع اصغاع شاسعه آگاه نگشتند زیرا چنانکه قبل نیز ذکر شد یکی از قواعد اساسیه نشوء تمدن این است که چون ملل متأخره و پست بیک قوم متمدنی روی آورده و غلبه کند و در ترکیب جسم هیئت اجتماعیه او داخل گردد آن ملت متمدن را از ترقی و صعود در معارج تمدن باز میگذارد و در حالت توقف نگاه میدارد بلکه اغلب رجعت قهقرائی میدهد تا عناصر جدید آن بتوانند بپایه تمدن و قوای مغلوبین برسند و تماماً متشابه القوی گشته باز سیر ترقی را از سر گیرند (فی المثل چنانکه يك كاسه آب سرد صفر درجه را بکاسه دیگر از آب گرم جوش كه روی آتش است ریخته و بآن مخلوط کنند که در آن صورت آب گرم نصف حرارت (کالوری) خود را کم میکند و همان کالوری صرف گرم کردن آب سرد میشود و جمله به پنجاه درجه حرارت رسیده و برگشته دوباره مشغول طی درجات فوق میگردد تا بعد جوش برسد) این بود که مشرق زمین بعد از این بلای ناگهظهور حادثه فجیع به خویشتن مشغول گشت و از همکنان و هماوردان میدان مسابقت غفلت نمود وقتی که پس از چند قرن دیده باز کرد و از خواب گران چشم گشود و بر اطراف نظر افکند حریف غربی را در مضمر سبقت

سوار اسب تیزرو تند دو آهنین یعنی راه آهن دید و خود را روی
 الاغ لنگت ، تو سن دشت پیمای رقیب پیکری دارد کوه آسا که بخار
 نفسش در هوا بلند و مرفوع است و شیهه اش از فرسنگی مسموع شہیق و
 زفیرش چون غریو دیو است و نعره شیر ، هزار مرد را در پشت بر میدارد
 و از دل کوههای مهیب و وسط بیابانهای مخوف میگذراند گامهای وسیع
 بر میدارد و راههای دور و دراز میپیماید صحرا های بیکران و بیغولاهای
 تاریکرا در می نوردد ، در ساعتی راه یکروزه شرقی را قطع و در روزی
 منازل یکماهه و را طی مینماید و چون در دریا نظر افکند ملاح غربی و
 ناخدای فرنگی را سوار قلعه آهنین یافت که نهنگ آسا دریا نوردی مینماید
 و خویش را در کروی موروئی هزار ساله سکان سفاین روی زمین را در
 دست کشتیبان اروپائی دید و همچنین در هر ماده از مواد علوم معاش و هر
 رشته از کارهای دانش رفیق را بهر احوال عظیمه از خود پیشقدم و در هر
 فصلی از فصول هنر وهربابی از ابواب صنعت ویرا اوستاد یافت که اگر
 تفصیل همه را بر شماریم مثنوی هفتاد من کاغذ و دل از یاد این فرق عظیم
 خونین شود ، درین صورت چون ازین طول زمان کانون عزم و همت
 و غیرت و حمیت و شعله رقابت و علو طبع وی هم خاموش شده بود و از
 آنان نبود که در دنیا محال نداند و هر چیز را با عزم و اقدام مجذانه ممکن
 پندارد و صعبهارا سهل انگارد دیگر مسابقه را با این وضع مستحیل دانست
 و خراج را عاجز از جولان در میدان آن سمند خوشخرام دید پاهارا دراز
 کرد و دهن را با آسمان باز کار را قضا و قدر حواله فرمود و به فن یدرک

الظالع شاء والضلیع حکم نمودنشست باز مشغول چرت و پینکی شیرین خود شد و بزیاد مانده و فضلات ایشان از لوازم معیشت قانع گشت و متملقین و چاپلوسان نیز بخوش زبانی و هرزه درائی تسلی ها درست کردند که چه غم زبی کلهی آسمان کلاه من است، ضرری ندارد ما راحت باشیم و آسوده نشینیم همه ما یحتاج حیات را در اقلیم دیگر درست کرده و حاضرش را بیاورند این از شرافت ما است خرکار میکند اسب میخورد (ای بابا مردی هم مردی جانت سلامت باشد) باری سخن دراز رفت و از سلسله تاریخ خارج شد ولی چون جان مطلب در همین جا بود و مبداء تأخر امروزی از همانوقت و علل اصلیه و اسباب معدده اوضاع کنونی را در آن دوره باید تفحص نمود این بود که قدری تطویل دادیم و در نقل حکایت به تفصیل رفتیم زیرا که چگونه که اطباء حاذق برای تشخیص صحیح امراض بسر گذشت و سوابق احوال مرضی گوش داده و در مبداء علت غور میکنند و چنان پزشکان دردهای ملکی و اطباء عمرانی نیز برای تحقیق علل و اسقام اجتماعی اغلب داستان دیرین آنرا میشوند و در تعیین مبداء تنزل و انحطاط يك هیئت اجتماعی تاریخرا پیشنهاد تحقیقات علمی خود مینمایند و سرگذشت بی کم و بیش آنرا از دهان راستگوی (فنکراف) تواریخ استماع مینمایند که جمله وقایع ایام و سوانح شهر و اعوام را کلمه بکلمه و حرف بحرف در صندوق سینه خود حفظ نموده و در هر آن به تکرار و نقل آن در همه جا و هر انجمن با کمال وضوح حاضر است و کوك نمودن ماشین آن همین است که محفظه کتابشرا پیش نظر باز نمایند و بواسطه همین فنکراف قرون

خالیه را در محکمه تمیز استنطاق میکنند، باری چون بسلسله متقطعه خویش
 رجوع کنیم ورشته تاریخرا تعقیب نماییم می بینیم که در عرض آن سیصد
 سال بعد از آن سانحه کبری و مصیبت عظمی آن آتش فشان در ایران سرگرم
 آتشباری ماند و هر چند گاهی که اندکی سکونت میدنیرفت و از جوش
 و خروش می افتاد و در ساحت این ملک کم کم میخواست گل و گیاهی سرزند
 و پدید آید باز یکباره بنای هیجان و غرش و شراره پاشی میگذاشت و دهانه
 دوزخیش را باز کرده و حمیم و غساق برفرق مردم می بیخت و حجارة من
 سجیل می بارید چنانکه در یک آتش افشانی بعد از چهل سال از تاریخ ظهور
 این (ولکان) خلافت اسلامی را در خبر کان گذاشت و مقرض نمود و
 بغداد را که مرکز تمدن اسلامی بود خراب کرد خلاصه شوکت اسلام
 و دارالسلام را محو و نابود گردانید و شعله ای باسم هلاکو نفوس بیحدیرا
 هلاک ساخت و در یک آتش فشانی دیگر که از جای دیگر دهن باز و به
 خرابی آغاز کرد و تنوره دیگر باسم تیمور از ترکستان گشوده و سرازیر
 شد و خرمن هستی را آتش زد، هر چه بقیه از آثار عمران مانده بود
 برانداخت و اهالی بلاد معموره را از شمشیر گذرانید و باتیغ تیز چون
 برگ خزان بریخت بر هر شاخ و نهالی هم که رسته بود خاکستر بیخت و
 از بیخ در آورد از کله ها منار برافراشت و از کشته ها پشته ها انباشت همانا
 برعکس آنچه متملقین عصرش میگفتند که شاد للعادل مناراً باید در
 باره وی گفت که شاد للقتل مناراً، این بود که در این دوره مصائب فضل
 و هنر در مملکت ما رواجی نداشت و حکمت و فلسفه نیز که اساس ترقی

و منشاء حیات ملل و قوت و قدرت و مکنّت و رفعتست از میان بکلی رفت و بجایش علوم قشریه و لفظیه یعنی منقول تعمیم یافت و اهمیت پیدا کرد تمام سواهب عقلیه مردم صرف لفاظی و عبارت پردازی و ضمه و فتحه شد و افکار عالیّه بواسطه جهالت متنفذین مدفون اسماء و افعال گشت جمیع قوای ذهنیه و تتبعات و ابحاث در توسعه مباحث الفاظ بهدر رفت و علمی جز معارف ادبیه که در نمو مدارك عقلیه و ترقی مشاعر و پیشرفت و قوت ملل تأثیری ندارد باقی نماید بر متون شروح نوشتند و بر شروح حاشیه ها بستند از معانی غافل نشستند به شرح و تفسیر و حل و تعبیر و جوه قرائت عبارات و جمل همت گماشتند و بلا مبالغه در اعراب بسم الله هزار وجه ذکر و اختراع کردند و سلالهای گرانبهای زندگانی و اوقات پر قیمت خود را در نحو و صرف و اعلال و معانی بیان و بدیع و عروض و شعر و قافیه و روی و مباحث الفاظ و لغت و غیره و غیره استهلاک کردند و کتب علمی عقلی را که واسطه ارتقاء و غلبه و تسلط و نفوذ است نجس دانستند و چوق مغولان تطهیرش را بآب انهار واجب شمردند علم و صنعت مهجور شد و رواق جهل معمور روح تفوق و سبقت و سر تقدم که استفاده از زحمات فرزندانگاست بهرفت و این همه نبود مگر از نتایج این قانون قویم و سنت مستقیم و قاعده بلا تخلف که آداب و علم و دین و زبان و عادات و شوکت و عزّت و رفاه و سعادت جمله بسته با استقلالست و بی آن نعمت هیچ شعبه از خصائص اجتماعیه برای ملت باقی نماند، این آیه ذهبیه و این قضیه کلیه استثنائی ندارد و تأثیر غلبه را در هر چیز بهیچ وجهی نمیتوان منکر شد اگرچه در آن موارد که تمدن

مغلوبین از غالبین بیشتر باشد تأثیر مرکز غالبین را مجبور به تجنس و قلب ماهیت میکند و کوره گرم آن عناصر اجنبیه را ذوب و حل کرده و باهیئت اجتماعی آمیخته می نماید چنانکه مرکز کشورها تازیرا پارسی و مغول را ایرانی کرد و مغولها ناچار رسوم و آداب مدنی و مذهب و زبان ما را قبول نمودند ولی باز چنانکه معلوم شد از رسوم و عادات و زبان و کیش آنان ملت ایران کمتر متأثر و بهره دار نشدند و درین آمیزش رنگ طبیعی اینان را بسیار تغییر دادند و در هر خصوصی اثری باقی گذاشتند پس معاذالله از آنکه ملت غالب در تمدن و انسانیت و علم و صنعت بالا تر از ملت مغلوب باشد؛ باری چون آن نار موصدة و سعیر موقدة جمله خشک و تر این خاکرا بسوزانید و چیزی سوختنی نگذاشت و هیمة افروختنی که باعث دوام اشتعال آن باشد نرسید و آبادی ها تمام شد بموجب النار تأکل نفسها ان لم تجد مأأکله کم کم رو بضعف و خاموشی گذاشت و کارش بآخر رسید و انقسام پیدا شد و از اتصال و اتحاد افتاد و بجمرات متفرق گردید قوت خود را غائب کرد و آن جذوات هم اندک اندک منطفی شدند و چون ایدی سبا پراکنده گشتند و مدت عقاب برای تکفیر سیئات سلف منقضی شد و زمانی قلیل هم این اراضی چون نوم طبیعی زمستان برای رفع خستگی بخواب رفت و در سبات گذرانید یعنی جزء ملوک الطوائف و قایع قابل ذکر در نطع آن بظهور نیامد تا در اوائل مائه دهم هجری و تحویل و انقلاب قرن بیاز آهسته آهسته نوبهاری در ایران آغاز نمود و نسیم زندگانی دمید جسته جسته تخمهایی

که در سینه این خاک پروریده شده بود از آن سر بدر آوردند و رفته رفته نهالی رست و قد راست کرد اهالی فلک زده گل و سبزه ای در باغ و چمن خود تماشا کردند و روی آسایش و راحتی دیدند ، آنچه از جو رو جفا در استیلا ی مغول کشیده بودند فراموش کردند اعصار قدیمه عزتشان را بخاطر آوردند و از آن دوره سعادت و خوشبختی و شیرین کامی و خوشوقتی و آن عهد خرمی و فرخی که در اوان استقلال داشتند یاد کردند ، جنبشی نمودند و کوششی بخرج دادند مرز و بوم را از خار پاک ساختند آن نونهال جوان بخت (که صفوی خوانده میشد) در اندک وقتی از تاثیر آب عدل و داد ترقی زیاد کرد و بر عرض و طول اصلی باغ سایه افکن گشت و بر های شیرین آورد ، روز بروز اعتلا نمود و کارش بالا گرفت در اوان جوانیش چون درختان کهن سال شاخ و برگ بر آسیای غربی پهن کرد لکن باز به قانون و سیردولی که اساسشان بر قاعده مشورت و حکومت منتظمه مشید و متین نیست و بفحوا ی سنة الله الی قد خلت من قبل بدست تخریب باغبانان و اغراض خائنین رو بانحطاط گذاشت و شاخها کج شدند و ننک و رسوائی بار آوردند زمام کار بدست مشتی ابلهان و بیخردان و گروهی خائنان و منفعت پرستان افتاد که کردند آنچه کردند و پس از دو یست سال آسودگی نسبی باز بنای نهب و سلب عباد و جور و بیداد نهادند و بییقانونی و یغماگری و تعدی بر جان و مال ابنای وطن و خداوندان کشور یعنی سکنه و رعایا آغاز نمودند و بار دیگر وطن را معرض مصائب و نتائج اعمال خویش کردند و نتیجه اهمال و تکاهل و غفلت و مظالم آنان آن شد که مشتی افغان تیشه بر

ریشه آن درخت زدند و از پای در آوردند باز استقلال از دسترفت و وطن در دست دشمن ماند محشری عظیم برپا شد ورستا خیز برخاست باز قتل عام و تاخت و تاز بکار افتاد، ارّه خونریزی برشاخهای آن گذاشتند و پیگر نازنین آنرا صدچاک و پاره پاره نمودند، و تقریباً يك ملیون نفوس محترمه چون موران زیر پای آن جلادان پایمال و تلف شدند و باز خانه ما لانه مار و کژدم گشت و از دست دژخیمان افغان ناله و افغان با آسمان رسید و روزگار ایندرخت عزیز هم که اولین دوره استقلال و آسایش پس از سیل اعرابش میتوان خواند بدینگونه سپری شد و بانقراض رسید و خدنگ آه دلدوز بیچارگان بآماج خورد و شهریار جهان که آفریدگان خود را بدین سرپرستان بودیعت سپرده و ایشانرا صاحب تاج و تخت کرده بود چون بامانتش خیانت کردند غضبش را برایشان نازل کرد و سزای ظلم و جزای جور را داد فکلاً اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیه حاصباً ومنهم من اخذته الصيحة ومنهم من خسفنا به الارض ومنهم من اغرقنا وما كان الله ليظلمهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون و باید دانست که اگر چنانچه در فلسفه تاریخ غور کنیم و از اسباب موجب بر صعود و انحطاط و انقراض بحث نمائیم در همین تاریخ سلطنت صفوی نقاط خفیه بسیار و مطالب بیشمار است که بآشکاری علل تنزل و فنا و زوال آنرا مینماید که خرابی کار از کجا بوده و کرم ریشه خوار این درخت و امراض باطنی آن که باعث پوسیدن آن شدند از چه بود یعنی در هر يك از دول صغیره و کبیره و هر کدام از عائلات سلطنتی هم بتفصیل دوره های ظهور و ترقی و

وقوف و انحطاط با اسباب هريك ازین دوره ها موجود است و بمباراة آخری
 در هريك ازین درختها عنفوان نونهالی و جوانی و پیری و امراض هوجبه
 برهلاک آن بوده ولی چون مقصود اصلی تحقیق احوال کنونی است از
 دیگر اعصار سابقه سرعت میگردیم و برای تحقیق منشاء و تشخیص جرایم
 و تخمهای امراض کنونی نظری افکنده و تعقیب میکنیم. زمانی آن مملع در
 مزرعه وطن ما ماند و تخم گذاشت و از خرابی چیزی فرو گذار نکرد
 تا عاقبت طبعی حاذق که نادره دوران بود پدید آمد و با همت و عزم و
 تدبیر صائب اینخاکرا با زحمات زیاد مصفی کرد و از بیگانگان پرداخت
 در اندک زمانی این زمین را اصلاح نمود و وسعت داد و باوج اعتلا و شکوه
 و فربهی نهایت رسانید و این تن خسته و ضعیف را که از خونریزی فسادان
 بفقر الدم مبتلا شده بود با جوهر فولاد معالجه نمود که خود روزگار حیات
 آن خارقه زمان دوره ایست مخصوص برای ایران و دولتی است جداگانه
 از تکون تا زوال که در تفصیل اعمالش کتابها ساخته و پرداخته اند ولی
 چون ما باول و آخرش در یکلمحه نظر میافکنیم میگوییم، خوش درخشید
 ولی دولت مستعجل بود، چه فایده که عاقبت کار چون اول خراب و
 يعود کما بدأ صادق شد طیب زندگی بخش مسیحادم خود علیل گشت
 و ملت عزیز ذلیل، ریشه کن ظلم و بیداد خود با تیشه استبداد ریشه
 مظلومین بکنند و شبان گرگ را از خود گرگ کله گشت، گوسفند را از چنگ
 گرگان رهانید و خویش کارد بر حلقش مالید. سینآت حکم مطلق و اراده
 بیحد و آشکار شد و نتایج بی اساسی هویدا گردید و تمام علت اصلی و منشاء

فساد امور جهاننداری مشرق زمین همین است که سیاست يك مملکتی با اراده جزئیة شخصی اداره میشود و ترقی و تنزل کشوری بسته بافکار فردیست سیاست را با معده مناسبت موجود است يك غذای ثقیلی باعث ظهور جنگ عظیم یا قتل عمیم گردد و يك خواب راحتی موجب صلح بی مناسبتی محل بر شرف و استقلال بتعبیر يك رؤیا شهری را خراب میکنند و بدجالی يك اخترشناسی تخت را خالی حیات ملیونها نفوس بشری چون دانه ایست در میان دواب چون سنگ آسیای وی که وجود آن همه ارواح بسته به سکون آنهاست و يك جزئی حرکت آنها از دفتر هستی طی و محو میشوند اموال و محصول زحمات مردم که بکد یمین و عرق جبین میاندوزند از رشته موئی آویخته و آن رشته نیز بهیچ گسیخته میگردد و نه درین مملکت هم ملوک عاقل و با تدبیر ظهور کرده وجد و جهد خود را در اصلاح امور بذل نموده ولی بدبختانه چون اساس حکومت را روی قانون اساسی و تشکیلات علمی نگذاشتند تمام خوشبختی منحصر بعهد او شد و جمله افکار عالیه و ترقیات مملکت با خودش مدفون گشت و چون کافلی برای ادامه عدل و اصلاح بنا ننهادند آنچه را که پدران آباد و بنا نمودند پسران نا خلف ویران و تلف ساختند و هر چند اسلاف در تعبیر زحمت کشیده ورنج بردند اخلاف در اتلاف کوشیدند، هر چه نیاگان و گذشتگان از بیت المال ملت به بنا صرف کردند همانقدر هم فرزندان بفعله خرج نمودند و بنیادیرا که آنان ساختند اینان برانداختند و تقدیرا که ایشان اندوختند اینان باختند و بله و لعب پرداختند این بود که هر چراغیرا که مؤسس

دولتی بلرنج بیشمار بر افروخت و فانوسی بر دور آن نگذاشت با چراغ
 حیاتش در یکجا خاموش گشت و هر تخمیرا که کاشت و باغی بیاراست و
 دیواری بر پیرامن آن نیفراشت تا خودش زنده بود و از مرغ و مور محافظت
 میکرد سرسبز بود و چون خویش بدرود جهان میگفت آن باغ نیز پیریشان
 میکردید لهذا دولت افشاری وزندی که بعد از صفوی در ساحت این
 ملك ظهور کردند بزودی با وفات مؤسسين خود منقرض شدند و باز
 هرج و مرج زیاد در عرصه ایران پیدا گشت تا در اوایل قرن سیزدهم هجری
 دولتی جدید در ایران متولد شد که بعد از اغتشاشات زیاد باز سروسامانی
 برای کار این کشور داد و اقسام مملکت را زیر یک لواء جمع کرد و باز این
 دولت صاحب اسم و رسمی در دفتر دول گشت، وسعت ممالك را بحدود طبیعی
 رسانید که هنوز نیز اساسش برقرار و سلسله اش پایدار است و اگر چه
 این جوان رعنا در اندك وقتی نیرومند گشته و با بازوی روئین و پنجه
 آهنین زمام توسن چموش ملك را گرفته و شملش را جمع نمود و انقلاب
 و هرج و مرج را سامان داد کشور را از سرکشان مصفی کرد و بنای سلطنت
 را روی شالوده ای گذاشت ولی بدبختانه تولد این جوان جوانبخت در
 زمان بدی و روزگار نامواقی شد یعنی با امراض مزمنه ارنیه و اخلاط
 فاسده بابدنی علیل که از بی مبالاتی اسلاف و عدم رعایت گذشتگان قواعد
 حفظ صحت را کم کم امراض عاصیه صعب العلاج در بدن ایشان مزمن
 گشته و بورانت منتقل شده بود بعرصه وجود قدم نهاد، در عصریکه از تأثیر
 نزاعهای داخلی و اشتغالات ملکی و تربیت مغرضین ملت در جهل مطبقی

میزبست و از اوضاع عالم و احوال امم خبری نداشت علم و صنعت از میان رفته و جز مضاربه زید و عمر چیزی نمانده افکار و عقول مصروف اختلافات مذهبی و نفاق ملی گشته، ضمائر مردم آلت سیاست متنفذین شده و هر بیخردی گروهی را دست آموز نموده و معنی کل منهم آخذ بغصن اینما مال مال معه صادق گردیده و از علوم معاش و معارف دنیا بکلی غافل شده اند و مصداق اولئك كالانعام بل هم اضل آمده اند، رؤسای روحانی نیز که عقول مردم بیچاره در قبضه تسخیرشان است و جمله اعمال و افعال خالایق مرهون کلمه ایشان، دربان قلوبند و حکام و جدان ملت را از راه ترقی و صراط مستقیم باز گذاشته لفظ عام علم را تخصیص نموده و او بالصیغین را فراموش ساخته اند در این حال معلومست که افلاطون نیز اصلاح این بدن علیل نتواند و ارسطو نیز عاجز ماند دم مسیحا خواهد یا عزم نادرشاه همت پطر کبیر یا غیرت خارق العاده میکادو که این فسادها را بصلاح مبدل سازد از آنطرف هم چیزیکه کار را از همه بیشتر مشکل نموده و مزید بر علت شده این بود که درین مدت که مشرق زمین باغتشاشات داخلی مشغول شده و از راه مانده بود دنیا بسبب کشفیات حدیثه و ترقیات علوم و اصطناع آلات مدهشه ترقی فوق العاده کرده و شکلی دیگر گرفته و مرکز تمدن و پایه عمران قدری بل خیلی بالا تر رفته و قصب السبق مجد و سیادت و عزت فرسنگها دور تر مرکوز شده که با هر اسبی بدان نتوان رسید اختراعات علمیة جدیده کمان و تیر دلدوز را به توپ کروپ و مکسیم و مترالیوز و تفک هوائی را به تفنگ آتشی والاغ و اسب را براه آهن و

کرجی را بکشتی بخاری تبدیل کرده و فکر تیز آدمی کلرها را از دست
 عاجز انسانی گرفته و بآلات جسیمة آهنین و چرخهای دیو پیکر سپرده
 بخار و الکتریک (کهربائی) که مخلوق هوش بشرند در عالم کون حاکم
 مسلط شده اند و اوضاع جهانی بکلی دگرگون گشته و رنگی دیگر گرفته
 عرصه گیتی و نطع وجود میدان تنافس و کشمکش و تازش و بلزش و حرکت
 و ولولۀ غریبی شده دخول درین میدان اسلحه جدیدۀ علوم میخواید و معارف تازه
 دنیا و گرنه مرد پیلتن چون مورزیر پای سواران پایمال گردد و در میلنه
 محو می شود (کاره ربز نیست خرمن کوفتن گاونر میباید و مرد کهن)
 پای میخواید که بدود و چهار دست که کلاه خود را در سر نگاه دارد و
 بد بختانه بسبب خواب نوشین با مداد رحیل مشرق زمین که پس از
 استیلای مغول در سبات عمیق و اغما و بهت افتاده بود مواقع عمده این عرصه
 را مغربیان مشغول کردند و زمام این سمند را براهنمائی سوّاس و هدایت
 فلاسفه ایشان بدست گرفتند و معنی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه
 را پیشرو خود ساختند و از غفلت خاوریان استفاده کامل نمودند و معلوم
 است که چون دو دشمن بی سلاح که به شدت مشغول جنگند ییک
 محلی که در آنجا سلاح است روی آورند و بدون درین مسابقه هریک از ایشان
 که اول بدان جای رسید و بدان سلاح قابض شد کار عقب مانده تباه است
 و تمام ناچار یا باید سپر اندازد یا زود سلاحی پیدا بکند و دست و پائی نماید
 یا فی المثل دو تشنه در یک صحرا که از دور یک جرعه آبی بینند و روبسوی
 آن بتازند که معلوم است السابقون السابقون همین است و ضعیف ملل در میدان

مسابقه حیات و عزت و تنافس در غلبه و برتری و عرصه تنازع بقاء که
الحکم لمن غلب صادق است و الغالب قاهر ظاهر هر که را سلاح علم است
بر اعزل و دست خالی بتلزد و او را از پای براند از دهر کدام بآب جاودانی معارف
زودتر رسید از ظلمات جهالت ره بدر برد و دیگری در طلسم تعصب اعمی
بماند این بود که وطن ما نیز و قتیکه در این قرن اخیر پس از تأسیس
سلطنت قاجاریه که پس از حادثه مغول دومین دوره آسایش و استقلال
درست ایرانست اندکی از کشمکش خلاص شد و کمی به حل آمد از هجوم
نوبه های غشی فرصتی یافت و افاق حاصل شد دیده بر این جهان باز کرد و
بر فقای قدیم و هم بزمان یارقبا و حریفان و هم رزمان خود نگاه کرد دید
عجب عالمی است رفیقان در بزم عیش ویرا مست کرده و انداخته و خود
هشیار مانده و بدر رفته اند و آنگاه خبر یافته که آفتاب بر کتفش تافته در
میدان سباق ایشان بجای و مصلی شده اند و این از لطیم و سکیت هم پس تر
افتاده حریفان چون شاه و وزیر سوار فیل و اسب گشته و قلعه را متصرف
گردیده اند و این پیاده مانده و مات شده هم مکتبان که در دبستان همصنف
و همدرس وی بودند بلکه او از ایشان بیشتر ساعی و تیزهوش و پیش قدم
بود جزو عم عشق را ختم کرده اند و وی چون مجنون عامری در سوره
واللیل مانده آنان دفتر دانائرا تمام کرده و شهادت نامه اوستادی گرفته اند
و هفتاد شهر معارف و هفت اقلیم دانش را گشته و نور دیده اند و این هنوز در
خم يك كوچه مانده درینصورت معلوم است که با اینهمه مشکلات
موروثی و امراض مزمنه و قتیکه این دولت جدید قدم بعرصه شهود گذاشت

و تأسیس یافت و این ملت بحیب را لم شعث نمود اسقام حاصلة این ملك
 كه همه از متولدات (مكروب) جهالت اند رفع نكردید و مریض ها
 بهمان حالت ماند بلکه هر روز قوت رقیبان بر ضعف او میافزود و ترقی دنیا
 از امید و جسارت وی میكاست باز در همان سبات افتاد و دیده بر هم نهاد
 و روز بروز مرض رو با شتداد گذاشت هر ساعتی فاصله وی از همراهان
 فرسنگها زیاد میشود و مسافتی از قافله دور می افتد زیرا آنان رو بسر منزل
 مقصود با راه آهن میتازند و این در بستر گسالت افتاده و پرستاران وی
 نیز در علاج و چاره جوئی او نكوشیدند و در مداوات وی با ادویه بره الساعه
 علوم همت نكردند مرض مشخص و دوا معین چیزی جز اقدام و بیغرضی
 نمیخواست كه بدرمان درد مبادرت نمایند كه آنرا هم در اینهمه مدت
 بواسطه اغراض شخصیه و استفاده ای كه از مرض وی داشتند و خود را مباشرین
 املاك و اموال وی ساخته بودند نكردند نفع شخصی را بر عزت و خیر
 عموم مقدم گرفتند و این بیمار در تب و تاب و اضطراب بماند و كم كم بعضی
 از اعضایش بكلی از كار افتاده و آفتزده گشت ملت در ورطه دلت و فقر و
 مسكنت افتاد و كشور در پریشانی و سفالت سخنان دلسوزان و نصایح و
 راهنمایی ایشان بخرج پرستاران نرفت و مقبول نیافتاد گاهی آغار تلوا سه
 و قلقی در آن مشهود میگشت و هجوم نوبه ای ظاهر و زمانی در بهت مطلق
 و جهود میكنرانید و دشمنان بشادی در آن مینگریستند و دوستان دانا
 بزاری میگریستند تا در اوایل ثلث اخیر قرن ماضی بهمت یکی از پرستاران
 بیغرض انقلاب فوق العاده ای در احوال این دردمند بظهور آمد و آهسته

جنبشی نمود و چشم گشود اندکی بخویش آمد و آلامش تسکین گرفت
 و نزدیک شد که این محبوب عزیز پیاپی بر خیزد و در دل دوستان امیدی
 برانگیزد نهضتی بحصول آید و نقاهتی هویدا گردد رفته رفته میخواست
 که با ادویه علوم و پرهیز نظام و قانون قوتی بگیرد و در جزو احواء و اصحاء
 داخل شود با همکنان براه بیافتد و بهما و ردان برسد آب رفته بجوی
 آید و سمنند ترقی به تکاپوی که بناگاه از تأثیر باد های مخالف یکمرتبه
 آن چراغ خاموش شد و از کثرت خوارها آن یگانه گل هم افسرده گشت
 باز یکمرتبه این کودک تازه پای گرفته از بالای نردبان افناد و کارها بسبک
 اولی برگشت مرض خطیر گشت و علاج ناپذیر زیرا خود کامان بیالین
 پرستاری نشستند و راه چاره را بستند بکامرانی خویش پرداختند و نهب
 و سلب را بکار انداختند آتش جور و بیداد افروختند و از ظلم و ستم دینار
 و درم اندوختند بجاه و جلال بیمعنی دل خوش ساختند و بشماره اسب
 و استر و قطار نو کر و قطار شکم بهمدیگر بالیدند و بنای افاده گذاشتند
 القاب طویله بر خود بستند و افعال التفضیل جمیع افعال شدند کبر و خود
 بینیشان از جباریه گذشت و تابع از متبوع پیشتر افتاد هنگام رفتار با
 غاشیه زرین از پیش و صدای کفش از عقب با زبان حال میگفتند ای زمین
 بر قامت رعنا نگر زیر پای کیستی بالانگر افوق العرش یوضع لی مهاد
 ام الجوزاء تحت یدی و ساد خون زیر دستانرا مکیدن گرفتند و رعیت
 را چاییدن هر یک که سر کار آمد باصلاح کار و علاج آن بیمار و تعمیر
 دیار همت نگماشت بلکه بر پر کردن کیسه خود سعی کرد و گنجینه را

از مال برزگران و بازار گنان و اندوخته سوداگران و پيله و ران انباشت
بصره را خراب و بغداد را آباد ساخت ملك را بميان گذاشتند و هر يك
حصه‌ای برداشتند هرجائی را بكسی باجاره دادند و او را فعال ما یرید
كرده و بر مال و جان اهالی مسلط ساختند دیگر شرح این قصه توضیح
واضح است و تحصیل حاصل آنجا که عیان است چه حاجت بیان . خلاصه
تعدیات و مظالم از حد گذشت و اندازات طبیعی ظاهر گشت بلی چیزیکه
مقصود از این همه مقدمه طولانی بود این است که پس از آن هنگام گاه گاهی باز
این مریض ما در بعضی ادوار دیده باز کرده و آثار حیاتی اظهار نموده و کمترین
زمانی اندك افاقتی در وی ظهور کرده و یکی از پرستاران خواسته در جزو بیست
و نهم مختصر اهتمامی در باره وی بنماید یا تظاهر کرده و خواسته خود را
چنان بنماید و آبی بر سینه مریض باشد و بدینجهت وی نیز نظری باز نموده
لهذا دوستان کم خبرت نیز از هرجائی هلهله شادی بر آورده اند و ولوله سرور
بلند کرده اند طبل خرمی کوفته اند که دیگر کار بكام و می در جام شد
اصلاحات تمام و امور بروفق مرام و از تعصب و تخرب (شوینسم) چیزی
هم بر اصل بیافزودند و جزئی را کلی قلم دادند متملقین نیز شرحها بستند
و داستانها سرودند چامه‌ها ساختند و چکامه‌ها بافتند عوض تشبیهات قدیمه
اصطلاحات جدیده بکار بردند و بجای افلاطون و ارسطو و سقراط و بوذرجمهر
(بزرگمهر) غاليله و نیوتون و داروین و بسمارك را گذاشتند که الحق
بطر کبیر بگردش نمیرسد و ناپلیون از تدبیراتش انگشت بر دهان ماند (بیت)
از سیاستش در تحت الشعاع افتاده و نام (تیرس) از دنیا محو شد و هکذا

غافل از آنکه این همه نمایشهای ظاهری سرابی است که یظنه الظمان ماء و ذره ای اصلاحات نشده و گاهی این بیمار رو بسوی صحت برداشته ظلم کشور را سر تا سر از کران تا کران گرفته و مصداق **ظهر الفساد فی البر والبحر** آمده حدود مرعی نیست و احکام موقوف بمیل حکام بلزار رشوت رایج و مردم در سختی و تنگی و کارها پریشان و درهم چون موی زنگی در این صورت معلوم است که با این طفره و دست نگاهداری و با آن بطالت و سیر سلحفاه کار درست نمیشود و سیل از تپه میگذرد مریض شفا نیابد و علیل تندرست نگردد دستی لازم است چون اهرم ارشمیدس و عزمی چون عزم میگذارد و مو تسوهیته و که ملت را از خاکستر کرم برداشته و بیستر نرم نهد و بر مسند عزت نشاند و در جرگه ملل حیه داخل کند شب و روز با شتاب هر چه تمامتر بکار پردازد و دست و پائی بنماید و تا وقت فوت نشده و فرصت از دست نرفته تك و یومی کند و خود را بقافله برساند با سبی تیز رو تر از اسب ایشان سوار شود و بدون استراحت لا یتقطع براند تا این فاصله هولناك را قطع و ورطه عظیم را طی نموده و جستن کنی کند تا تلافی بطالت ایام گذشته را بعمل آورد و با اقران دست بدست بدهد و دوش به دوش برود و گر نه بالیت ولعل و مماطله و تعلل کار از کار میگذرد و نتیجه صغری و کبرای پیش و مقدمات گذشته حاصل میگردد و کیفر صغائر و کبائر مرتکبه بوقوع پیوندد و با این استخاره و تأخیر و ساعت نیک دیدن و فلک کشودن و این بطالت و درنگ و پای لنگ بگرد کاروان نتوان رسید چنانکه یکی از مرضای بیمارستان مشرق زمین که با ملهم بستر و همدم چرت بود

در همان زمان که مریض ما اندکی بحال آمد او نیز بمقام معالجه خویش
 بر آمد اما باهمتی فوق العاده روز بروز دوی برء الساعه علوم را استعمال
 نمود تا بکلی بهبودی یافت و جوان دلیر شیر افکنی شد که اکنون بدست
 قضا پشت دست میزند او بمطلبها رسید و ما هنوز آواره ایم غرض آنکه
 اگر چند روزی خود پرستی را کنار گذاشته وبا اقدامی مجدانه در اصلاح
 امور کوشیده نشود وبالعلاج حقیقی و قطعی و چاره یگانه که بعقیده ما دو
 چیز است و بس : تأسیس حکومت منتظمه وعادله با عین اصول

اداره فرنگی و وضع قانون و اجرای عدل و داد برای دولت و تعمیم
 معارف و تشیید مدارس در میان ملت رجوع نکنند دیگر فرصت
 زایل می شود و وقت دست و پا کردن نماند نتایج ظلم آشکار گردد و در
 توبه بسته پشیمانی سودی ندهد ونوشدار وی پس از مرگ فایده نبخشد
 و مریض عزیز و نازنین و محبوب تر از جان شیرین ما نیز خدای نخواسته
 عمرش را بدیگران میدهد ومعاذالله نفس آخرین و دم واپسین خود رامیکشد
 کار از دست میرود وتیر از شصت یعنی از عواقب وخیمه ظلم این بار قمر قهار
 از آب و آتش و باد گذشته از خاک ظهور مینماید ومصدق اذا زلزلت الارض
 زلزالها بحصول آید رجفه شدید بوقوع پیوندد و زمین را دکا دکا سازد
 خسف ارض بظهور رسد و عالی را سافل گرداند عزت و سعادت و حیات
 ملی یعنی روح استقلال زایل گردد و قیاسی با بلایای نازله پیش قبول نمیکند
 و ایندفعه خاک از دست میرود مرز و بوم از دست بومیان خارج شود و
 موت ابدی حاصل گردد و از همه بدتر آنکه چون سفر آخرت بازگشتی
 ندارد ولا یقوم لها قائمه در حق آن صادق آید و بر خلاف افکار بعضی

متفلسفین عصر ما که کوره تنور ایرانرا نسبت خاصیت خدا دادی و قوت ماوراء الطبیعه میدهند که هر چه را که در آن افتد حل و مزج میکند و استحاله و قلب مینماید و فرقی بین انواع ملل غالبه نمیکذارند ملت نیز محو و مستهلك میشود و قلب جنسیت میگردد و بصبغه آنان مسبوق میشود چنانکه (غولوا) هابه (فرانگ) و (کلت) هابه (سکسون) تحول یافته و منقلب شدند و عجب اینست که بعضی از آقایان که چون فلاسفه قدیم عقل تنها و فکر مجرد از تجربه را کافی درك همه چیز دانند و کهنه پلاسی گسترده و پارچه گلیمی بزمین انداخته روی آن نشسته دست بر پیشانی و کلاه برزانو گذاشته در تحقیق حقایق و اصول اشیاء غور و تدقیق و در حل رموز عالم طبیعت و حدود فضای لایتناهی و عرض و طول افلاک اعمال ذهن کرده و در ماوراء فلک اطلس صرف فکر نموده و استنتاج میکردند که لاخلاء و لاملاء یا چون بعضی سفهای متأخرین که حکمت را منتزع از امثال دانسته و از انعکاس صورت در آئینه عالم اشباح و اظلال و مثال اختراع نموده اند یعنی همه جا عقل ناقص را بی استعانت تجارب بکار انداخته و از علت گرفته بمعلول آمده اند هکذا بعضی از فلاسفه بفان عصر ما نیز که همواره رجارا بر خوف مقدم دارند و باتسلیت خود را تعلل داده و بینایان را کور میکنند حکمتی تازه در آورده اند و قانونی جدید درست کرده اند که طبیعت مملکت ما تأثیر خارق العاده ای دارد و ملل غالبه را همیشه هضم و استهلاك میکند چنانکه فلان را چنین و بهمان را چنان کرد یونانی را ایرانی و عرب را عجم و مغول را کالعدم نمود غافل از آنکه حضرت شیئا در

غابت عنك اشیاء سوراخ دعارا کم کرده‌ای نصف مطلب را دریافته و نصف دیگر ثرا را دور انداخته‌ای و مصداق یؤمنون ببعض و یکفرون ببعض شده‌ای قانون صحیح استحاله ملل در همه دیگر که منتزع و مقتبس از فلسفه تاریخ هفت هزار ساله دنیا است این است که چون دو نژاد دو ملت بوسیله‌ای از غلبه و غیره بهم مخلوط شده و بیامیزند و در مقابل یکدیگر بر آیند و در میدان تنازع بقاء رو برو شوند و مغالبه و منافسه کنند ناچار و بلاشک متمدن تر و متمدن ترین آنها غالب و پایدار و عقب تر و پست ترین مضمحل و مغلوب خواهد شد و در اولی مستهلاک گشته و قلب ماهیت خواهد نمود خواه غالب باشد و خواه مغلوب علاوه بر آنکه غلبه را هم خواص و تأثیرات مخصوصه‌ای هست و علت اینکه مغول و تازی بعنصر ایرانی تحول یافتند همین بود که آنان قومی بودند و حشی و ایرانیان از ملل متمدنه عصر خویش و گر نه مگر نبینی که مشتی یونان که آنوقت متمدن ترین ملل عهد خود بودند چون اندک زمانی (هشتاد سال) بر کشور مادست یافتند با آن قاتل عدد ایشان و وسعت مملکت ما و کمی مدت استیلاء باز در هر ماده‌ای از مواد اجتماعیه از زبان و رسوم و آداب تغییرات مهمه دادند و قریب پانصد سال زبان یونانی زبان رسمی و دولتی ایران شد و سکه ها در میخکده ها و دارالضرب های ایران بخط و زبان یونانی زده شده و کتب بآن لسان تألیف میگشت زبان زندگی بکلی از میان رفت و حضرات پادشاهان ما (فیل هلن) یعنی یونان دوست شدند و این لقب افتخار را برای خودشان داده و بر درمهایشان نوشته و نقش کردند و همچنین تا مدتی مدید صنعت و معماری درین اقلیم بطراز یونانی و اصول ایشان

بود که اگر از اینگونه شواهد تاریخی بر شماریم از عدد موضوع بیرون می افتیم علاوه بر این حالا دیگر وضع دنیا بکلی تغییر کرده و اصول اداره و تملك دیگر کون گشته گذشت آن زمانی که اقوام و حشیه و ایلات بیابان گرد با زور و حشیانه بر دول متمدنه دست یابند و ممالك آباد را زیر و زبر و تاراج کنند دیوان تورانی سکیت آسایش ملك ایران را بهم زنند و اسباب اغتشاش و فتنه و فساد گردند هیاطله حواشی کشور را هرج و مرج ساخته و تاخت و تاز نمایند و بر بلاد معموره ایلغار کرده و بیغما برند اعراب بدوی بر کشور پهلوی ایران و روم مستولی شده دعوی گیتی خدائی کنند مغولان چادر نشین بر بغداد که مرکز تمدن اسلامی بود دست اندازند و برابره مغرب بر مملکت رومان چیره شوند هر کرا پنجه قوی باشد و بازو پر زور قدح معلی ویرا باشد و سکه بنام وی زده گردد دنی نی آندوره گذشت و آنورق بر گشت آن بساطها بر چیده و آن فرشها در نور دیده شد اکنون واسطه فعاله دنیا علم است و دانش و رونق کار جهان با هنر است و معارف هر که را علم و قانون است در قوت و مکنّت چون فرعون و قارونست چرخ گیتی بار و غن حکمت کار میکند و کره زمین گوی چو گان سبق خوانان دبستانهای دانش گشته علوم تازه دنیا بازار شعبده و طلسمات را شکسته و رونق اکسیر و کیمیا را برده حقیقت در عصر ما از اوهام و فرضیات قدما، گذشته و بر افسانه هافایق آمده ملل صغیره و طوایف حقیره عالم در سایه هنر و دانش بر ملل جسیمه و امم عظیمه سیادت یافته و جزیه گذاشته و ربه عبودیت بر رقب ایشان افکنده حالا بعلمی که اصول استعمار گویند (کولونیزاسیون) در اقصای دنیا ممالك عظیمه را که بوسعت ۵۰ مرتبه از خاکشان بیش است و در نفوس

ده برابر زیاده‌تر تصاحب می‌کنند و بفنی دیگر که اصول اقتصاد سیاسی خوانند
 (اکنونومی پلستیک) ایشان را بسبب ولت هر چه تمام تر اداره می‌کنند و (لا)
 خیرات و برکات ایشان استفاده مینمایند ثروت طبیعی خاکشان را جلب
 و استهلاك و خزاین مدفونه در آن اراضی زرخیز را استخراج کرده و بچنگ
 می‌آورند چون کاشان میدوشند و چون زالو خون بدنشانرا می‌کنند
 اینک قوم انگلیس که مکان جزیره کوچکی هستند از جزائر دریای اطلس
 کبیر که از قطعات کره زمین خارج و مردود طبیعت است و بوسعت هفت
 يك کشور کنونی ایرانست حالا هفت يك کره ارض و تمام صد برابر خاک
 اصلی خودشانرا بحیطه تصرف در آورده‌اند و بسای هزار نفر انگلیسی سیصد
 میلیون (شصت و دو) هندیرا اسیر ساخته و اداره می‌کنند که بهره هزار
 نفر بگذرد از ایشان می‌رسد که از چوپانی بالا تر است چه که شبانی ده
 هزار گوسفند را نمی‌تواند بچراند و بدوشد و اینک قوم هولاندی با آن
 ضیق مکان و قلت عدد که ده و دو هزار بیش نیستند هفتادونه هزار خاک خودشان
 را استهلاك نموده و شصت و شش و دو نفر را دستگیر ساخته‌اند و در
 اقیانوس هندی در فاصله ده هزار فرسنگ از خاکشان ممالک بسیار و مکان
 بی‌شمار را زیر تکیه و فرمان آورده‌اند و بعلمی دیگر که علم توسیع استعمار
 و سیاست فتح گویند بدون جنگ و خونریزی اقالیم وسیع را استهلاك
 مینمایند و دول غیر متمدنه را از حق وجود محروم می‌کنند اکنون تمام
 قلع و قمر و عالم بصفه همین کیفیت اصول اداره است و بس چنانکه دولت
 فحیمه روس که با اداره مستبد و اصول قدیمه مانند زبون و دست خوش

دولت جوان ژاپن گشت که اصول اداره اش را روی قانون عدالت و مشورت گذاشته بود و دولت چین که حاکم ثلث بشر است تعدی يك دولت كوچكى از دول متمدنه را نمى تواند از خود دفع بکند و مغلوب همسایه كوچك خود که خاکش سی مرتبه از آن وی بزرگتر و نفوسش ده بار بیشتر است مى شود گذشت آنزمانى که ملیونها مغول و تاتار را بایکدیوار هفت ذرعى قرنہا پیش گیرى میکردند و آنان از آندیوار نمى توانستند بگذرند حالانچند فوج فرانسه و انگلیس برای حفظ مصالح تجارتى از چندین هزار غرسنگ راه روی دریا در چندین روز آمده و بکن پایتخت این دولت چهل و صد ملیون نفوس دار را فتح میکند حالا دیگر عرصه وسیع دنیا برای دول متمدنه چون فرصت برای غفلت زدگان تنگ شده و روی زمین کفایت طمع استعمار ایشانرا نمیکند برای استعمار و استملاک کره قمر دیک سودا میزنند و در قطب جنوب و شمال اراضى جدیدہ نفحص میکنند جمله بهجوع البقر و استسقاء مبتلا هستند که بلع صدها ملیون نفوس بشرى ایشان را سیر نمیکند و آشامیدن شاهرود هاى زمین چون نیل و کانر و آملزون و میسیسیپی آنان را سیراب نمیسازد باز نعره هل من مزید میزنند و بقیه دنیا را میخواهند فروبرند و فرا گیرند امروز مسئله شرقیه که حاش موضوع است و تقسیم شرق ادنى و تعیین حدود منطقه نفوذ و تحدید

افریکا و حفظ منافع و مصالح در شرق اقصی و قضیه باب مفتوح
 برى واضح و آشکار میکند که دیگر طلعه کبرا و قیامت
 عظمى نزدیک و يوم تبدل الارض غیر الارضى قریب است

وان الساعة آتية لا ريب فيها بی شکست یعنی میخواهند رقابت را
 انکار کفارند و بتجهیز این اموات که مدتی است در روی خاک مانده که
 واجب کفائی است اقدام کنند و بخاک سپرند و قرن بیستم را تلخیص ختم
 عمل سازند و کره ارض را در خم چوگان اروپائیان اندازند و غافلان
 پیخبر که این حضرات با هم دیگر با اصطلاحات سیاسی و زبانی که جز
 از آگاهان از این علوم کسی نمیفهمد (چون قناصل ایران در خارجه)
 در باره تقسیم ترکه این مرضای بیچاره که هنوز چشمشان نگران است
 صحبت میدارند و چون مستوفیان منتظرند که بمجرد چشم بهم گذاشتن
 املاکشان را بعنوان غایب و متوفی و چون از بابت مجهول المالك
 ببرند گرگ دول دمام از این کله میبرد وین کله را ببین که چه آسوده
 میچرد و ما چنان خفته ایم که کوئی مرده ایم هنوز از جانی خبر نداریم
 و بر خود میبایم بر کاخ فلک کمند می اندازیم و دیو سفید را در طلسم
 و بند چرخ سپهر را گردونه خویش میسازیم و با عقد ثریا می دازیم
 کرسی عرش را زیر پایمان میگذاریم و خود را مؤید به تأییدات غیبیه
 می شماریم و مضمون لیس الانسان الاماسعی و لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت
 را فراموش میکنیم سوار اسب کبود را در وقت ملاقات رافع بایات دانیم
 باسپند انداختن و آیه الكرسي بدفاع و با ختم نخود و جوشن صغیر و
 کبیر بفتح میپردازیم و چون جمیع امور ما با مشاوره کواکب و ملاحظه
 سعد و نحس و استقبال و اجتماع و نظرات ستارگان و تعیین مواقع
 سکنزیدوز و بست و سهم الحوادث و رجال الغیب و تدقیق در حدود و

وجوه و درجانات است از هیچ طرفی اندیشه گزند و بیم آسیبی نداشتیم
 و ابد مدت تشریف داریم چنانکه ساده دلیرا گفته که بحسب استخراج
 یکی از منجمین فرنگی در فلان ماه و فلان تاریخ دنیا خراب خواهد
 شد و کره زمین بدو دنی بی صادم خواهد کرد گفت من این سخن باور میکنم
 ولی اهمیتی نمیدهم و بیم و هراسی ندارم گفتندش چرا پاسخ داد برای
 آنکه من در ممالك (محرسه) ایران ساکنم ؟ ؟ ؟ واقعا مثل ما نیز
 امروز بدان ابله ماند که از اوله دنیا و غلغله عالم بیخبر و پنبه در گوشتیم
 و با کمال آسودگی مشغول لهو و لعب خود هستیم و چون زندان خرابائی
 و قلندران شیدائی جهان را چیزی نمیشمریم و کائنات را به پیشیزی نه میخریم
 یخاک در میگذر قانعیم و بدلق و دوستین راضی ، هر چه دایره حریت ما
 تنگ گردد و از اطراف زور آورند قناعت داریم و بدان دلخوشیم که
 (سه مرتبه با سبائرا بغفلت انداخته و پی از دایره بیرون نهاده ایم) و
 فلان کس ما در فلان موقع چنین کرده بود بر اعضا سابقه می نازیم
 و اسلاف خود را مستجمع جمیع کمالات می دانیم که جمله علوم از ما رفته
 و جمیع اختراعات را از ایران آموخته اند و کشور ما در قدیم برتر و
 بالاتر از حالیه فرنگ بود تلکراف و ذره بین و فنکراف و دوربین و غیره
 همه را شیخ بهائی میدانست و میرفتد رسی پیدا کرده ، جلدی
 نوشته و تهتم هندی کشف نموده از جاماسب مانده و هرمس الهرامسه
 گذاشته چنانکه کسی بخود من گفت در جائی که صحبت از تلفن
 و تاریخ کشف آن در میان بود از اینکه تاریخ اختراع آنرا مبدء تاریخی

نموده اند آن شخص سر بر آورد و بسخنان ما خندان گفت عجب دلم که
 شما این سخن را میگویند و بومی را بیگانه پنداشته و آنچه را که خود
 دارید از دیگران میجویند؛ گفتم چگونه گفت مگر نمیدانی که این
 اختراعات را تمام از ایران بردم و تلفن همان است که اطفال ما با برسمان
 و قوطی کبریت درست کرده و از دور حرف میزنند که فرنگها این را
 برده و بجای (طفلان) یعنی بازیچه اطفال اسمش را تحریف کرده (طفون)
 گذاشته اند !!! و همچنین از یکی از افاضل شنیدم در مجلسی که
 سخن از پریشانی حدود و تقدم اجانب و شکایت از اغماض مأمورین سر
 حداثه رفته بود که گفت شما بغلط هستید و از امور دولت نمی فهمید
 الان از ماقومتر دولتی در دنیا نیست و این مطالب مبنی بر مصلحت و سیاست
 است که چنانکه علف در دست میگیرند که گوسفند پیش بیاید و دانه
 می اندازند که مرغ بدام افتد همین طور اغماض حکومت برای این است
 که پیشتر و نزدیک تر بیایند و یکمرتبه بر گردنشان بزنند هان نه پنداری
 که از جد بهزل گذشتم و سخن به بیهوده میگویم نه بلکه این امثال بدان
 آوردم تا طبیعت (شوینسم) و پایه مشاعر ما خفتگان و غفلت زدگان آشکار
 گردد که ما چقدر در مستی افتاده ایم که مرده را زنده می انگاریم و
 سر آب را آب چون حاشیه نشینان و چاپلوسانی که ولوله یا الله کشیدن
 مردم را در بازار از نایابی خان در اندرون برای حاکم و مرزبان هلهله
 ضلوات بخرج میدهند، که از کثرت نان و وود و فراوانی آن در دکانین مردم
 ضلوة میفرستند، واقعاً خیلی عجب است که اینقدر در کریوه نادانی
 افتاده و در تنگنای جهالت مانده ایم ذره ای از خرابی کار و تیاهی

و کم شدن سرودشته نمی فهمیم، ملک اجل بر در است و عمارت را خوار در بر
 مالدان سوار میگردند و بطلب می نشینند و ما را می بینند و غصای خود را
 و خود را فریب میدهند که هر عنوان جوانی هستیم و عورت گاه را
 ایران چشم چراغ زمین و زحمت و اسفهان صف جهان ۱۱۱

دشمنان مسلح در کمینند و کره‌ها ریشه خوار در زمین و ما در خواب
 هستی بیخبر از ملک هستی، با تفت و شور هم سر از بالش تلو بر میداریم
 و غصایح مشتاقانرا یلوه میپنداریم درین صورت که کار بسیار داریم و فرصت
 اندک اگر دست و پائی نکنیم باب توبه بسته خواهد شد و عسل واه شکسته
 یکباره سر بختاک خواهیم کشید و در لکتب تاریخ ذکر خواهیم شد
 چاره‌ای برای زندگانی و عزت و رفاه و سعادت و قوت و حکمت و جاه و
 شوکت و غنا و ثروت و رواج تجارت و وفور زراعت و ترقی صنعت و
 محافظت ایمان و صون دین و رونق عمران و حیات جاودانی و رفع تلذذاتی
 و کسب ظفر و فوز و تحصیل نام و شهرت و دست بالای دست دیگران
 شدن جز این نیست و تدبیری غیر از این نه که باشتاب هر چه تاملتر
 و عزم درستی و غیرت واقعی تمدن جدید را قبول کنیم و آن را همین
 همان اصول اجرا نموده و بکار اندازیم و بتجربه مجرب نپردازیم از زحمت
 هفت هزار ساله گذشتگان استفاده نمائیم که گلهای سعادت در مرز هائیز
 بشکند و کارهای بندگان خدا با عدل و داد فیصله گردد و چند روزی
 اغراض شخصی را بکنار گذاریم تا بسادات ابدی برسیم و اگر نه قانون
 مطلق و قلعه عامه که امروز چون بدیهیات منطقی و علوم متعارفه

هندسی در علم فلسفه مقرر و در میان ملل عالمه مسلم است در باره ما نیز
 مجری می شود و آن قانون بلا تخلف و سنت الهی که هیچ فردی از احکام
 آن خود را نمیتواند معفو بکند این است که هاتف غیبی میان زمین و
 آسمان بصدای بلند فریاد میزند که: هر دولت و ملتی که تمدن و وقت و
 قبول نکند محو و منقرض و مضمحل خواهد شد، و در عالم
 ملل متهمنه مستهلك خواهد گشت. این قضیه کلیه استثنائی
 ندارد و احترامی نمیکند و بدتر آنکه ایندفعه استقلال زائل را امید
 باز گشت نیست و بمضمون من مات فاته مرده را باز گشت نباشد،
 باز آمدنت نیست چه رفتی رفتی.

امروز در مبحث تنازع عاملین در عرسه حیات و بقاء خلافاً للبصریین و الکفوییین
 رأی بر اینست که عامل رفع بر عامل نصب و جر و کسر مقدم است و
 بالاخره فاش میگویم و از گفته خود دلشادم که بعزت حق و سر عدل
 سوگند که بی قبول اصول جدید و علوم عصریه کار تباه است و پایانش
 انقراض و دمار و السلام من آنچه شرط بلاغ است باتو میگویم
 تو خواه خواه

فهرست اسماء الرجال و المذاهب و الفرق و القبائل

الف

سید احمد خان هندی ۱۴	آباء، یسوعی ۳۴ حاشیه
آخشنواز ۴۷ حا	حضرت ابراهیم ۶۷
اردشیر بابکان ۴۰	ابن اثیر ۳۵
ارسطو ۶۷ ۱۰۲ ۱۰۷	ابن اسفندیار ۳۶
آرسن لوپن ۶۷	ابن بطریق ۳۴، ۳۴، ۳۴، ۴۹، ۵۰
آرشمیدس ۱۰۸	ابوالفرج اصفهانی ۳۶
ارمنی ۶۶	ابن قتیبه ۳۴
اریاس ۷۲ ۷۴	ابن مقفع . رجوع کنید عبدالله بن المقفع
آریه ۷۲	ابن الندیم . ر ک ابوالفرج
استلیت رک یشوع	محمد بن اسحق الندیم ۳۶، ۳۶ حا
اسپیکل ۳۵ حا	شیخ ابوالحسن شهید ۴۹
اسپینورا ۶۴، ۶۷	ابوالفدا (ابی الفدا) ۳۵، ۳۵ حا، ۵۰
اسدابادی رک سید جمال الدین	ابو حنیفه ۳۴، ۴۷
اسکندر ۷۳	ابوریحان بیرونی . رک بیرونی ۳۶
اسلام شمار ۳۷	۴۰، ۴۱، ۴۶
اسمردیس ۸۳	ابوالعلا محمد بن عبید ۳۶
اسمهیل پاشا ۱۳	ابوزید احمد بن سهیل البلخی ۴۳ حا
اشکانیان ۷۵	ابوعلی مسکویه ۳۶، ۴۰
آشور ۷۲، ۷۴	ابومسلم خراسانی ۱۸
اعتماد السلطنه ۶۷	ابی منصور عبد الملك بن محمد بن اسمعیل
اخریقیان ۷۳	۳۵ حا
افتیشیوش ۳۴ حا رک سعید بن بطریق	ابو نواس ۸۵
افریدون ۷۲	اجتماعیون ۶۴
افشار ۱۰۱	احمد بن ابی یعقوب ۳۴ حا
افلاطون ۱۰۲، ۱۰۷	احمد بن داود دینوری . رک ابوحنیفه
افغانی ، رک سید جمال الدین	

فهرست اسماالرجال والقبائل والفرق

(حاج میرزا) آقاسی ۲۹

ا کوس ۷۴

الهیون ۶۴

امیردولتشاه بن علاءالدوله ۳۴

آنار شیت ۶۵

آناستاز (اناستازی) اناستاز اول ۴۳، ۴۴

اندراسی ۷۰

انفرادیون ۶۴

انقلابیون ۶۴

انکلس ۶۷

انوشیروان ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹

۴۱، ۴۲، ۴۷، ۴۷، ۴۷، ۷۱

اورمزد ۴۰

اوستائی ۴۰

اوکوست ۶۷

اهریمن ۷۱

اهورمزدا

ایاس ۸۵

ایتو ۷۰

ایزیدر ۳۵، ۳۵

ب

بابک ۴۲، ۴۲

باربد ۷۷

بالشویسم بالشوکی بالشوکیهای روس

۳۲، ۳۲، ۳۲، ۳۲، ۵۱

بامداد بامدادان، بامدادات، ۴۰، ۴۰

مزدک

بایرن ۶۷

بدینان ۶۴

بربر برابر ۹۰، ۱۱۲

برجیس صاحب ۳۰، ۳۰

بردیا ۸۳، ۸۳

برناردن ۶۷

بستکیار، بستکریان، رک تیموتئوس

بلاش ۴۷، ۴۸

بلخی البلخی، رک ابوزید احمد بن

سهل بلخی

بوذرجمهر (زرگمهر) ۱۰۷

بوفن ۶۷

بهرام بهرام گور ۸۹

شیخ بهائی ۱۱۶

بیت ۱۰۷

بیرونی ۴۶

بیسمارک ۵۵، ۷۰، ۱۰۷

بیکونسفلید ۷۰

پ

پادشاه نکلیس ۲۹، ۳۰

پارس ۹۶

پالمرستون ۷۰

پان تورانیزم پان تورکیزم ۶۲

پطر کبیر ۱۲، ۱۴، ۱۰۲، ۱۰۷

پرو کوپیوس ۳۷

پلوتارک ۶۷

پلین ۶۷

پوشکین ۶۷

پهلوی ۳۴، ۳۵، ۴۰، ۴۰، ۴۸

۸۴، ۱۱۲

فهرست اسماء الرجال والقبائل والفرق

پروان علوم مسیحی ۶۶
پیشدادیان ۷۲

ت

تانار ۱۱۴
تازیان تازی ۸۳، ۸۴، ۱۱۱
تاگور ۶۷
تتوفانس ۳۵، ۳۵، ۳۵
ترس ۱۰۷
ترك تركستان قوم ترك ۵۵، ۶۲،
۸۳، ۶۳
تعدد یون ۶۴
تقی زاده ۱۰، ۲۲، ۲۳، ۲۹
تکامل یون ۶۴
تمتم هندی ۱۱۶
توران، تورانی ۵۵، ۶۳، ۱۱۲
تولستوی ۵۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷
تیموئتوس ۳۵، ۳۵، ۳۵
تیموور ۹۴

ث

ثبوت یون ۶۴
ثعالبی ۳۵

ج

جاماسب ۳۹، ۱۱۶
جبار حاج میرزا (ناظم المہام) ۳۰، ۳۰
جلال الدین خوارزمشاه ۸۵
جلد کی ۱۱۶
سید جمال الدین ۶۶
جواد رك سمدالدوله

چنگیز چنگیزبان ۶۲، ۶۳، ۶۳، ۶۳
۸۸

ح

حافظ ابرو ۳۶
حاتم ۷۱
حسن صباح ۱۸
حمدالله مستوفی ۳۶
حزرة اصفهانی ۳۶، ۴۰
خج
خبران ۴۲، ۴۲
خرکان ۴۱، ۴۳
خرمیه خرمی خرمیها ۴۲، ۴۲، ۴۲
۴۲، ۴۳
خراعه ۸۵
خشایارشا ۷۴، ۷۴، ۷۴
خسرو ۴۰، ۴۱، ۴۷، ۴۷، ۴۷
خلفای عباسی ۳۹
خلافت ۸۴
خلافت اسلامیہ ۹۴
خوارزمشاه ۸۵
خوارزم (ملت) ۳۹
خوشنواز خوشنوار اخشنواز ۴۷، ۴۷، ۴۷

د

دارمستتر ۴۰، ۴۰
داروین ۶۷، ۱۰۷
داربوش ۷۴
دارای سوم ۷۴
دلکاسه ۷۰
دورومل ۶۶

فهرست اسماء الرجال والقبائل والفرق

سوسیالیسم، سوسالیست، سوسالیستی
 سوسالیستها ۳۳، ۳۳، ۳۳، ۳۸،
 ۵۲ حا ۵۵، ۶۵، ۶۶
 سوفرا سوفرای ۴۷، ۴۷ حا ۴۸
 سیروس ۷۲، ۷۴

ش

شاهنشاه اسلام پناه ۳۰
 شارلوك هولمس ۶۷
 شفر ۲۶ حا
 شکر ۷۷
 شکسپیر ۶۷
 شوبنهاور، ۶۴، ۶۷
 شوحر ۴۸ حا
 شوستر امریکائی ۸
 شهرستانی ۳۶، ۴۲، ۴۲ حا
 شیللر ۶۷

ص

صفاریان ۸۱
 صفوی ۹۷، ۹۸، ۱۰۱

ط

طالوف ۶۱
 طبری ۳۴، ۴۱، ۴۸

ظ

سید ظهیرالدین مرعشی ۳۶

ع

عباس اقبال آشتیانی ۳۶
 عبدالله بن المقفع ۳۴، ۳۴
 عجم ۱۱۰

دوسون ۶۳

دین مسیح ۳۵

دینوری ۴۰، ۴۸ حا

ذ

ذکولیه ۴۲ حا

ر

رستم ۶۲، ۷۱
 روسو ۵۵، ۶۴، ۶۷

ز

زردشت زردشتی، زردشتیان، زردشتیها
 ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۷،
 ۷۶

زرمهر ۳۹، ۴۸ حا

زنون ۴۳

زندى زند ۴۶، ۱۰۱، ۱۱۱

زیکفر ۶۳

س

ساسانیان، ساسانی ۳۱، ۳۲، ۳۵،
 ۳۷، ۳۹، ۴۶، ۷۶، ۸۳

سالیسبوری ۷۰

سامانیان ۸۱، ۸۲، ۴۷ حا ۴۸، ۸۱

سپنسر ۶۷

سعدالدوله ۳۰ حا

سمعد بن بطریق رك ابن بطریق

سقراط ۱۰۷

سکسون ۱۱۰

سلجوقیان ۸۲

سنبادیه ۴۲ حا

فهرست اسماء الرجال والقبائل والفرق

سوسیالیسم، سوسالیست، سوسالیستی
 سوسالیستها ۳۳، ۳۳، ۳۳، ۳۸،
 ۵۲ حا ۵۵، ۶۵، ۶۶
 سوفرا سوفرای ۴۷، ۴۷ حا ۴۸
 سیروس ۷۲، ۷۴

ش

شاهنشاه اسلام پناه ۳۰
 شارلوك هولمس ۶۷
 شفر ۲۶ حا
 شکر ۷۷
 شکسپیر ۶۷
 شوبنهاور، ۶۴، ۶۷
 شوحر ۴۸ حا
 شوستر امریکائی ۸
 شهرستانی ۳۶، ۴۲، ۴۲ حا
 شیلار ۶۷

ص

صفاریان ۸۱
 صفوی ۹۷، ۹۸، ۱۰۱

ط

طالوف ۶۱
 طبری ۳۴، ۴۱، ۴۸

ظ

سید ظهیرالدین مرعشی ۳۶

ع

عباس اقبال آشتیانی ۳۶
 عبدالله بن المقفع ۳۴، ۳۴
 عجم ۱۱۰

دوسون ۶۳

دین مسیح ۳۵

دینوری ۴۰، ۴۸ حا

ذ

ذکولیه ۴۲ حا

ر

رستم ۶۲، ۷۱

روسو ۵۵، ۶۴، ۶۷

ز

زردشت زردشتی، زردشتیان، زردشتیه

۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۷،

۷۶

زرمهر ۳۹، ۴۸ حا

زنون ۴۳

زندى زند ۴۶، ۱۰۱، ۱۱۱

زیکفر ۶۳

س

ساسانیان ساسانی ۳۱، ۳۲، ۳۵،

۳۷، ۳۹، ۴۶، ۷۲، ۸۳

سالیسبوری ۷۰

سامانیان ۸۱، ۸۲، ۴۷ حا ۴۸، ۸۱

سپنسر ۶۷

سعدالدوله ۳۰ حا

سعدیدین بطریق دك ابن بطریق

سقراط ۱۰۷

سکسون ۱۱۰

سلجوقیان ۸۲

سنبادیه ۴۲ حا

فهرست اسماء الرجال والقبائل والفرق

قاضي القضاة رك موبدان موبند ۴۶ حا	عرب اعراب عربی ۳۳ ، ۳۵ ، ۴۰ ،
قامارد ۴۰	۴۸ ، ۷۶ ، ۹۰ ، ۱۱۰ ، ۱۱۴
قاهون رك لتون كاهون	عراپی پاشا ۱۳ ، ۱۴
قبادان ۴۰	عضدالدين الايجی ۴۲ حا
قباد ۳۲ حا ۲۸ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۲ ، ۴۳	عقايون ۶۴
۴۳ ؛ ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷	علامه ۷۱
قرامطه ۱۸	حاج علی خویی ۳۰
قريش ۸۵	عنتره ۶۲
ك	غ
كانوليك ۵۸	غاليه ۱۰۷
كارل ماركس ۶۷	غاليه ۴۲ حا
كافوني ۸۳ حا	غامبوتا ۷۰
كامبوزيا ۶۷	غزويان ۸۱
كامبيز ۸۳	غولوا ۱۱۰
كامبوجيا	ف
كانت ۶۷	فتح بن علی بن محمد بنداری ۴۹
کراپوتکين ۶۵	فرانك ۱۱۰
کدمان رك داريوش ۷۴	فردوسی ۳۴ ، ۳۵ ؛ ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷
کرد ، کردی کردستان ۶۶	۳۸ ، ۳۹ ، ۴۴ ، ۴۷
کرمول ۱۲	فريدون رك افریدون
کربستف کلمب ۱۸	فرعون ۱۱۲
کلادستون ۷۰	فندرسکی میر ۱۱۶
کلت ۱۱۰ ، ۱۱۲	فوج بهادران ۳۰
کلمان هوار ۳۴ حا	فئلمن ۶۷
کمانا ۸۳ حا	فیروز ۴۲ ، ۴۷ ، ۴۷
کمونست کمونیسم ۵۵	فیل هلمن رك يونانی
کودیه رك خرمیه ۴۲ حا	ق
کورش ۶۷	قارن قارنها ۴۸
کوستاوليون ۵۸ ، ۶۷	قاجاریه ۱۰۴
	قارون ۱۱۲

فهرست اسماء الرجال والقبائل والفرق

مجوس ۴۱، ۴۲، ۴۳
 میرزا حسین کشمیری فانی ۳۶
 محمدعلی پاشای مصری ۱۲، ۱۳
 سلطان محمود غزنوی ۱۲، ۱۳، ۸۵
 محوره ۴۲، ۴۲ حا
 مخالفین خوردن گوشت ۶۶
 مد ۷۲، ۷۴
 مرتضی ۳۶ حا
 مرتضی شریف ۳۶ حا
 مزدا ۴۰
 مزدق ۴۲
 مزدك، مزدکی مزدکیان ۳۲، ۳۴،
 ۳۵، ۳۵ حا، ۳۶، ۳۶ حا، ۳۷،
 ۳۷، ۳۸، ۳۸، ۳۸ حا ۳۹، ۳۹ حا
 ۴۰، ۴۰ حا، ۴۱، ۴۱، ۴۲، ۴۲
 حا ۴۳، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹
 ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۶۷
 المستعصم بالله ۳۹
 حاج میرزا مسعود وزیر خارجه ۲۹
 مسعودی ۳۵
 مسکویه رك ابوعلی مسکویه
 مسلمانها ۴۲، ۴۲ حا
 مطهر مقدسی رك طاهر مقدسی ۳۴
 معتقدین معالجات طبیعی و روحی ۶۶
 مغ مغان ۸۳، ۸۳
 مغ کشان ۸۳ حا
 مغولان مغول ۳۳، ۶۲، ۶۳، ۸۵
 ۸۷، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۱
 ۱۱۲، ۱۱۴

کیا کسار ۷۲
 کیخسرو ۶۷، ۷۲، ۷۵
 کیکاوس ۷۲ حا
 کیهباد ۷۲ حا
 کیومرث ۶۷

گ

گاردان ژنرال فرانسوی ۸
 گنه ۶۷
 گزنفن ۶۷
 گیون ۶۷

ل

لافونتن ۶۷
 لامارتین ۶۷
 لئون گاهون ۶۲، ۶۳
 میرزا لطفعلی ۳۰
 لقطه ۴۲، ۴۲ حا
 لوی پانزدهم ۵۵
 لویس شیخو ۳۴ حا رك آباء یسوعی
 لهراسب ۹۷

م

ماجوج ۸۷
 مازبار ۴۰
 مالالای انطاکیه ۳۵، ۳۵ حا
 مانی ۶۷
 سیرجون مالکم ۶۷
 مبیضه ۴۲ حا
 مجنون عامری ۱۰۴
 سلطان مجید ۱۴

فهرست اسماء الرجال والقبائل والفرق

عرب اعراب عربی ۳۳ ، ۳۵ ، ۴۰ ، ۴۸ ، ۷۶ ، ۹۰ ، ۱۱۰ ، ۱۱۲	قاضی التضاة رك موذان موبند ۴۶ حا
عربی پاشا ۱۳ ، ۱۴	قامارد ۴۰
عضدالدين الايجی ۴۲ حا	قامون رك لتون كاهون
عقايون ۶۴	قبادان ۴۰
علامه ۷۱	قباد ۳۲ حا ۳۸ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۲ ، ۴۳
حاج علی خومی ۳۰	۴۳ ؛ ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷
عنتره ۶۲	قرامطه ۱۸
غ	قریش ۸۵
غالبه ۱۰۷	ك
غاليه ۴۲ حا	كانوليك ۵۸
غامبوتا ۷۰	كارل مار كس ۶۷
غزويان ۸۱	كافوني ۸۳ حا
غولوا ۱۱۰	كامبوزيا ۶۷
ف	كامبيز ۸۳
فتح بن علی بن محمد بنداری ۴۹	كامبوجيا
فرانك ۱۱۰	كانت ۶۷
فردوسی ۳۴ ، ۳۵ ؛ ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷	كراپوتكين ۶۵
۳۸ ، ۳۹ ، ۴۴ ، ۴۷	كدمان رك داربوش ۷۴
فريدون رك افریدون	کرد ، کردی کردستان ۶۶
فرعون ۱۱۲	كرمול ۱۲
فندرسکی مير ۱۱۶	كربستف كلمب ۱۸
فوج بهادران ۳۰	كلادستون ۷۰
فنلن ۶۷	كلت ۱۱۰ ، ۱۱۲
فیروز ۴۲ ، ۴۷ ، ۴۷	كلمان هوار ۳۴ حا
فيل هلن رك يونانی	گماتا ۸۳ حا
ق	كمونيست كمونيسم ۵۵
قارن قارنها ۴۸	كوديه رك خرميه ۴۲ حا
قاجاريه ۱۰۴	كورش ۶۷
قارون ۱۱۲	كوستاو ليون ۵۸ ، ۶۷

فهرست اسماء الرجال والقبائل والفرق

مجوس ۴۱ ؛ ۴۲ ، ۴۳
 میرزا حسین کشمیری فانی ۳۶
 محمدعلی پاشای مصری ۱۲ ، ۱۳
 سلطان محمود غزنوی ۱۲ ، ۱۳ ، ۸۵
 محره ۴۲ ، ۴۲ حا
 مخالفین خوردن گوشت ۶۶
 مد ۷۲ ، ۷۴
 مرتضی ۳۶ حا
 مرتضی شریف ۳۶ حا
 مزدا ۴۰
 مزدق ۴۲
 مزدك ، مزدکی مزدکیان ۳۲ ، ۳۴ ،
 ۳۵ ، ۳۵ حا ، ۳۶ ، ۳۶ حا ، ۳۷ ،
 ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۸ ، ۳۸ حا ۳۹ حا
 ۴۰ ، ۴۰ حا ، ۴۱ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۲
 حا ۴۳ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۹
 ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۶۷
 المستعصم بالله ۳۹
 حاج میرزا مسعود وزیر خارجه ۲۹
 مسعودی ۳۵
 مسکویه رك ابوعلی مسکویه
 مسلمانها ۴۲ ، ۴۲ حا
 مطهر مقدسی رك طاهر مقدسی ۳۴
 معتقدین معالجات طبیعی و روحی ۶۶
 منغ ۸۳ ، ۸۳
 منغ کشان ۸۳ حا
 مغولان مغول ۳۳ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۸۵
 ۸۷ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۱۰۲ ، ۱۰۴ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱
 ۱۱۲ ، ۱۱۴

کیا کسار ۷۲
 کیخسرو ۶۷ ، ۷۲ ، ۷۵
 کیکاوس ۷۲ حا
 کیقباد ۷۲ حا
 کیومرث ۶۷

گ

گاردان ژنرال فرانسوی ۸
 گته ۶۷
 گزنغن ۶۷
 گیون ۶۷

ل

لافوتتن ۶۷
 لامارتین ۶۷
 لئون گاهون ۶۲ ، ۶۳
 میرزا لطفعلی ۳۰
 لقطه ۴۲ ، ۴۲ حا
 لوی پانزدهم ۵۵
 لویس شیخو ۳۴ حا رك آباء یسوعی
 لهراسب ۶۷

م

ماجوج ۸۷
 مازیار ۴۰
 مالالای انطاکیه ۳۵ ، ۳۵ حا
 مانی ۶۷
 سیرجون مالکم ۶۷
 میبضه ۴۲ حا
 مجنون عامری ۱۰۴
 سلطان مجید ۱۴

فهرست اسماء الرجال والقبائل والفرق

واسکودوکاما ۱۸	ملکم خان ۶۱
وحدت وجود ۶۴	موبد ، موبدان موبد ۳۵ ، ۳۵ ، ۳۵ ، ۳۵
وستویوسکی ۶۷	۴۵ : ۴۶ ، ۴۶ ، ۴۶
ولتر ۵۵ ، ۶۴ ، ۶۷	موتسوهیدو ۱۰۸
ویرژیل ۶۷	موژیک ۱۴
ه	مولفورد ۶۶
هرکول ۶۲	مونتیسکیو ۵۵ ، ۶۱ ، ۶۷
هرمس الهرامسه ۱۱۶	میرابو ۱۰
هیکل ۶۴ ، ۶۷	میرخوند ۳۶
هلم ۷۳	میکادو ۲۲ ، ۹۴ ، ۷۰ ، ۱۰۲ ، ۱۰۸
هلاکو ۹۴	دکتر میلسپو ۴
همداران ۴۰	ن
هوتسما ۳۴	نادر ۳۱ ، ۹۹ ، ۱۰۲
هوراس ۶۶	ناپلئون ۷۰ ، ۱۰۷
سرهنری هورث ۶۳	ناصر خسرو علوی ۲۲
هوگو ۶۷	ناصرالدین شاه ۳۰ ، ۳۰
هورمزد ۴۰	نصرانیت ۲۳
هیاطله هیتالیان ۳۹ : ۳۹ ، ۳۹ ، ۳۹	نظام الملك ۳۶ ، ۴۵ ، ۵۰
۴۷ ، ۴۸ ، ۴۸ ، ۱۱۲	نکیسا ۷۷
یاجوع ۸۷	استاد نولدکه ۳۸ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۴۸
یشوع استیلیست ۴۳ ، ۳۷	۴۸ ، ۵۱
یعقوبی ۴۱ ، ۴۱ ، ۴۱ ، ۳۴	نیچه ۶۴ ، ۶۷
یوسف ۸۶	نیوتون ۱۰۷
یهود یهودی ۵۵ : ۶۲ ، ۷۷	واندال ۳۲

فهرست شهرها و اماکن

الف

انگلیسی ، انگلستان ۲۳ ، ۲۵ ، ۲۹	ایبورد ۴۱ حا
۳۰ ، ۳۰ حا ۳۱ ، ۵۴ ، ۵۴ ، ۶۱	آذربایجان ۴۲
ایران ۳ ، ۵ ، ۸ ، ۱۱ ، ۲۴ ، ۳۰ حا	اردبیل ۲ ، ۲۲
۳۱ حا ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۳ ، ۳۹ ، ۴۳	اروپا اروپا اروپا ۲۲ ، ۳۳ ، ۵۳ ، ۵۵
۴۴ ، ۴۷ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۶ ، ۵۷	۵۶ ، ۵۷ ، ۶۳ ، ۶۶ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۹۲
۶۱ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۲	۱۱۵
۷۳ ، ۷۴ ، ۷۴ ، ۸۱ ، ۸۳ ، ۸۳	ارمنستان (ارمنی) ۴۲ ، ۶۶
۸۷ حا ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۴ ، ۹۶ ، ۱۱۰	اسپانی ۵۵ ، ۵۸
۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴	استخر ۴۱
ایرانیان ایرانیها، ایرانیت ایرانی ایران ۲۴	استرالی ۵۴
۲۴ ، ۳۲ ، ۳۲ ، ۳۵ ، ۳۹ حا ۷۳	اسلامبول ۱۲ ، ۱۴
۸۳ حا ۸۴ ، ۸۸ ، ۹۶ ، ۱۰۱ ، ۱۱۰	آسیا ۸ ، ۸۸ ، ۷۲ ، ۹۱ ، ۹۷
۱۱۲ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۰۷	آشور ۷۷
۱۱۱	اصفهان ۴۲ ، ۴۲ حا ۱۱۸
ایضالی ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۸	اطریش ۱۳

ب

بحر الجزائر ۱۸	اغریقی اغریقیان ۷۳ ، ۷۴
بروجرد ۲۱	افریقا افریقا ۸ ، ۷۲ ، ۱۱۴
بیزانس ۳۵	افغان (افغانی) ۶۶ ، ۹۷ ، ۹۸
بصره ۱۰۷	آلمان ، آلمانی ۸ ، ۹ ، ۱۶ ، ۱۸ ، ۲۳
بغداد ۸۴ ، ۹۴ ، ۱۰۷ ، ۱۱۲	۳۳ ، ۳۵ حا ۳۸ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۶۰ ، ۶۷
بنگاله ۹	آمازون ۱۱۴
بلخ ۴۹ حا	امریکا ۱۸ ، ۲۳ ، ۲۳ ، ۵۳ ، ۵۴
بلژیک ۴	۵۴ ، ۵۵ ، ۶۰
بلغار ۶۶	امریکائی ۸
بم ۴۱ حا	انطاکیه ۳۵
بمبئی ۳۸ حا	

پ

پاریس ۴۳؛ حا ۷۲

پارلمنت پارلمانی. پارلمنتها ۲۴، ۲۵

۳۱

پروس ۵۵

بطرسبورک ۲، ۵۴ حا

ت

تازی ۸۳، ۹۶؛ ۱۱۱

تبریز ۳۳، ۴۱

ترانسوال ۵۴

ترکستان ۶۳، ۹۴

تقلیس ۲

الثل الکبیر ۱۳، ۱۴

توران تورانی ۱۱۲

ج

جبال ۴۲

جلولا ۷۸

جیحون ۴۲ حا

چ

چالمیدان ۲۱

چین ۱۸، ۵۴، ۸۸

ح

حبشه ۲

خ

خانوالده ۳۱

خالی آباد ۲۱

خراسان ۸۱

خلخال ۲۱

خوارزم ۸۵

خیلپان لاله زار ۲۱

خیوه ۳۹ حا

د

دارالسلام رک بغداد

دائمارک ۱۶، ۵۴، ۵۵

دجله ۷۲، ۹۰

دکن ۹

دیلیم ۴۲

دماغه امید ۱۸

دینور ۴۲

ر

رفسنجان ۲۱

روس روسیه ۱، ۱۲، ۱۴، ۱۵،

۱۶، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۲، ۳۳،

۵۴، ۵۴ حا ۵۵، ۵۷

روم روم قدیم رومیها رومان ۳۵، ۵۴

۵۸، ۶۱، ۱۱۲

ری ۴۲ حا

زابلستان ۸۱

زنکبار ۲

روتینسبرک ۳۵ حا

ژ

ژاپن ۷۰

ژرمنی ۵۵

ژنو ۲

س

سرب ۶۶

سرخس ۴۱ حا

سفارت انگلیس ۲۹، ۲۹ حا

سوید ۵۴

ق

قزل ایرماق ۷۲

قسطنیطینیہ ۲

قفقاز قفقاز بہ ۶۳

قم ۱۲، ۱۴

قیصریہ ۳۷

ک

کعبہ ۸۵

کرد کردی کردستان ۶۶، ۶۶

کرمان ۴۱، ۴۱

کلدہ ۷۷

کنکو ۳

کریت ۱۸

س

گر جستان ۶۵، ۶۶

ل

لاہ ۲

لاہور ۲

لندن ۵۴، ۵۴

لیدن، ۳۴، ۴۲، ۴۲

م

مازندرانی مازندران ۲۱، ۸۸

مجارستان ۳۳

مجالس، مجلس، مجلس مہیونان ۲۳،

۲۳، ۲۳، ۲۴، ۳۵، ۲۵، ۲۶

۲۷، ۲۸، ۲۸، ۲۹

مداین ۷۸

سیستان ۸۱

سویس ۲۳، ۲۳

ش

شرق اقصی شرق مشرق ۹۰، ۹۱، ۹۲

۱۰۸

شیراز ۴۸، ۴۸

شبلی ۵۴

ص

صحنہ ۳۵، ۳۵

ط

طوس ۴۱، ۴۱

طہران ۲۰، ۲۷، ۳۱

ع

عثمانی ۵۵، ۵۷، ۶۲، ۶۳

عراق عجم ۴۲

عربستان عربی ۶۵، ۷۷

غ

غرب مغرب مغربی ۹۰، ۹۱، ۹۲

ف

فارس فارسی ۴۱، ۴۲، ۶۶، ۶۷

فرات ۷۲

فرانسوی فرانسه ۱۸، ۲۳، ۲۵، ۳۳

۵۴، ۵۵، ۶۱، ۶۳

فرنگ ۲، ۲۲، ۶۴، ۸۳، ۷۰، ۷۰

۷۱، ۹۰، ۹۲، ۱۰۹

فسا ۴۱، ۴۱

فلسطین ۳۷

فنیقیہ ۱۸

مدی ۷۶	نیشاپور ۴۱ ، ۴۱ حا
مدریه ، مغیریہ ۴۱ ، ۴۲	و
مراکش ۶۶	ورسای ۸ ، ۹
مرو ۴۱ ، ۴۱ حا	ه
مشورتخانه ۳۱	هالیکارماس ۷۲ رک قزل ابرماق
مصر، مصری ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۷ ، ۶۱ ، ۶۸	ها ماوران ۷۷
مکه ۸۵	همدان ۴۱ ، ۴۱ حا
مغولستان ۸۵ ، ۸۷	هند ۲ ، ۵۴ ، ۶۶ ، ۸۱
ن	ی
نسا ۴۱ ، ۴۱ حا	یونان یونانی یونانیان ۳۳ ، ۳۵ حا ،
سید نصرالدین ۲۱	۵۴ ، ۵۵ ، ۵۸ ، ۶۷ ، ۷۳ ، ۷۴ ،
	۱۱۱

اسامی کتب

آینده مجله ۲۱ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲	تاریخ ایران و اعراب ۳۷ ، ۴۷ حا ، ۵۱ حا
اهمیت کتاب ۶۰	تاریخ طبری ۳۴ حا ، ۴۲ حا
البدء والتاریخ ۴۳ ، ۳۴ حا	تاریخ مالکم (سیرچون مالکم) ۶۷
البلدان کتاب ۴۱ حا	التاریخ الامجموع علی التحقيق والتصديق .
الاخبار الطول ۴۸ ، ۴۴	۳۴ حا ، ۵۰ حا
الاغانی ۳۶	تاریخ مغول ۶۳
اوستا ۳۷ ، ۴۰ ، ۴۰ حا ۴۶	تبصرة العوام ۳۶ ، ۳۶ حا ، ۴۱
ب	تبعات ایرانی ۴۰ حا
بهمن یشت ۳۵	ترقی و انحطاط رومیها ۶۱
بیان الادیان ۳۵ ، ۳۵ حا	تعلیم و تربیت (مجله) ۵۲ حا
تفهیم آبی رومان ۳۶ حا	التنبیه والاشراف ۳۵ حا
	پهلوی خط کتابت و زبان ۳۴ ، ۳۵ ،
	۴۰ ، ۴۰ حا ، ۴۸ حا ، ۸۴

جاسوس آلمانی (رومان) ۶۷
الجواب (روزنامه) ۴۱

خ

خدانیا مه خداینامك ۳۴
خط و حروف تصویری ۱۸

د

دبستان المذاهب ۳۶ ، ۳۸ حا
دساتیر ۳۷

روزنامه مجلس ۲۳ حا
زند ۴۶ رك اوستا

سیاست نامه ۵۱ حا ۴۵
سیرملوك المعجم ۳۴

عیون المسائل والجوابات ۳۴ حا
غرواخبار ملوك الفرس وسیرهم ۳۵ حا

فرگرد ۳۷ حا ، ۴۰ حا

فرهنگ انجمن آرای ناصری ۴۹
الفهرست ۴۲

ق . ق

قانون اساسی ۲۸

ك

كاوه مجله ۲۹ حا ۳۱ حا

م

مجمع الفرس ۳۹ حا
محاكمات تاریخی ۴۸
مروج الذهب ۳۵ حا
المعارف ۳۴

معجم البلدان ۴۱ حا
مقدمه به تاریخ آسیا ۶۲

منتخبات نظمى و نثرى فارسى ۳۶ حا
المواقف ۴۲ حا

ن

نظامنامه داخلی (نظامنامه مجلس) ۲۵ ،

۲۷ ، ۲۹ ، ۲۹

نظامنامه اساسی رك قانون اساسی

نظم الجواهر ۳۴

نسکها ۴۰ حا

و

وصف الحال ایران قدیم ۵۳ ، حا

